مرحله آشنايي

نحو۱

۱/۱۲۱۲/۲

مرکز مدیریت حوزه های علمیه
دفتر تدوین متون درسی

درسنامه نحو

ویژه فارغ التحصیلان دبیرستان

بسم الله الرحمن الرحیم

درسنامه نحو

قال ابوعبدالله الصادق عليه السلام: تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللهِ الَّذِی تَکَلَّمَ بِهِ خَلْقَه.

وسائل الشيعة، ج ٥ : ص٨٤، باب ٥٠ من ابواب احكام الملابس، الحديث١.

مقدمه دفتر

حوزه‌های علمی شیعی که به حق میراث‌داران رسالت انبیای عظام هستند، در طول حیات خود همواره نگاهبان تراث جاوید معارف اهل‌بیت علیهم السلام و پاسداران حریم و کیان شریعت حقه اسلامی بوده‌اند. بدیهی است که استمرار این رسالت عظیم الهی به صورت کارآمد و متناسب با مقتضیات دنیای امروز مستلزم برنامه‌ریزی صحیح و تحول در نظام آموزشی و برنامه درسی حوزه‌ها و متوازن ساختن اهداف عالیه این نهاد مقدس، با نیازها و چالش‌های جدید و نیز توجه به گسترش علوم دینی و تنوع رشته‌های آنهاست.

از طرفی اصلی‌ترین ابزار انتقال علوم و معارف و تجارب پیشینیان، فضای تدریس و رابطه استاد و شاگرد است و در این میان کتاب درسی به عنوان محور ارتباط بین استاد و شاگرد، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ چندان که در حوزه‌های علمیه یکی از مهم‌ترین محورهای تحول نظام آموزشی و بارزترین نمود آن، تغییر متون آموزشی و تولید کتاب‌های درسی جدید در حوزه علوم اسلامی بر اساس نیازهای نوظهور است.

منزلت و جایگاه متون درسی در حوزه‌ها و بهره‌مندی از تراث گران‌سنگ و ذخایر ارزشمند متون قویم علمای گذشته ایجاب می‌کند که در بازسازی، اصلاح و تدوین متون درسی، اهتمام، دقت و تأمل شایسته مبذول گردد. همچنین دگرگونی و تحول در گرایش‌ها، نیازها، انتظارات، شیوه‌ها و الگوهای تعلیم و تربیت، مسولیت متولیان امر آموزش و پژوهش و برنامه‌ریزی درسی را در حوزه افزون می‌سازد تا به صورت مستمر به ارزیابی و ارتقای متون آموزشی در قالب‌ها و الگوهای نو، همت گمارند.

دفتر تدوین متون درسی با عنایت به نکات فوق، تولید محتوای درسی، کمک درسی و راهنمای تدریس در حوزه علوم اسلامی، و همچنین بازبینی و اصلاح متون درسی تدوین شده بر اساس ارزیابی‌های انجام شده را به عنوان مهم‌ترین رسالت، نصب‌العین خویش قرار داده است و از بدو تأسیس تاکنون گام‌هایی را برای اصلاح و بروز رسانی و متوازن ساختن متون آموزشی به لحاظ استانداردها و متناسب با مقتضیات آموزشی طلاب برداشته است. بدیهی است که رسیدن به آرمان فوق با بهره‌گیری از همه ظرفیت‌ها و نیروهای انسانی موجود در قالب‌های مختلف (مشاوران، گروه‌های علمی، همکاران و منتقدان)، نظارت و ارزیابی مستمر و دریافت بازخورد از برنامه‌های انجام شده، و فرهنگ‌سازی در جهت ایجاد تلقی صحیح از فرایند تدوین متون آموزشی امکان‌پذیر خواهد بود.

کتاب حاضر با عنوان "ساختار و مفاهیم اساسی دانش نحو" متناسب با اولین مرحله آموزش علم نحو در حوزه‌های علمیه (مرحله آشنایی) تدوین شده است. این دفتر برخود لازم می‌داند تا از استاد گرامی جناب حجة الاسلام امیر خداوردی که در تدوین اولیه اثر نقش بسزایی داشته‌اند و گروه ادبیات عربی، مشاوران، ارزیابان و نیز تمام عزیزانی که در امر آماده سازی و چاپ کتاب با این دفتر همکاری نموده‌اند صمیمانه قدردانی نماید.

امید است این قبیل تلاش‌ها مسیر رشد و بالندگی طلاب و حوزه‌های علمیه را روشن‌تر نموده و مورد رضایت حضرت صاحب‌الامر عجّل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

فهرست مطالب

بخش دوم: اعراب اسم

پیشگفتار

مهم‌ترین اهداف خواندن علوم عربیه، به خصوص علم نحو، در حوزه‌های علمیه را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

۱. صحیح و روان‌خوانی نصوص دینی و متون رایج حوزوی.

۲. درک معانی نصوص و متون حوزوی و تحلیل آنها.

۳. توان نقض یا ابرام کردن احتمالات معناشناختی متون و فهم ظرایف آنها.

٤. اتّخاذ و یا ارائه‌ی مبنا و نظریه‌های نحوی و ارزیابی آنها.

روشن است که با مطالعه یا درس گرفتن یک یا دو کتاب نحوی نمی‌توان به تمامی این اهداف نایل شد. در سنّت کهن حوزه برای رسیدن به این اهداف، کتب متعدّدی در مراحل مختلف تدریس می‌شده است. کتاب حاضر به عنوان اوّلین دوره‌ی نحوی در نظر گرفته شده و قرار است زمینه‌ی تحقّق نخستین سطح از این اهداف را فراهم کند.

در این سطح، فراگیران اولاً به علم نحو و مسایل و مفاهیم عمده‌ی آن آگاهی می‌یابند و ثانیاً به درک مناسبی از آن مسایل و مفاهیم می‌رسند و ثالثاً می‌توانند آن مسایل و مفاهیم را در نصوص عربی شناسایی کرده و مقتضیات آن را به کار بندند. از این رو، در کتاب حاضر، از بیان احکام و مسایل جزئی نحوی اجتناب شده و مسایلی که به تشخیص گروه‌های متخصّص، در اولویت بوده و از جمله مسایل عمده‌ی نحوی محسوب می‌شوند، بیان می‌گردد.

متن حاضر علاوه بر آنکه متناسب با اهداف در نظر گرفته ، طراحی شده و از آن عدول نمی‌کند، حائز ویژگی‌هایی است که عبارتند از:

۱. از متنی آموزشی و دقیق در بیان کلیات و مفاهیم علم نحو برخوردار است و به ارائه‌ی مطالب به صورتی خشک و فاقد بیان آموزشی اکتفا ننموده است.

۲. مفاهیم و عناوین تعریف شده، در جملاتی کوتاه به زبان عربی ارائه شده است.

۳. دروس بر اساس ساختاری یکپارچه و بر آمده از موضوع علم نحو تنظیم شده است و در چینش و ارائه‌ی مطالب دقّت شده است که مسأله‌ای به بعد از آن متّکی نباشد. از این روی در بیان اقسام خبر سخنی از شبه جمله (ظرف و جار و مجرور) نیست، بلکه این موضوع در قسمت مفعول‌فیه و جار و مجرور مطرح می‌شود. این نکته در مثال‌ها و تمرین‌ها نیز رعایت شده است.

٤. در متن حاضر (مخصوصاً در دروس آغازین)، مثال‌های آموزشی غالباً به دو گونه است: ابتدا در توضیح مسأله از مثال‌های ساده استفاده شده و سپس در تطبیق مسأله، مثالی قرآنی آمده و ترکیب شده است. با این وجود سطح فراگیر را در ارائه‌ی این مثالهای قرآنی در نظر گرفته‌ایم.

٥. کلماتی که ممکن است معنای آن برای فراگیر روشن نباشد به سبک کتب لغت ترجمه شده است و در مواردی نیز برای معادل سازی برخی تعابیر، توصیه‌هایی شده است.

٦. تمرین‌ها به صورتی تنظیم شده است که فراگیر به راحتی بتواند از عهده آن برآمده و برای حل آن نیازی به رجوع به مطالب بعدی کتاب یا کتب دیگر نباشد. درس‌های ابتدایی از آنجا که کاملاً نظری است فاقد تمرین است.

۷. در راستای آموزش و تثبیت سنت مباحثه، علاوه بر تمرین‌ها سوالاتی تحت عنوان "هم‌اندیشی" طرح شده است که با تأمل در آنچه در متن درسی آمده است می‌توان به آن پاسخ داد.

۸. برای تطبیق و هر چه بیشتر کاربردی شدن مطالب، در بخش انتهایی کتاب، اعراب کامل سورۀ نبأ آمده است و در حین بیان ترکیب آیات نکاتی نیز بیان گردیده که جنبۀ آموزشی-کاربردی دارد.

لازم است از تمامی اساتیدی که در تدوین این کتاب، مؤلف را یاری رسانده و در مراحل مختلف، بر تدوین آن نظارت داشته و مطالب آن را مورد ارزیابی و بررسی‌های دقیق خویش قرار داده‌اند، سپاس‌گزاری نمایم. به ویژه از حجة الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید جزائری که نظارت و راهنمایی‌های ایشان در ارتقای کیفیت متن حاضر تأثیر بسزایی داشت.

امیر خداوردی

قم ، تابستان ١٣٩٦ هـ.ش.

سخنی با اساتید

کتاب حاضر از سه قسمت عمده تشکیل شده است:

۱. **درآمد و مطالعه‌ی آزاد:** قسمت درآمد، شامل مطالبی است که انگیزه‌ی فراگیران را در یادگیری علم نحو تحریک می‌کند و در قسمت "مطالعه‌ی آزاد" که پس از درس‌های چهارم و هفتم می‌آید، مطالبی در مورد اعراب، عامل و معمول ذکر شده است تا این مسائل که از جمله مطالب دشوار کتاب هستند به بیانی دیگر ذکر شده باشد.

۲. **متن دروس:** که از ۲۳ درس تشکیل شده و تلاش شده است در عین رعایت استقلال محتوای هر درس، پیوند منطقی با درس بعدی نیز داشته باشد. از این‌رو در ابتدا و انتهای هر درس مطالبی آمده است (پیش‌سازمان‌دهنده) که توصیه می‌شود هنگام تدریس، حتماً بیان گردد تا طلاب پیش از ورود به هر درس، هدف آن درس و ارتباط آن با دروس دیگر را بدانند.

همچنین در انتهای درس پنجم ساختار کلّی علم نحو - که کتاب حاضر بر اساس آن طراحی شده است - ترسیم شده و به نظر می‌رسد آشنایی طلاب با آن ضروری است.

متن هر درس شامل شیوۀ تفهیم مطالب نحوی به فراگیران است. بر این پایه، توصیه می شود اساتید محترم پیش از آنکه متن درسی در کلاس درس قرائت شود به همان شیوه ای که در متن آمده، مطالب را تفهیم نمایند و پس از آن متن به منظور تثبیت آموزش، قرائت شود. برای نمونه، در درس هشتم، استاد پیش از قرائت متن، فعل معلومی مثل «ضرب»، «یذهب» یا هر فعل دیگری را روی تخته بنویسد و به همان شیوۀ مندرج در متن درسی، گام به گام به تعریفی مانع و جامع از فاعل نزدیک شود و سپس متن درس قرائت شود.

همچنین توصیه می‌شود از ترکیب عبارات عربی هر درس (مخصوصاً دروس ابتدایی کتاب) اجتناب شود و تنها به ترجمه‌ی آن اکتفا شود. البتّه حفظ این عبارات ساده و کوتاه برای طلاب راهگشا خواهد بود و از این روی مناسب است اساتید محترم، حفظ و توضیح این عبارات را از طلاب مطالبه نمایند.

تمرین‌ها به شکلی تنظیم شده‌اند که نیازی به صرف وقت فراوان برای حلّ آنها در کلاس درس نیست، و مناسب است استاد پاسخ تمرین‌ها را مطالبه نماید، امّا در مواردی ممکن است پاسخ به سؤالاتی که در قسمت "هم‌اندیشی" می‌آیند نیازمند کمک استاد باشد.

۳. **إعراب سورة نبأ:** برای تطبیق مطالب آموزشی کتاب، سوره‌ی مبارکه‌ی "**نبأ**" پیشنهاد شده است که تقریباً اکثر مباحث را می‌توان در آن یافت. بنابراین در انتهای هر بخش یا فصل کتاب، تطبیق مسائل در این سوره‌ی مبارکه مطالبه شده است. و متن سوره "نبأ" در انتهای کتاب آمده و برای تکمیل مباحث، آیات سوره نبأ همراه با پاره‌ای توضیحات و نکات کلیدی، ترکیب شده است. منابع مورد استفاده در نگارش این قسمت عبارتند از: التحریر و التنویر، الدر المصون، المیزان فی تفسیر القرآن و مجمع البیان.

از اساتید محترم تقاضا می شود پس از اتمام متن درسی این بخش را نیز تدریس بفرمایند. در تدریس این بخش ترجمه و تفسیر آیات به عهدۀ اساتید می باشد و تنها ترکیب آیات و برخی نکات کلیدی در متن آمده است.

درآمــد

نقل است روزی مردی بادیه نشین که به شهر بصره[1] رفته بود، هنگامی که از بازار رد می‌شد، شنید؛ آیه‌ی ﴿إن الله بریء من المشرکین و رسوله﴾ به صورتی قرائت می‌شود که معنای آن توهین به رسول خداست. بادیه‌نشین مردی بازاری را که این‌چنین قرائت قرآن کرده بود یافت، او را زد و سرش را شکاند. مرد بازاری از بادیه‌نشین شکایت برد به نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام . بادیه‌نشین عرض کرد: این مرد بازاری کافر شده است که قرآن را آن‌گونه قرائت می‌کند. حضرت فرمود: این مرد بازاری تعمّدی در قرائتش نداشته و مقصودش این نبوده است.

از این دست اتفاقات در بصره، که شهری بندری بود و اقوام متعددی در آن زندگی می‌کردند، بارها و بارها رخ داد. حتّی یکی از اصحاب امیر مؤمنان علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام به نام ابوالأسود دُئلی متوجّه شد دخترش در بیان برخی عبارات عربی به اشتباه می‌افتد. هم او نقل می‌کند که روزی بر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام وارد شدم. دیدم که ایشان ساکت و متفکراند. گفتم: ای امیرمؤمنان! در چه اندیشه‌اید؟ پاسخ دادند: من در شهر شما (بصره) شنیدم که برخی به غلط عربی صحبت می‌کنند. این است که می‌خواهم سند و نوشته‌ای در اصول زبان عربی تدوین کنم. گفتم: اگر چنین کنید، ما را احیاء کرده‌اید و این زبان را درمیان‌مان باقی نگه‌داشته‌اید.

---

۱. البته در منابع روائی نام شهر بصره ذکر نشده است اما این موضوع از قرائن بدست می‌آید. ن ک: ابن شهرآشوب، محمّد بن علی. مناقب آل أبی طالب، ج۲: ص۴۷.

سپس، بعد از سه روز نزد ایشان رفتم. برگه‌ای به من دادند که در آن چنین نوشته شده بود: «بسم الله الرحمٰن الرحیم. کلمات سه دسته‌اند: اسم، فعل و حرف. اسم آن است که از مسمّی خبر می‌دهد و فعل آن است که از حرکت مسمّی خبر می‌دهد و حرف آن است که معنایی را در کلمات دیگر پدید می‌آورد»[1]. امیرمؤمنان به ابوالأسود مطالب دیگری نیز از اصول و قواعد عربی آموخت و فرمود: به همین نحو ادامه بده.

این چنین بود که علم نحو پدید آمد. شهر بصره به کانون مباحث نحوی بدل شد و کم کم برخی محصّلین از بصره به کوفه رفتند و آن شهر نیز از جمله مراکز مباحث نحوی شد.

علم نحو در آن دوران شامل هر قاعده‌ای می‌شد که برای حفظ زبان فصیح عربی ضروری می‌نمود، اما به مرور ایام علم صرف و نحو از هم جدا شدند. برای بررسی صیغه‌ها و چگونگی اشتقاق کلمات از مصادر، علم صرف در نظر گرفته شد، و بحث از کلمه در جمله و بررسی ساختار جملات، به علم نحو سپرده شد.

از این رو می‌توان علم نحو را علمی دانست که در مورد ساختار جملات و نقشی که کلمات در ایجاد جمله ایفا می کنند، سخن می گوید.

اما نکته‌ای در زبان عربی فصیح وجود دارد که در کمتر زبان زنده‌ای دیده می‌شود، نکته‌ای که نحویین، اصول و قواعد این زبان را بر اساس آن پایه‌ریزی کرده‌اند. در زبان عربی، آخر کلمات، براساس چگونگی قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر، تغییر شکل می‌یابد. به عنوان نمونه در زبان فارسی فعل «می‌روم» در هر شرایطی همین‌گونه تلفّظ می‌شود: «من می‌روم»، «دیگر نمی‌روم»، «می‌خواهم بروم» و «اینکه بروم...». اما در زبان عربی فعل «أذهبُ» با آمدن حرف "لم" یا "لن" تغییر شکل می‌دهد: «لم أذهبْ» و «لن أذهبَ».

---

۱. «بسم الله الرحمن الرحیم. الکلام کلّه اسم و فعل و حرف. فالإسم ما أنبأ عن المسمّیٰ و الفعل ما أنبأ عن حرکة المسمّیٰ والحرف ما أوجد معنیً فی غیره». همان مدرک.

کلماتی مثل "لن" و "لم" را که با آمدنشان، آخر کلمات دیگر تغییر می‌یابد "عامل" می‌نامند و به تغییری که در أثر عامل در آخر کلمات دیگر رخ می‌دهد، "اعراب" می‌گویند. بنابراین "لم" و "لن" عامل هستند و ضمّه، سکون یا فتحه‌ی آخر فعل "أذهب" علامت اعراب نامیده می‌شود.

فعل "أذهب" تحت تأثیر "لم" یا "لن" قرار می‌گیرد و "معمول" آنها خواهد بود، امّا در عین حال عامل نیز هست و در کلمات دیگر تأثیر می‌گذارد، مانند: «لن أذهبَ الیومَ راکباً». در این جمله، کلمات "الیوم" و "راکب" تحت تأثیر "أذهب" قرار گرفته و آخر آنها به فتحه خوانده می‌شود.

نحویین قواعد نحوی را بر پایه‌ی همین تأثیر و تأثّر، بنا نهادند و عوامل نحوی و معمول‌های نحوی و تغییرات اواخر کلمات (اعراب) را در کتاب‌های خویش برشمرده و بدین ترتیب علم نحو را تدوین کرده‌اند.

کتاب حاضر در قالب «مقدمات» و دو بخش تنظیم شده است.

مقدمات مشتمل بر پنج درس است: سه درس ابتدایی به منظور ارائه‌ی تعریف علم نحو و مقدّمات ورود به مباحث اصلی، طراحی شده و دو درس بعدی به علامت‌های فرعی اعراب اسم و شناسایی اسم‌های مبنی اختصاص دارد.

بخش اول، یک درس به حالات اعرابی فعل اختصاص دارد.

بخش دوم کتاب که هفده درس بعدی را در بر می‌گیرد، به حالات اعرابی اسم نظر دارد.

در انتهای درس پنجم به بیان ساختار علم نحو خواهیم پرداخت .

مقدمات

درس اوّل: علم نحو

پیش از ورود به مباحث نحوی، نخست لازم است تعریف علم نحو، کارکرد، فایده‌ی آن و از همه مهم‌تر موضوع علم نحو را بدانیم. به این ترتیب می‌توانیم تصویری روشن از آن‌چه که در این کتاب می‌خواهیم بیاموزیم، ترسیم کنیم و نقشه‌ی راهی برای ادامه‌ی مطالعه در این زمینه فراهم نماییم. درس حاضر به همین منظور تنظیم شده است.

تعریف علم نحو

زبان عربی مانند هر زبان دیگری، از مجموعه قواعدی برخوردار است که به آن، ساختار و نظم می‌دهد. بخشی از این قواعد به چگونگی چینش و ترکیب واحدهای کوچکتری مانند کلمه، برای دستیابی به واحدهای بزرگتری مانند جمله، مربوط می‌شود. علم نحو مجموعه‌ی این قواعد را در اختیار ما قرار می‌دهد، قواعدی که در مورد نظم حاکم بر ترکیب کلمات و نقش آنها و تشکیل جمله بحث می کند.

اصطلاح "نحو" در ابتدا شامل مباحث صرفی نیز بود و آن را علمی می‌دانستند که از احوال کلمه، به صورت مفرد یا ترکیب شده با دیگر کلمات، سخن می‌گوید. اما به مرور، این دو مبحث از یکدیگر جدا شدند، و به صورت دو علم جداگانه مطرح گردیدند. علم صرف به بحث از صیغه‌ی کلمه و احوال آن پیش از ترکیب با دیگر کلمات و پدید آمدنِ جمله، اختصاص یافت، و علم نحو به کلمه پس از ترکیب شدن با دیگر کلمات.

به عبارت دیگر، علم صرف به منظور شناخت ساختار و تغییرات کلمات (کلمه‌شناسی) و ساختن کلمات برای معانی مورد نظر (کلمه‌سازی) تدوین شد، و علم نحو به شناخت ساختار و اجزاء جملات و تغییراتی که در کلمات آن پدید می‌آید (جمله‌شناسی) و ساختن جملات برای معانی مورد نظر (جمله‌سازی) اختصاص یافت.



از آن‌جا که در زبان عربی، حالاتِ آخر کلمه (اعراب)، نقش به سزایی در ایجاد و تشخیص معانی مختلف دارد، علم نحو به حالات آخر کلمات توجّه ویژه‌ای پیدا کرده است. به این ترتیب می‌توان نحو را اینگونه تعریف کرد: مجموعه‌ای از قوانین که حاکم بر احوال ترکیبی و اعرابی کلمات است: «النحوُ أصولٌ تُعرَفُ بها کیفیة تألیف الجمل العربیة من الکلمات و أحکامُ أواخرها فیها».

فایده‌ی علم نحو

لازم است بدانیم که توانایی در تکلّم به زبان عربی معاصر چیزی غیر از دانستن علم نحو است. حتی برخی عرب‌زبانان که شناختی از علم نحو ندارند، چه بسا در درک آیات قرآن و روایات به اشتباه بیفتند. همانگونه که در آغاز کتاب تحت عنوان «درآمد» نمونه‌هایی از آن ذکر شد.

آری، عرب زبانان در صدر اسلام به زبان فصیح عربی سخن می‌گفتند و ظرایف آن را درک می‌کردند، هر چند قواعد این زبان در آن دوران تدوین نشده بود. اما پس از فتوحات صدر اسلام و اختلاط با اقوام دیگر، زبان فصیح عربی به سرعت تغییر کرد و ضرورت حفظ و حراست از این زبان احساس شد و کم کم علم نحو و دیگر علوم عربی مانند: لغت، رسم الخط، صرف و ... پدید آمد.

از این رو می‌توان گفت فایده‌ای که به منظور آن علم نحو را تدوین نموده‌اند، صیانت و حفظ زبان عربی از خطا است: «فائدةُ النحوِ صَوْنُ اللسانِ عن الخطاء فی المقال»[1].

در عین حال شکی نیست که برای درک دقیق کلام الله مجید و روایات وارده از معصومین علیهم‌السلام، همچنین برای فهم متون دینی (فقهی، تفسیری، کلامی و ...) نیازمند دانستن علم نحو هستیم[2].

موضوع علم نحو

موضوع علم نحو، هر آن چیزی است که مسائل و قواعد علم نحو پیرامون آن شکل گرفته و حول محور آن دور می‌زند. از آنجا که علم نحو به کلمه، پس از ترکیب آن با دیگر کلمات، نظر دارد و پیرامون آن سخن می‌گوید، پس کلمه می‌تواند موضوع علم نحو باشد. در عین حال می‌دانیم که از ترکیب کلمه با دیگر کلمات، جمله ساخته می‌شود و در علم نحو از جمله نیز سخن به میان می‌آید. بنابراین می‌گوییم: «موضوعُ النحوِ: المرکّبُ مَعَ غیرِه کلمةً أو جملةً». شایان ذکر است که در بررسی ترکیب‌های زبان عربی، به حالات آخر کلمات (اعراب) توجّه ویژه‌ای می‌شود، تا آنجا که برخی نحویین علم نحو را علم الإعراب دانسته‌اند.

---

۱. میان "گفتار" (المقال) و "زبان" (اللسان) تفاوت وجود دارد، گفتار که به شکل‌هایی چون نوشته یا سخن درمی‌آید، ممکن است غلط باشد و ملاک صحیح یا غلط بودن گفتار، قواعد زبان است. از این رو تدوین قواعد زبان موجب حفظ آن و تصحیح گفتار می‌گردد.

۲. بنابراین حفظ زبان عربی فایده‌ی تدوین علم نحو است، امّا غرض ما از آموختن این علم، فهم متون دینی است.

ملخّص الدرس

النحوُ أصولٌ تُعرَفُ بها كيفية تأليف الجمل العربية من الكلمات و أحكامُ أواخرها فيها.

و فائدتُه صونُ اللسانِ عن الخطأ فی المقالِ. و موضوعُه المركّبُ مَعَ غيرِه كلمةً أو جملةً.

در درس بعدی، به تعریف جمله و بیان اقسام آنها خواهیم پرداخت.

هم‌اندیشی

- علم صرف و نحو از جهت تعریف، موضوع و فایده چه تشابه و تفاوت‌هایی دارند؟
- فایده‌ی علم نحو را دانستیم اما هنوز این ابهام باقی است که آیا یادگیری نحو ضرورت دارد؟ آیا برای رسیدن به مقصودمان بهتر است نحو بخوانیم یا با حضور در کلاس‌های مکالمه‌ی عربی می‌توانیم از یادگیری علم نحو بی‌نیاز شویم؟

مطالعه‌ی آزاد

تعریف کلمه

کلمه، واحد معنا داری است که از حروف الفبا به وجود آمده است. برای نمونه حرف الفبایی "ز" را در نظر بگیرید. آیا می‌توانید بگویید "ز" چه معنایی دارد؟ روشن است که به تنهایی در زبان فارسی معنای روشنی ندارد، اما هنگامی که آن را کنار حرف الفبایی "د" بگذاریم، کلمه‌ی "زد" ساخته می‌شود که معنای آن در زبان فارسی واضح است. همچنین اگر "ز" را به ترتیب در کنار "ن"، "د"، "گ" و "ی" قرار دهیم، می‌شود: "زندگی". الفاظی مانند "زد" و یا "زندگی" در اصطلاح، *لفظ مستعمل* یعنی لفظی که برای رساندن معنایی وضع شده است، نامیده می‌شود. اما اگر "ز" را در کنار "ت" و "ب" قرار دهیم، می‌شود: "زتب" که در زبان فارسی معنادار نیست و به آن *لفظ مهمل* می گویند.

در زبان عربی نیز همین اتّفاق رخ می‌دهد. با کنارهم قرار دادن "ض"، "ر"، "ب"، "ضَرْب" (زدن)، یا "ضَرَبَ" (زد) ساخته می‌شود، همان‌طور که از کنارهم قرار دادن "ز"، "ی"، "د" اسم عَلَم "زید" پدید می‌آید. از آنجا که این الفاظ در زبان عربی معنای واضحی دارند، *لفظ موضوع* به شمار می‌روند. وقتی همین واحدهای معنا دار را کنارهم قرار دهیم و بگوییم: «ضَرَبَ زیدٌ» (زید زد)، یا «ضَرْبُ زیدٍ» (زدنِ زید) *معنایی ترکیبی* پدید می‌آید.

از این روی در تعریف کلمه می‌گوییم: «الکلمةُ لفظٌ موضوعٌ مفردٌ»، یعنی: کلمه لفظی معنادار است که جزء لفظ آن بر جزء معنا دلالت نمی‌کند. و به عبارت دیگر، کلمه اولین واحد معنادار زبان است.

اقسام کلمه

کلمه به سه دسته تقسیم می‌شود: *اسم*، *فعل* و *حرف*. اگر در کلمات تشکیل دهنده‌ی عبارت «علی از بصره تا کوفه رفت» دقت کنیم، خواهیم دید این کلمات هر کدام معنایی دارند و به اعتبار همان معنا توانسته‌اند در ساختار این جمله شرکت کنند. کلمه‌ی "بصره" نام

شهری است، مانند کلمه‌ی "کوفه"، وکلمه‌ی "علی" نام شخصی معین است. اما کلمه‌ی "رفت" نام کسی یا چیزی نیست، حتی نمی‌شود گفت: نامِ یک نوع حرکت و تغییر حالت است. آری، کلمه‌ی "رفتن" نام یک نوع حرکت و تغییر حالت است، اما "رفت" نام نیست و در اصطلاح *اسم* محسوب نمی‌شود، بلکه *فعل* است و تغییر حالت را بیان می‌کند، نه اینکه نام آن حرکت و تغییر حالت باشد. به عبارت دیگر، معنایی که از کلمه در ذهن، تداعی می‌شود دو صورت دارد:

۱. معنا به صورت یک اسم و نام تداعی می‌شود، مانند "علی"، "کوفه" و "رفتن". ← اسم

۲. معنا به صورت یک فعل و حرکت تداعی می‌شود، مانند: رفت، می‌رود، بُرو. ← فعل

کلمات "از" و "تا" چطور؟ آیا می‌توانیم بگوییم چه معنایی دارند؟ شاید بتوان گفت: "از" به معنای "شروع کردن" است، همانطور که "تا" می‌تواند به معنای "به نهایت و آخر چیزی رسیدن" باشد. اما آیا می‌شود به جای "از"، عبارت "شروع کردن" را در جمله‌ی «علی از بصره تا کوفه رفت» قرار داد؟ معلوم است که در آن صورت این جمله ساختار صحیحی نخواهد داشت؛ زیرا "از" و "تا" برای ایجاد ارتباط بین کلمات دیگر به کار می‌روند، ولی عبارات "شروع کردن" و "به نهایت چیزی رسیدن" نمی‌توانند این ارتباط را برقرار کنند. به عبارت دیگر، حروف معانی را در جمله ایجاد می‌کنند نه اینکه به تنهائی معنایی (مستقل) داشته باشند. از این رو در تعریف *حرف* می‌گوییم: «الحرفُ ما أوجَدَ معنًى فی غیرِه»[۱]، یعنی: حرف کلمه‌ای است که در خودش معنای مستقل ندارد، بلکه برای ایجاد معنا در رابطه با دیگر کلمات به کار می‌رود.

با توجّه به این توضیحات می‌توانیم حروف، اسم‌ها و فعل‌ها را در جمله‌ی «ذَهَبَ علی مِن البصرةِ إلی الکوفةِ» شناسایی کنیم؛ کلمات "علی"، "البصـرة" و "الکوفة" که نام شخص یا چیزی هستند، *اسم* محسوب می‌شوند. کلمه‌ی "ذَهَبَ" که معنای یک نوع حرکت و تغییر حالت را بازگو می‌کند، *فعل* نامیده می‌شود، و به کلمات "مِن" و "إلی" که برای ارتباط میان کلمات دیگر از آنها استفاده می‌شود، *حرف* می‌گویند.

---

۱. ابن شهرآشوب، محمد بن علي. مناقب آل أبی طالب، ج۲: ص ٤٧.

درس دوم: جمله

در درس پیشین دانستیم؛ موضوع علم نحو کلمه و جمله است. همچنین بیان شد که در بررسی کلمه و جمله به تغییرات آخر کلمات، یعنی: اعراب، توجه ویژه‌ای می‌شود. از آنجا که با تعریف کلمه در علم صرف آشنا شده‌ایم، در اینجا به تعریف جمله و اقسام آن می‌پردازیم.

تعریف جمله

مفهوم جمله، مانند مفهوم کلمه، از مفاهیمی است که اهل هر زبانی آن را درک می‌کنند، هر چند توجّهی به آن نداشته باشند. با این حال، اگر بخواهیم برای آن تعریفی ارائه دهیم، می‌توانیم بگوییم: جمله، سخنی است که دست کم دو کلمه دارد و میان آن دو کلمه، اسناد رخ داده است، و همین اسناد است که این دو کلمه را به یکدیگر پیوند می‌دهد: «الجملةُ ما تَضَمَّنَ كَلِمَتَينِ بالإسنادِ».

اسناد

به این عبارت‌ها توجّه کنید:

الف. الرجل[1] الشجاع العالم الرؤوف... (مردِ شجاعِ عالمِ مهربان ...)

---

۱. معادل "الرجل" که معرفه به الف و لام است در زبان فارسی می‌شود: "مرد"، و معادل "رجل" که نکره است

ب. کتاب وَلَدِ الرجلِ... (کتابِ فرزندِ آن مرد ...)

ج. الرجلُ عالمٌ: (آن مرد عالم است)

د. ذَهَبَ الرجلُ. (آن مرد رفت)

در مثال‌های (الف) و (ب) هر چند کلمات بیشتری وجود دارد اما هیچ حکمی در مورد "مردِ شجاعِ عالمِ مهربان"، یا در مورد "کتابِ فرزندِ آن مرد" صادر نمی‌شود. از این رو می‌گوییم: این تعابیر هنوز خالی از حکم و نسبت است و شنونده منتظر ادامهٔ آن است. بر خلاف مثال‌های (ج) و (د) که در آنها حکم به عالم بودن و آمدن "آن مرد" می‌شود. اسناد، همین حکم و نسبتی است که میان دو کلمه‌ی "الرجلُ" و "عالمٌ"، یا "ذَهَبَ" و"الرجلُ" درک می‌کنیم وجود همین اسناد است که جمله را شکل داده است: «الإسنادُ هو الحکمُ بکلمةٍ علی کلمةٍ».

به این ترتیب در هر اسناد دو کلمه وجود دارد که یکی مسندالیه یا محکوم‌علیه است و دیگری مسند یا محکوم‌به. این دو کلمه‌ی اصلی را در اصطلاح، ارکان جمله می‌گویند[1]. در کنار ارکان، الفاظ دیگری نیز ممکن است حضور داشته باشند که به آنها فَضله می‌گویند. هنگامی که می‌گوییم: «ذَهَبَ الرجلُ مِن البصـرةِ إلی الکوفةِ». تعبیر "مِن البصـرة" و "إلی الکوفة" فضله محسوب می‌شوند، یعنی: اگر این تعبیرات در جمله حضور نداشتند، باز هم اسناد وجود داشت. اما اگر "ذهب" یا "الرجل" نبودند دیگر اسناد شکل نمی‌گرفت.

می‌شود: "مردي"، اما گاهی برای وضوح معنا در مقابل "الرجل"، از تعبیر "آن مرد" استفاده می‌کنیم.

۱ . ذکر دو نکته لازم است:

۱- گاهی جمله در جای کلمه می‌نشیند و می‌توان میان یک کلمه و یک جمله اسناد برقرار کرد، مانند: «زیدٌ أبوه قائمٌ»

۲-گاهی جمله با آنکه اسناد تام دارد، یعني: میان دو رکن آن حکم و نسبت برقرار است امّا ما یصح السکوت علیه نیست، مثل: «إن ذهب زیدٌ...»که نیازمند جواب شرط است.

اقسام جمله در زبان عربی

در یک تقسیم‌بندی کلّی، جمله‌های زبان عربی را به دو دسته‌ی فعلیه و اسمیه تقسیم می‌کنند؛ زیرا چنانچه گفتیم جمله از کنارهم قرار گرفتن دو کلمه به وجود می آید که میان‌شان اسناد باشد، اگر اوّلین کلمه تشکیل دهنده‌ی جمله (یا به عبارت دیگر اوّلین رکن جمله) اسم باشد، آن را جمله‌ی اسمیه می‌نامیم، و اگر اوّلین رکن آن فعل باشد، به آن جمله‌ی فعلیه می‌گوییم.



ترکیب ناقص

دانستیم که در مثال (الف) و (ب) جمله‌ای شکل نگرفته است ؛ زیرا خالی از اسناد است. به اینگونه عبارات که ترکیبی از کلمات هستند ولی جمله نشده‌اند، ترکیب ناقص می‌گویند؛ مانند ترکیب وصفیِ "الرجلُ الشجاعُ..." و ترکیب اضافی "کتابُ وَلَدٍ...".

با ترکیب‌های وصفی و اضافی در آینده بیشتر آشنا می‌شویم.

ملخّص الدرس

الجملةُ ما ترکّب من کَلِمَتَینِ بالإسناد. والإسنادُ هو الحکمُ بکلمةٍ علی کلمةٍ. فإن کان أوّلُ الکلمتین اسماً فهی اسمیة، و إلّا ففعلیة.

در درس بعدی با اعراب و کلمات معرب و مبنی آشنا می‌شویم.

هم‌اندیشی

- آیا عبارت "ضَرْبُ زیدٍ بکراً یومَ الجمعة" (زدنِ زید بکررا در روز جمعه) جمله است یا ترکیب ناقص؟ چرا؟
- فضله‌ها و ارکان جمله را چطور می‌شود از هم تشخیص داد؟

درس سوم: اعراب

درس‌های گذشته، به شناسایی موضوع علم نحو، یعنی: کلمه و جمله، اختصاص داشت. اما در درس حاضر با حالاتِ آخر کلمه و اقسام آن آشنا می‌شویم؛ چرا که در علم نحو به اعراب و حالاتِ آخر کلمه توجّه ویژه‌ای می‌شود تا آنجا که برخی، علم نحو را علم الإعراب دانسته‌اند.

علاوه بر تعریف اعراب و بیان اقسام آن، در این درس به تبیین اصطلاحات عامل نحوی، معرب و مبنی نیز خواهیم پرداخت.

تعریف اعراب

در زبان عربی، برخی کلمات بر کلمات دیگر أثر می‌گذارند، مثلاً درجمله‌ی «یذهبُ الرجلُ» کلمات "الرجل" و "یذهب" با آوای ـُ (ضمّه) تلفّظ می‌شوند، و در جمله‌ی «إنّ الرجلَ لن یذهبَ» این آواها تغییر می‌کنند. اینگونه تغییر شکل را که در آخر کلمه دیده می‌شود اعراب می‌نامند. بنابراین اعراب تغییری است که به اقتضای عوامل نحوی در آخر کلمات به وجود می‌آید: «الإعرابُ تغیّرٌ یقتضیه العاملُ النحوی فی آخِرِ الکلمةِ».[1]

---

۱ . در این تعریف، اعراب به صورت مصدری در نظر گرفته شده و تغییر، دگرگونی و صیرورت است. از این رو حرکات و حروفی که در اثر این تغییر بوجود می‌آیند را «علائم اعراب» می‌نامیم.

عامل نحوی

وقتی در جمله‌ی «یذهب الرجل» با "یذهب" مواجه می‌شویم. از آنجا که "یذهب" فعل است و فاعل می‌خواهد باید به دنبال فاعل آن باشیم. کلمه‌ی "الرجل" برای آنکه فاعل باشد مناسب است، و چون فاعل در زبان عربی مرفوع است، بنابراین آخر آن را با ضمّه (علامت اعراب رفع) تلفّظ می‌کنیم و می‌گوییم: «یذهب الرجلُ». به این ترتیب، تغییر حرکتی که در "الرجلُ" رخ می‌دهد را به فعل "یذهب" نسبت می‌دهیم و می‌گوییم "یذهب" عامل رفع "الرجلُ" است.

یذهب ← فاعل می‌خواهد و فاعل باید مرفوع باشد ← الرجلُ (با ضمّه تلفّظ می‌شود)

همچنین است رابطه‌ی میان "أَکَلَ"، "زید" و "الخُبز" در جمله‌ی «أَکَلَ زیدٌ الخُبزَ»:

أَکَلَ ← فاعل می‌خواهد و فاعل باید مرفوع باشد ← زیدٌ ("زید" برای فاعل بودن مناسب است پس با ضمّه [علامت اعراب رفع] تلفّظ می‌شود)

أَکَلَ ← مفعول‌به می‌خواهد و مفعول‌به باید منصوب باشد ← الخبزَ ("الخبز" برای مفعول‌به بودن مناسب است پس با فتحه [علامت اعراب نصب] تلفّظ می‌شود)

در جمله‌ی «خَلَقَ اللهُ فاطمةَ مِن نورٍ» نیز عامل اعراب "اللهُ" و "فاطمةَ" را فعل "خَلَقَ" می‌دانیم؛ زیرا متعدی است و علاوه بر فاعل، خواهان مفعول‌به است، و فاعل را رفع می‌دهد و مفعول‌به را منصوب می‌کند. اما عامل اعراب "نورٍ" حرف جرّ "مِن" است که خواهان مجرور شدن اسمی است که پس از آن آمده است.

به عبارت دیگر، با دیدن فعل "یذهَبُ" باید به دنبال فاعل باشیم و اعراب مناسب آن را بیاوریم و با دیدن فعل "أَکَلَ" یا "خَلَقَ" که متعدی محسوب می‌شوند، علاوه بر فاعل به دنبال مفعول‌به نیز هستیم و اعراب مناسب هر کدام از آنها را می‌آوریم. همانطور که با دیدن حرف جرّ باید اسم ما بعد آن را مجرور کنیم.

بنابراین عامل راهنما و نشانه‌ای برای پی بردن به اعراب است: «إنّ العواملَ فی کلامِ العربِ علاماتٌ مقتضیةٌ للإعراب».

عامل مثلاً: فعل	پی بردن به اعراب مثلا: رفع فاعل	ایجاد علائم اعرابی مثلاً: ایجاد ضمه در آخر کلمه

معرب و مبنی

در مثال‌های بالا دیدیم که با آمدن عامل، اعرابِ کلمات "الرجل"، "زید"، "الخبز"، "الله"، "فاطمة" و "نور" تغییر کرد. به این گونه کلمات که متناسب با تغییر عوامل، اعراب آنها تغییر می‌کند، معرب می‌گویند: «المعربُ ما یتغیرُ آخِرُه باختلاف العواملِ».

اعراب چهار نوع دارد: رفع، نصب، جرّ و جزم.

❍ رفع: حرکت ضمّه (ُ) علامت اصلی این نوعِ اعرابی است. رفع مشترک بین اسم و فعل است، مانند: «یذهبُ الرجلُ».

❍ نصب: حرکت فتحه (َ) علامت اصلی این نوعِ اعرابی است. نصب نیز همانند رفع، مشترک است بین اسم و فعل. مانند: «إنّ الرجلَ لن یذهبَ».

❍ جرّ: حرکت کسره (ِ) علامت اصلی این نوع اعرابی است. جرّ تنها در اسم‌ها رخ می‌دهد. مانند کلمه‌ی "نور" در جمله‌ی «خَلَقَ اللهُ فاطمةَ مِن نورٍ».

❍ جزم: حرکت سکون (ْ) علامت اصلی این نوعِ اعرابی است. جزم تنها در فعل‌ها رخ می‌دهد، مانند فعل "یذهب" در جمله‌ی «لم یذهبْ الرجلُ» .

بنابراین هر کلمه‌ی معربی در جمله، یکی از اعراب‌های چهارگانه‌ی فوق را خواهد داشت.

کلماتی نیز وجود دارند که اعراب پذیر نیستند و آخر آنها تحت تأثیر عوامل تغییر نمی‌کند. به این مثال‌ها دقت کنید:

الف. جاء هٰؤُلاءِ.

ب. رأیتُ هٰؤُلاءِ.

ج. مررتُ بِهٰؤُلاءِ.

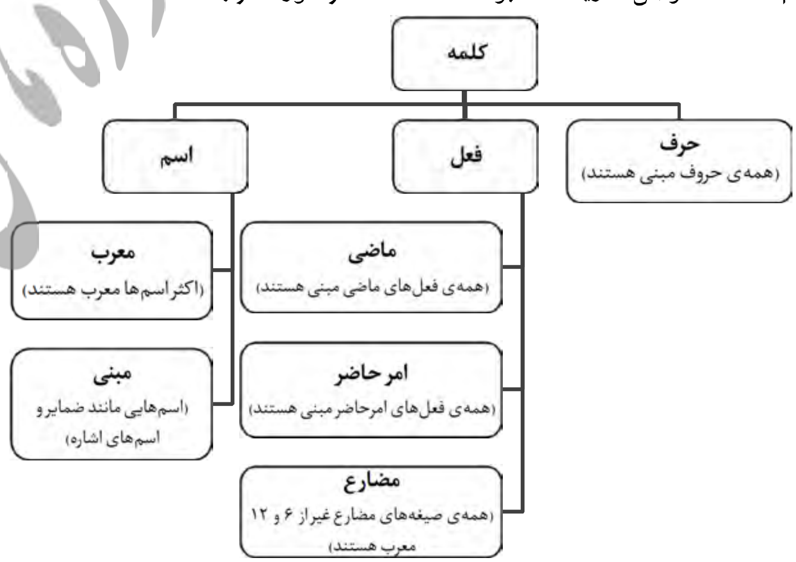
در جمله‌ی (الف) فعل "جاء" خواهان فاعل بوده، و کلمه‌ی "هٰؤُلاءِ" فاعل آن است، اما

تغییری در انتهای "هٰؤُلاءِ" رخ نمی‌دهد. همچنین در جمله‌ی (ب) فعل "رأیتُ" خواهان مفعول‌به بوده و کلمه‌ی "هٰؤُلاءِ" مفعول‌به آن است، با این وجود، تغییری در آن رخ نمی‌دهد. در جمله‌ی (ج) نیز حرف جرّ باء خواهان مجرور شدن "هٰؤُلاءِ" است اما کسره‌ای که در آخر این کلمه دیده می‌شود ربطی به آمدن یا نیامدن حرف جرّ ندارد. به کلماتی از قبیل "هٰؤُلاءِ" که تحت تأثیر عوامل، آخر آنها تغییر نمی‌کند، مبنی می‌گویند، و کیفیتی که در آخر آن‌ها وجود دارد را بناء می‌نامند. بنابراین کلمه‌ی "هٰؤُلاءِ" مبنی است و کسره‌ی آخر آن بناء نامیده می‌شود و در اصطلاح می‌گویند: "هٰؤُلاءِ" مبنی بر کسره است.

از میان سه دسته‌ی کلمات، یعنی: اسم، فعل و حرف، همه‌ی حرف‌ها مبنی هستند. بنابراین حروفی مثل "إلی" و "مِن" که پیش‌تر با آنها آشنا شدیم، مبنی‌اند.

فعل‌های ماضی و امر حاضر مانند "ذَهَبَ" و "اذْهَبْ"، مبنی‌اند. و همچنین صیغه‌های ٦ و ١٢ مضارع. اما باقی فعل‌های مضارع، مثل "یذْهَبُ" معرب‌اند.

برخی اسم‌ها مثل "هٰؤُلاءِ" مبنی‌اند که در آینده با آنها بیشتر آشنا می‌شویم، اما اکثر اسم‌ها مانند "الرجل"، "زید"، "الخبز"، "الله"، "فاطمة" و "نور" معرب‌اند.



نکته:

اگر عامل بر کلمه‌ای مبنی وارد شود، یعنی: اگر مثلاً فعل "جاء" خواهانِ اعراب رفعِ "هٰؤُلاء" در جمله‌ی «جاء هٰؤُلاءِ» باشد، در این صورت کلمه‌ی مبنی در محلّ اعرابی قرار گرفته است. یعنی: "هٰؤُلاءِ" در محلّی قرار دارد که شایسته‌ی تغییر شکل اعرابی است، و از این روی است که می‌گوییم: "هٰؤُلاءِ" در جمله‌ی «جاء هٰؤُلاءِ» محلاً مرفوع است، و در جمله‌ی «رأیتُ هٰؤُلاءِ» محلاً منصوب است، و در جمله‌ی «مررتُ بهٰؤُلاءِ» محلاً مجرور.

در مراحل بعدی خواهیم دید؛ اعراب محلی در بحث توابع کاربرد فراوانی دارد.

ملخّص الدرس

الإعرابُ تغیّرٌ یقتضیه العاملُ النحوی فی آخِرِ الکلمةِ، و العواملُ فی کلامِ العربِ علاماتٌ مقتضیةٌ للإعراب. و المعربُ ما یتغیرُ آخِرُه باختلاف العوامل. ویقابلُه المبنی و هو ما لایتغیرُ آخِرُه باختلاف العواملِ.

در درس بعدی با اعراب فرعی و تقدیری اسم آشنا خواهیم شد.

✍ هم‌اندیشی

- با توجّه به تعریف اعراب آیا می‌توان اعراب محلی را واقعاً اعراب دانست؟
- آیا تغییری که در آخر ضمیر غایب "ه" در عبارت: «مررتُ بِهِ و قلتُ لَهُ» دیده می‌شود، اعراب نام دارد؟
- با توجّه به جدول داخل متن درسی، جدول زیر را که برای بیان مبنی‌ها و معرب‌ها تنظیم شده است، کامل کنید:

مبنی‌ها					معرب‌ها	

تمرین

۱. اسم‌ها، فعل‌ها و حروف را در جملات زیر معین کنید.

الف. الثوبُ جمیلٌ (پیراهن زیباست)

ب. تُثمِرُ الأشجارُ (درختان میوه می‌دهند)

ج. طارَ العصفورُ من القَفَسِ (گنجشک از قفس پرید)

د. سافرتُ إلی العراق (به عراق سفر کردم)

۲. در جملات بالا، کلمات معرب و مبنی را تعیین کنید.

۳. اعراب هریک از کلمات معرب در جملات بالا را مشخص نمایید.

مطالعه‌ی آزاد

علائم اصلی و نیابی اعراب

سه قاعده‌ی ساده و پرکاربرد درباره اعراب کلمات عربی عبارتند از:

۱. کُلُّ فاعلٍ مرفوعٌ (همه‌ی فاعل‌ها مرفوع هستند)

۲. کُلُّ مفعولٍ منصوبٌ (همه‌ی مفعول‌ها منصوب هستند)

۳. کُلُّ اسمٍ یدخُلُ علیه حرفُ جرٍّ مجرورٌ (هر اسمی که حرف جرّ برآن وارد شود مجرور است)

اکنون این سه قاعده را در جملات زیر تطبیق می کنیم:

الف. جاء زیدٌ.

ب. رأیتُ زیداً.

ج. مررتُ بزیدٍ.

می‌دانیم که ضمّه، علامت اعراب رفع است و چون در جمله‌ی (الف) کلمه‌ی "زیدٌ" فاعل فعل "جاء" می‌باشد، بنابراین مرفوع است و آخر آن با ضمّه خوانده می‌شود. همانطور که در جمله‌ی (ب)، "زیداً" مفعول‌به است و به همین خاطر منصوب بوده و آخرآن با فتحه خوانده می‌شود. در جمله (ج)، "زیدٍ" مجرور به حرف جرّ است و به همین خاطر آخرآن با کسره خوانده می‌شود.

اکنون اگر در جملات بالا به جای "زید" اسم مناسب دیگری بگذاریم، به ترتیب فاعل، مفعول‌به و مجرور به حرف جرّ خواهد بود:

الف. جاء جعفرٌ. جاء رجلٌ. جاء عالمٌ.

ب. رأیتُ جعفراً. رأیتُ رجلاً. رأیتُ عالماً.

ج. مررتُ بجعفرٍ. مررتُ برجلٍ. مررتُ بعالمٍ.

در جملات (الف) فاعل‌ها مرفوع هستند و آخرآن‌ها با ضمّه خوانده می‌شود. در جملات (ب) مفعول‌به‌ها منصوب‌اند و آخر آن‌ها با فتحه خوانده می‌شود، و در جملات (ج) آخر

اسم‌هایی که مجرور به حرف جرّ هستند با کسره خوانده می‌شود.

اما ضمّه تنها علامت اعرابی برای حالت رفع نیست. یعنی: غیر از ضمّه تغییرات دیگری نیز در کلمات رخ می دهد که آنها را زیر مجموعه‌ی علائم اعراب رفع می‌شماریم. مانند: الف و واو در «جاء الزیدانِ» و «جاء الزیدونَ».

همچنین فتحه و کسره، تنها علامت اعرابی برای حالت نصب و جرّ نیستند. مانند یاء در «رأیتُ الزیدَینِ»، «رأیتُ الزیدِینَ»، «مررتُ بالزیدَینِ» و «مررت بالزیدِینَ».

نحویین ضمّه را به عنوان علامت اصلی رفع می‌شمارند و فتحه را اعراب اصلی نصب می‌دانند و کسره را اعراب اصلی جرّ.

اما الف، واو، یاء و هر شکل اعرابی دیگری را اعراب‌های نیابی به حساب می‌آورند.

درس چهارم: اعراب نیابی و تقدیری اسم

پیش از این با علائم اصلی اعراب اسم، یعنی: ضمّه (علامت اعراب رفع)، فتحه (علامت اعراب نصب) و کسره (علامت اعراب جرّ)، آشنا شدیم. در این درس علائم اعراب نیابی اسم معرب را می‌آموزیم. و پس از آن با اسم‌هایی که اعراب آنها مقدّر می‌شود آشنا خواهیم شد.

اعراب نیابی اسم‌های معرب

اسم معربی مثل "عالِم" را در نظر بگیرید! می‌دانیم این اسم در حالت رفعی به صورت "عالِمٌ" تلفّظ می‌شود، و در حالت نصبی "عالماً"، و در حالت جرّی "عالمٍ". اکنون اگر بخواهیم همانطور که در علم صرف آموخته‌ایم، "عالم" را صرف کنیم و بگوییم: «عالم، عالمان، عالمون، عالمة، عالمتان و عالمات»، در این صورت در صیغه‌های تثنیه و جمع سالم، از چه علائمی برای نشان دادن رفع، نصب و جرّ استفاده می‌شود؟

اعراب اسم مثنی (عالمان و عالمتان)

علامت رفع اسم مثنی، الفی است که قبل از نون تثنیه[1] می‌آید، مانند: «الزیدانِ عالمانِ» و «الفاطمتان عالمتان». بنابراین می‌گویند: الف در اسم مثنی جانشین ضمّه شده است: «تنوبُ الالفُ عن الضمّة ».

---

۱. نون آخر اسم‌های مثنی و جمع را "نون عوض از تنوین" می‌نامند، اما اینجا با عنوانِ کوتاه "نون تثنیه و جمع" از آن یاد می‌کنیم.

اما علامت نصب و جرّ اسم مثنی، یاء ما قبل مفتوح است که قبل از نون تثنیه می‌آید، مانند: «رأیتُ الزیدَینِ العالمینِ» و «مررتُ بالزیدَینِ العالمینِ». بنابراین یاء، جانشین فتحه و جانشین کسره می‌شود: «ینوبُ عن الفتحةِ و الکسرةِ الیاءُ».

اعراب جمع مذکّر سالم (عالمون)

علامت رفع اسم جمع مذکّر سالم، واوی است که قبل از نون جمع می‌آید، مانند: «الزیدونَ عالمونَ». از این رو می‌گویند: «ینوبُ عن الضمّةِ الواوُ».

اما علامت نصب و جرّ جمع مذکر سالم، یاءِ ما قبل مکسور است که قبل از نون جمع می‌آید، مانند: «رأیتُ الزیدِینَ العالِمِینَ» و «مررتُ بالزیدِینَ العالِمِینَ». به این ترتیب، یاء در اسم مثنی و در جمع مذکّر سالم به جای فتحه و کسره‌ی اعرابی می‌آید، و تعبیر «ینوب عن الفتحة و الکسرة الیاءُ» در مورد اسم مثنی و اسم جمع مذکر سالم است.

اعراب جمع مؤنث سالم (عالمات)

علامت رفع و جرّ جمع مؤنث سالم، همان ضمّه و کسره است، مانند: «الفاطماتُ عالماتٌ» و «مررت بالفاطماتِ العالماتِ». اما علامت نصب آن نیز، کسره است. یعنی: جمع مؤنث سالم به جای فتحه‌ی اعرابی، کسره می‌گیرد، مانند: «رأیتُ الفاطماتِ العالماتِ». به این ترتیب کسره در جمع مؤنث سالم هم علامت اعراب جرّ است و هم علامت اعراب نصب. و از این رو می‌گوییم: «ینوب عن الفتحةِ الکسرةُ».

تکمله:

بجز موارد بالا، سایر اسم‌های معرب، یعنی: اسم‌های مفرد و جمع مکسّر، همان علامت اعراب اصلی (ضمّه، فتحه و کسره) را در حالت رفع، نصب و جرّ خواهند داشت و فقط دو دسته‌ی دیگر در اینجا وجود دارد:

۱. شش اسم که به اسماء ستّه معروف‌اند (أب [پدر]، أخ [برادر]، ذو [صاحب]، فَم

[دهان]، حَم [بستگان شوهر]، هَن [چیز قبیح])، مانند: «جاء أبو زیدٍ» و «رأیتُ أبا زیدٍ» و «مررتُ بأبی زیدٍ».

در مراحل بعدی با این گروه از اسم‌ها و شرایط اعراب آنها آشنا خواهید شد.

۲. اسم‌های غیرمنصرف.

اسم‌های غیر منصرف دو خصوصیت عمده دارند: اولاً تنوین نمی‌گیرند[1]، و ثانیاً در حالت جرّی علامت جرّ آنها فتحه است. یعنی: فتحه در اسم‌های غیر منصرف، علامت نصب و علامت جرّ است. مانند: «جاء احمدُ»، «رأیت احمدَ» و «مررت بأحمدَ».

برخی از اسم‌های غیر منصرف عبارتند از:

الف. اسم‌هایی که بر وزن مفاعل یا مفاعیل یا شبیه این دو وزن باشند، مانند: "مساجد"، "مصابیح" و "سراویل".

ب. اسم‌های عَلَمِ غیر عربی که بیشتر از سه حرف دارند، مانند: "إبراهیم" و "جبرئیل".

ج. اسم‌های عَلَم که وزن آنها شبیه به وزن فعل است، مثل: "أحمد" و "یزید".

د. اسم‌های عَلَم مؤنث که بیشتر از سه حرف دارند، مثل: "فاطمة" و "زینب".

هـ. اسم‌های وزن "أفعل" تفضیل، مانند: "أفضل" و "أشدّ".

به این ترتیب در اسم‌های غیرمنصرف، فتحه جانشین کسره‌ی اعرابی می‌شود: «ینوب الفتحةُ عن الکسرةِ».

---

۱. اسم‌های مفرد و جمع مکسر اگر منصرف باشند، در صورتی که الف و لام نداشته باشند و مضاف (اولین جزء ترکیب اضافی) نباشند همراه با تنوین استعمال می‌شوند: مانند: "کتابٌ" و "کتبٌ"، برخلاف: الکتابُ، الکتبُ، کتابُ زیدٍ و کُتُبُ زیدٍ. امّا اسم‌های غیر منصرف حتی اگر اضافه نشوند و الف و لام نداشته باشند باز هم تنوین نمی‌گیرند، مانند: مکاتبُ، المکاتبُ، مکاتبُ النحویین.

نمودار اعراب‌های فرعی اسم‌های معرب



اعراب تقدیری در اسم‌های معرب

گاهی اعراب برخی اسم‌ها به خاطر قواعد اعلالی یا مانعی دیگر مقدر می‌شود مثلاً قواعد اعلالی در کلمه المصطفی ضمهٔ روی یاء را از بین می‌برد و در اصطلاح می‌گوییم: اعراب تقدیری رخ داده است. اعراب تقدیری عمدتاً در سه گروه از اسم‌ها دیده می‌شود:

١. اسم‌های مقصور[١]، مثل: المصطفَیُ ـ المصطفَیَ ـ المصطفَیِ، که همگی به "المصطفَیْ" تبدیل می‌شوند.

٢. اسم‌های منقوص[٢] در حالت رفعی و جرّی، مثل: القاضِیُ ـ القاضِیِ، که به "القاضِی"

---

١. اسم مقصور، اسمی است که به الف لازم (ا ـ ی) ختم می‌شود، مانند: "الهُدَیٰ"، "الکُبْرَیٰ".

٢. اسم منقوص، اسمی است که به یاء لازم و ما قبل مکسور ختم می‌شود، مانند: "الهادي". تعریف دقیق

بدل می‌گردند. اما "القاضِی" در حالت نصبی ؛ چون هیچ قاعده‌ی اعلالی بر روی آن صورت نمی‌گیرد، به همین شکل تلفّظ خواهد شد.

۳. اسم‌هایی که با یاء متکلّم، ترکیبی اضافی درست می‌کنند، مانند: «ذَهَبَ وَلَدِی»، «رأیتُ وَلَدِی» و «مررتُ بِوَلَدِی» که در هر سه حالت رفع، نصب و جرّ، اعراب آنها تقدیری است.

ملخّص الدرس

❐ ینوبُ فی الاسم عن الضمّةِ الواوُ و الألفُ، نحو «جاء أبوك و المُسلِمُون و المسلِمانِ»، وعن الفتحةِ الألفُ و الیاءُ و الکسرةُ، نحو «رأیتُ أباك و المسلِمِینَ و المسلمَینِ و المسلماتِ» وعن الکسرةِ الیاءُ و الفتحةُ، نحو «مررتُ بأبیك و بالمسلِمِینَ و بالمسلمَینِ و بإبراهیمَ».

❐ و تقدّر الضمةُ و الکسرةُ فی نحو «جاء ولدِی و المصطفَی و القاضِی» و «مررتُ بولدِی وبالمصطفَی و بالقاضِی»، و الفتحةُ فی الأوّلین.

در درس بعدی با برخی از اسم‌های مبنی آشنا می‌شویم.

آن در علم صرف خواهد آمد.

هم‌اندیشی

- با توجّه به آموخته‌های خودتان از علم صرف، اسم جمع مذکرسالم، اسم جمع مؤنث سالم و اسم مثنی را تعریف کنید.
- با توجّه به نمودار متن درسی، نمودار زیر را کامل کنید:

اقسام اعراب در اسم‌های معرب						
اصلی			نیابی			
ضمّه	....	....	الف و یاء در	....	....	....

- با توجه به مطالب درس حاضرو درس پیشین، مجموع اسم‌ها و فعل‌هایی که اعراب تقدیری دارند را در نمودار زیربیاورید:

اعراب تقدیری

اسم‌ها	فعل‌ها
۱. المصطفی در حالت	۱. یخشیٰ در حالت ...
۲. ... در حالت رفعی و جرّی	۲. ... در حالت ...
۳. ... در حالت ...	۳. ... در حالت ...

- با توجه به آنچه تا کنون آموخته‌اید؛ تفاوت اعراب تقدیری و اعراب محلی در چیست؟

تمرین

١. اعراب رفع در کلمات زیررا به نصب و جرّبدل کنید:

الف. العلماءُ: ب. المؤمناتُ:

ج. الجالسان: د. یعقوبُ:

هـ. الناصرون:

٢. اعراب نصب اسم‌های زیررا به رفع و جرّبدل کنید:

الف. الرجلَینِ: ب. الرجالَ:

ج. أحمدَ: د. المطهَّرون:

هـ. المطهّراتِ:

٣. آیا کلمه‌ی "المهدی" اعراب تقدیری دارد؟ "الهُدَی" و "الداعِی" چطور؟

درس پنجم: پرکاربردترین اسم‌های مبنی

در درس‌های پیشین اسم‌ها را به دو دسته‌ی معرب و مبنی تقسیم کردیم، و با توجّه به مطالبی که تا به اینجا آموخته‌ایم می‌توانیم اعراب اصلی و فرعی اسم‌های معرب را شناسایی کنیم. در این درس با پرکاربردترین انواع اسم‌های مبنی آشنا می‌شویم تا بتوانیم اسم‌های مبنی را نیز تشخیص دهیم.

اسم‌های مبنی

دانستیم که اعراب در اسم‌هایی مثل "المصطفَی" ؛ بخاطر موانع و قواعد اعلالی مقدّر می‌شود، یعنی: اعراب در آخر آنها می‌آید اما قواعد اعلالی یا مانعی دیگر، از ظاهر شدن آن جلوگیری می‌کند. اما برخی اسم‌ها اساساً قابلیت پذیرش اعراب را ندارند، این‌گونه از اسم‌ها را مبنی می‌نامیم. پرکاربردترین اسم‌های مبنی عبارتند از:

۱. ضمیر (مُضمَر)

هنگامی که می‌گوییم: "أنَا"، این کلمه دلالت بر شخصی می‌کند که متکلّم است، بنابراین مدلول کلمه، شخص خاصّی است و هم‌چنین می‌فهمیم آن شخص خاصّ متکلّم است. همچنین وقتی می‌گوییم: "أنت" و یا "هو"، مدلول کلمه، شخص خاصّی است و در ضمن می‌فهمیم که آن شخص خاصّ مخاطب است یا غایب است.

به این ترتیب ضمیر اسمی است که دلالت بر تکلّم یا خطاب و یا غیبت دارد: «المُضمَرُ هو ما تَدُلُّ علی الغائب أو المخاطب أو المتکلّم ».

ضمایر به دو شکل عمده استعمال می‌شوند: منفصل و متّصل، مانند: «أنتم عالمونَ»، «هُنّ عالماتٌ»، و «ذهبنا»، «یذهبانِ»، «اذهَبوا».

ضمایر هر چند مبنی هستند و آخر آنها تحت تأثیر عوامل تغییر نمی‌کند، اما به لحاظ جایگاه اعرابی، به دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند:

الف. ضمایر مرفوعی، مانند: «أنتَ عالمٌ»، «ذهبتَ»، «نحن عالمون» و«نذهبُ» که ضمیر متکلم مع الغیر (نحن) در آن مستتر است.

ب. ضمایر منصوبی، مانند: «رأیتُکَ» و«إیاکَ رأیتُ».

ج. ضمایر مجروری، مانند: «مررتُ بکَ» و «هذا کتابُکَ».

۲. اسم اشاره

اسمی است که متضمّن اشاره به چیزی یا کسی باشد. یعنی: در حالی که دلالت بر چیزی یا کسی دارد، معنای اشاره را نیز از آن می‌فهمیم: «اسمُ الإشارةِ هو ما تَضَمَّنَ الإشارةَ إلی مُسمّاه»، مانند: «هذا کتابٌ»، «ذٰلِکَ قلمٌ»، «هٰذِهِ مجلةٌ»، «تِلْکَ رسالةٌ»، «أُولاءِ رجالٌ» و «أُولائِکَ نِسوةٌ».

هر گاه اسم اشاره بدون کاف و لام باشد برای اشاره‌ی به چیزی یا کسی در فاصله‌ی نزدیک به کار می‌رود، مثل "هذا" و "هذه". و در غیر این صورت برای اشاره به چیزی یا کسی در فاصله‌ی دور یا متوسط استعمال می‌شود، مانند: "ذاك"، "تاك" (برای اشاره به چیزی یا کسی در فاصله‌ی متوسط) و "ذٰلك"، "تلك" (برای اشاره به چیزی یا کسی در فاصله‌ی دور).

"أُولاءِ"، برای اشاره به جمع مذکر و برای اشاره به جمع مؤنث (هر دو) به کار می‌رود، و اگر کاف به آن ملحق شود (أُولائك) برای اشاره‌ی به دور و متوسط (هر دو) استعمال می‌شود.

در زبان عربی برخی اسم‌های اشاره نیز وجود دارد که تنها برای اشاره‌ی به مکان است، مانند: "هُنا" (اشاره به مکان نزدیک)، "هُناك" (اشاره به مکان متوسط) و "هُنالِك" (اشاره به مکان دور).

۳. اسم موصول

هنگامی که از کلمه‌ای مثل "الذی" استفاده می‌کنیم، این کلمه به کسی یا چیزی دلالت دارد که با آوردن جمله‌ی بعدی مشخّص می‌شود، مانند: «ذهب الذی رأیتَه»، «ذهبتْ التی رأیتَها»، «ذهب الذین رأیتَهم» و «ذهبتْ اللاتی رأیتَهنّ».

به جمله‌ای که پس از اسم موصول می‌آید، جمله‌ی صله می‌گویند. بنابراین اسم موصول را اینگونه تعریف می‌کنیم: اسمی که دلالت بر کسی یا چیزی می‌کند که با جمله صله بیان می‌گردد. بنابراین اسم موصول، اسمی است که در تعیین مدلول خود نیازمند به جملهٔ صله است: «الموصولُ الاسمی هو ما یفتقر فی تعیین مدلوله إلی جملة تُسَمَّی بالصلةِ».

اسم‌های موصول به دو دسته‌ی مشترک و مختصّ تقسیم می‌شوند. مثالهای بالا همگی موصولات مختصّ هستند که از حیث افراد و جمع و تأنیث و تذکیر متفاوتند، برخلاف موصولات مشترک، مانند: «ذهب مَن رأیتَه»، «ذهبتْ مَن رأیتَها»، «ذهب مَن رأیتَهم» و «ذهبتْ مَن رأیتَهنّ».

"مَن" و "ما" مهمترین اسم‌های موصول مشترک هستند. "مَن" بیشتر برای عقلاء به کار می‌رود و به معنای "کسی که" یا "کسانی که" است، و "ما" بیشتر برای غیر عقلاء استعمال می‌شود و به معنای "چیزی که" یا "چیزهایی که" می‌باشد.

٤. اسم استفهام

اسمی است که متضمّن پرسش باشد: «اسمُ الاستفهامِ هو ما تَضَمَّنَ معنَی الاستفهامِ»، مانند: «مَن أنت؟»، «ما هذا؟»، «أینَ ذهب الرجلُ؟»، «مَتی ذهب الرجلُ؟» و «کَیفَ ذهب الرجلُ؟».

نکته:

ضمایر، اسماء اشاره و موصولات همگی به واسطه‌ی مرجع ضمیر، اشاره‌کردن و جمله‌ی صله، دلالت بر شخص یا چیز معینی می‌کنند و در اصطلاح به آنها معرفه می‌گویند[1]. اما اسم‌های استفهام نکره هستند، یعنی: فرض این است که بر مدلول معیّنی دلالت نمی‌کنند.

ملخّص الدرس

امّا المبنیاتُ فمنها المضمراتُ وأسماءُ الإشارةِ والموصولاتُ وأسماءُ الاستفهام. فالمضمَر هو ما تَدُلُّ علی الغائب أو المخاطب أو المتکلّم. واسم الإشارة هو ما تضمّن الإشارة إلی مسمّاه. والموصول الاسمی هو ما یفتقر فی تعین مدلوله إلی جملة تُسَمَّی بالصلة. واسم الاستفهام هو ما تضمّن معنی الاستفهام.

مباحث مقدماتی به پایان رسید در مباحث بعدی با اعراب فعل آشنا خواهیم شد.

---

۱. اسم‌های معرفه را در بیت زیر خلاصه کرده‌اند:

معـــارف شـــش بـــُوَد   مضـــــمر اضـــــافه

علــــم ذو الــــلام   موصـــــول و اشـــــاره

مقصود از ذو اللام، اسمی است که همراه با الف و لام باشد مانند: "الرجل" و مقصود از اضافه، مضاف (اولین جزء ترکیب اضافی) است.

هم‌اندیشی

- "مَن" و "ما" هم به عنوان موصول استعمال می‌شوند و هم به عنوان اسم استفهام. چگونه باید تشخیص دهیم "مَن" و "ما" در جملاتی مثل «مَن رأیتَ»، «أکْرِمْ مَن رأیتَه»، «ما کتبتَ» و «اقْرَءْ ما کتبتَه»، موصول هستند یا اسم استفهام؟

تمرین

۱. در عبارات قرآنی زیر اسم‌های ظاهر و ضمایر (بارز یا مستتر) را مشخّص کنید:

الف. ﴿إیاكَ نَعْبُدُ﴾[۱].

ب. ﴿لاتُطِعْ الکافرینَ﴾[۲].

ج. ﴿ذلك الیومُ الحقُّ﴾[۳].

د. ﴿هو الذی یقْبَلُ التوبةَ﴾[۴].

۲. اسم‌هایی که در جملات بالا پیدا کرده‌اید، مبنی هستند یا معرب؟

۳. جملات زیر را ترجمه کنید:

ب. ﴿ وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ ﴾[۵].

ج. ﴿ أَینَ تَذْهَبُونَ ﴾[۶].

د. ﴿ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ ﴾[۷].

---

۱. الفاتحة (۱): آیه‌ی ۵.

۲. الفرقان (۲۵): آیه‌ی ۵۲.

۳. النبأ (۷۸): آیه‌ی ۳۹.

٤. الشوری (٤۲): آیه‌ی ۲۵.

۵. البقرة (۲): آیه‌ی ۳۵.

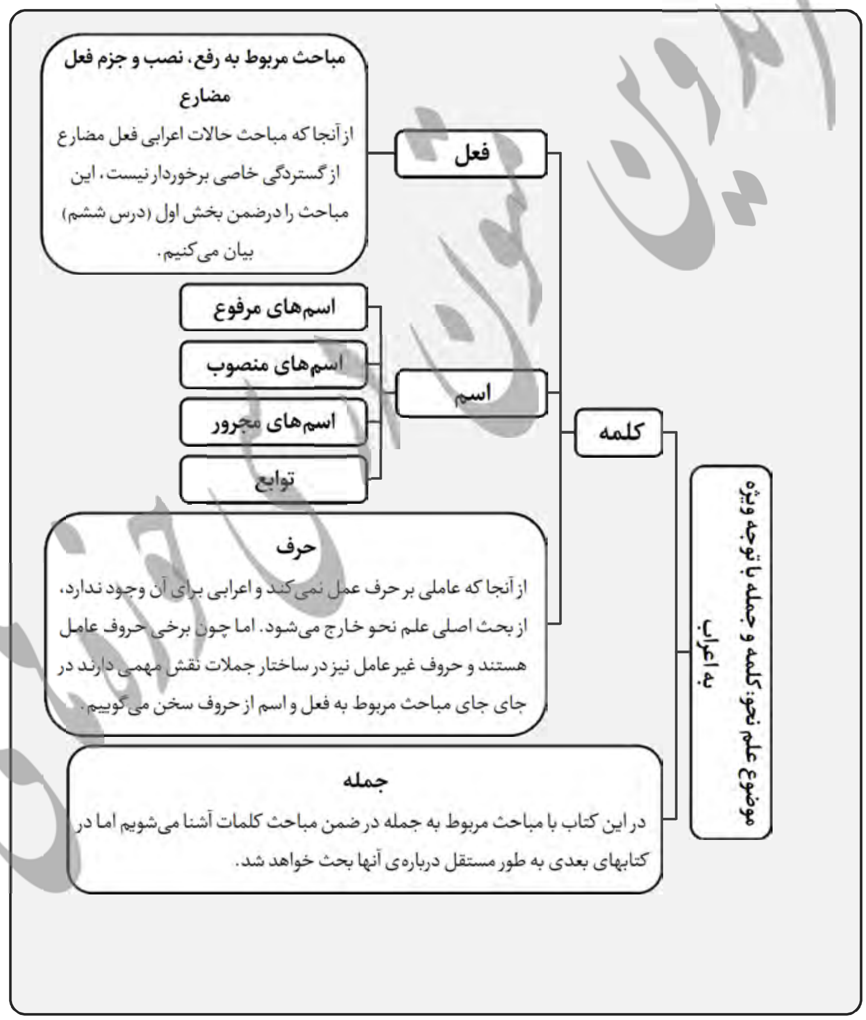
٦. التکویر (۸۱): آیه‌ی ۲٦.

۷. الأنبیاء (۲۱): آیه‌ی ۳۸.

تطبیق

- در آیات اول تا پنجم سوره‌ی نبأ اسم‌ها، فعل‌ها و حروف را تعیین کنید.
- در این آیات، اعراب فعل‌های مضارع و عامل آن را معین نمایید.
- در این آیات، اسم‌های مبنی را مشخّص کنید.

ساختار کلی علم نحو



بخش اول:

اعراب فعل

درس ششم: اعراب فعل و عوامل آن

تا به اینجا با تعریف و موضوع علم نحو، آشنا شدیم. کلمه و جمله و اعراب را تعریف کردیم، و دانستیم انواع اعرابی عبارتند از: رفع، نصب، جرّ و جزم، که از این میان، جرّ به اسم‌ها اختصاص دارد و جزم به فعل‌ها. همچنین دانستیم علائم اصلی اعراب عبارتند از: ضمّه، فتحه، کسره و سکون.

در این درس با اعراب‌های نیابی فعل و عوامل اعراب فعل آشنا می‌شویم. اما لازم است بدانیم؛ از آنجا که فعل‌های ماضی و امر، مبنی هستند و عمدتاً معمول واقع نمی‌شوند، دیگر در مورد آنها بحث نکرده و تنها به بیان اعراب فعل مضارع می‌پردازیم.

اعراب فعل مضارع

فعل مضارعی را فرض کنید! مثلاً "یذهب" به معنای "می‌رود". در زبان فارسی فعل "می‌رود" با هر پیشوند و تقریباً در همه‌ی جمله‌ها همین‌گونه: "می‌رودْ"، تلفّظ می‌شود و مثلاً آخر آن را با فتحه ادا نمی‌شود. اما در زبان عربی فصیح چنین نیست؛ گاهی می‌گویند: "یذهبُ"، گاهی "یذهبَ" و گاهی "یذهبْ". به این منظور فعل "یذهب" را همانطور که در علم صرف خوانده‌ایم صرف می‌کنیم؛ یذهبُ، یذهبان، یذهبون ...

می‌دانیم که اگر "یذهبُ" منصوب شود، آن را "یذهبَ" تلفّظ می‌کنند، مانند: «إنّ الرجل لن یذهبَ». اما اگر «یذهبان» و «یذهبون» منصوب شوند، چگونه تلفّظ خواهند شد؟

همچنین، می‌دانیم که اگر «یذهبُ»، مجزوم شود، آن را «یذهبْ» می‌خوانند، اما اگر «یذهبان» و «یذهبون» مجزوم شوند، چه تغییری در آنها رخ خواهد داد؟

به عبارت دیگر، می‌دانیم برای رفع، نصب و جزمِ فعل مضارع در صیغه‌های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و ۱٤، به ترتیب از ضمّه، فتحه و سکون استفاده می‌شود، اما در باقی صیغه‌ها چه اتفاقی می‌افتد؟

در صیغه‌های ۲، ۳، ٥، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱، مانند: "یذهبان"، "یذهبون"، "تذهبان"، "تذهبان"، "تذهبون"، "تذهبین" و "تذهبان"، از این روش استفاده می‌کنند:

۱. در حالت رفعی، نون آخر فعل خوانده می‌شود.

۲. در حالت نصبی و جزمی، نون را حذف می‌کنند و این صیغه‌ها به صورت: "تذهبا"، "تذهبوا" ... تلفّظ می‌شوند.

از این رو نون آخر این صیغه‌ها را نون عوض از ضمّه می‌نامند، و حذف نون را اعراب فرعی نصب یا جزم به حساب می‌آورند.

تبصره:

صیغه‌های ٦ و ۱۲ مضارع، مبنی هستند. بنابراین در حالت رفعی، نصبی و جزمی تغییر نمی‌کنند.

> اکنون مناسب است بدانیم که چه چیزهایی خواهان نصب، جزم یا رفع فعل مضارع می‌شوند؟ به عبارت دیگر، عوامل نصب، جزم و رفع فعل مضارع چه چیزهایی هستند؟

عوامل نصب فعل مضارع

حروف "أنْ"، "لنْ"، "کی" و "إذن" بر سر فعل مضارع می‌آیند و خواهان نصب آن می‌شوند. بنابراین فعل مضارعی که این حروف برسر آنها آمده باشد، باید منصوب تلفّظ شود. مانند:

أن یذهبَ (اینکه برود) و أن یذهبوا (اینکه بروند).

لن یذهبَ (نخواهد رفت/ هرگز نمی‌رود) و لن یذهبوا (نخواهند رفت/ هرگز نمی‌روند).

کی یذهبَ (برای آنکه برود) و کی یذهبوا (برای آنکه بروند).
إذن یذهبَ (بنابراین می‌رود) و إذن یذهبوا (بنابراین می‌روند).

عوامل جزم فعل مضارع

حروف "لم"، "لمّا"، لام امر، "لا"ی نهی، و ادوات شرط مثل حرف "إنْ" بر سر فعل مضارع آمده و خواهان جزم آن می‌شوند. مانند:

لم یذهبْ (نرفت) و لم یذهبوا (نرفتند).
لمّا یذهبْ (هنوز نرفته است) و لمّا یذهبوا (هنوز نرفته‌اند).
لِیذهبْ (باید برود) و لِیذهبوا (باید بروند).
لا یذهبْ (نباید برود) و لا یذهبوا (نباید بروند).
إن یذهبْ أذْهَبْ (اگر برود می‌روم) و إن یذهبوا نَذْهَبْ (اگر بروند می‌رویم).

عامل رفع فعل مضارع

اگر هیچ کدام از عوامل نصب یا جزم بر سر فعل مضارع نیامده باشد، در این صورت فعل مضارع را مرفوع می‌خوانیم. مانند: یذهبُ و یذهبان و یذهبون ... .
از این رو نبودِ عامل نصب و جزم (تجرّد از عوامل) را، عاملِ رفعِ فعلِ مضارع می‌دانند.

اعراب تقدیری فعل

در علم صرف آموختیم که قواعد اعلالی در فعل‌هایی مانند: "یخشیٰ"، "یدعُو" و "یرمِی" (فعل‌های ناقص در صیغه‌های ۱، ٤، ۷، ۱۳ و ۱٤)، باعث حذف حرکت ضمّه یا قلب حرف علّه می‌شوند. در این مواقع نحویین می‌گویند: اعراب رفع فعل مضارع، مقدّر شده است.

بنابراین اعراب تقدیری، اعرابی است که در کلمه وجود دارد اما به خاطر موانعی، مانند قواعد اعلالی، ظاهر نمی‌شود.

لازم است بدانیم که در اینگونه فعل‌ها، حذف حرف علّه، اعراب جزم محسوب می‌شود. مانند: لم یخشَ و لم یدعُ و لم یرمِ.

اما در حالت نصبی، فتحه در "لن یخشَیٰ" تقدیری می‌شود، و در "لن یدعوَ" و "لن یرمیَ"؛ چون قواعد اعلالی جاری نمی‌شود، اعراب ظاهر می‌گردد.

ملخّص الدرس

ینوبُ فی الفعلِ عن الضمّةِ النونُ، و عن الفتحةِ حذفُ النونِ، و عن السکونِ حذفُ النون أو حذفُ حرفِ العلة. و تُقَدَّرُ الضمّةُ فی نحو "یخشَیٰ" و "یرمِی" و "یدعُو"، والفتحة فی "لن یخشَیٰ".

؀؀

در درس بعدی با عناوین مرفوعی، منصوبی و مجروری اسم آشنا خواهیم شد.

؀؀

هم‌اندیشی

- در مورد فعل "یذهبنَ" می‌گوییم: محلاً منصوب یا مجزوم و یا مرفوع است. این، چه تفاوتی با فعل "یخشَی" دارد که در هرسه حالت اعرابش تقدیری است؟
- به جای فعل‌های "یضرب"، "یخشَی" "یدعُو" و "یرمِی" در جدول زیر، به ترتیب فعل‌های "ینصُرُ"، "یرضَی"، "یرجُو" و"یعطِی" را قرار دهید:

رفع	یضربُ .... اعراب ظاهری اصلی	یضربان .... اعراب ظاهری فرعی	یضربْنَ .... محلا مرفوع	یرمِي .... اعراب تقدیری	یدعُو .... اعراب تقدیری	یخشَیٰ .... اعراب تقدیری
نصب	لن یضربَ .... اعراب ظاهری اصلی	لن یضربا .... اعراب ظاهری فرعی	لن یضربْنَ .... محلا منصوب	لن یرمِی .... اعراب ظاهری اصلی	لن یدعُوَ .... اعراب ظاهری اصلی	لن یخشَیٰ .... اعراب تقدیری
جزم	لم یضربْ .... اعراب ظاهری اصلی	لم یضربا .... اعراب ظاهری فرعی	لم یضربْنَ .... محلا مجزوم	لم یرمِ .... اعراب ظاهری فرعی	لم یدعُ .... اعراب ظاهری فرعی	لم یخشَ .... اعراب ظاهری فرعی

تمرین

۱. اعراب و عامل فعل‌های مضارع در جملات زیررا معین نمایید:

الف. تَطلُع الشمسُ. (خورشید طلوع می‌کند)

ب. لم تطلُع الشمسُ. (خورشید طلوع نکرد)

ج. لن تطلُع الشمسُ. (خورشید طلوع نمی‌کند)

د. أُريد أن أتعلَّم النحوَ. (می‌خواهم علم نحو را بیاموزم)

هـ. لا تُشرِك بالله. (برای خدا شریک قایل نشو)

۲. فعل "یبکی" (گریه می‌کند) را در حالت نصبی و جزمی صرف کنید.

الف. لم يبكِ، لم يبكيا .....

ب. لن يبكِيَ، لن يبكيا ....

۳. عبارات زیررا ترجمه کنید:

الف. لن يجود البخيلُ.

ب. هو الذي يقبَلُ التوبةَ.

مطالعه‌ی آزاد

انواع عوامل

مهمترین عامل، که معمول‌های متنوعی دارد، فعل است. مانند: «ضَرَبَ زیدٌ راکباً بکراً الیومَ ضربةً تأدیباً». در این جمله فعل "ضَرَبَ" عامل رفع "زیدٌ" و نصب "راکباً"، "بکراً"، "الیومَ"، "ضربةً" و "تأدیباً" است.

برخی اسم‌ها نیز می‌توانند مانند فعل عمل کنند: «زیدٌ ضاربٌ بکراً الیومَ ضربةً تأدیباً».

بلکه برخی از حروف نیز می‌توانند شبیه فعل در کلمات دیگر تأثیر بگذارند. مانند: «إنّ زیداً قائمٌ». نحویین در تحلیل این جمله می‌گویند: "إنّ" حرف مشبّه بالفعل است و عامل نصب "زیداً" و عامل رفع "قائم" می‌باشد.

از این‌ها گذشته گاهی ممکن است عامل، کلمه نباشد بلکه نبودنِ کلمه‌ی عامل، خود به عنوان عامل تلقّی شود. در خلال دروس کتاب حاضر با این نوع از عوامل که به آنها عوامل معنوی می‌گویند آشنا خواهید شد.

انواع معمول‌ها

از میان سه قسم کلمه، یعنی: اسم و فعل و حرف، حروف هیچگاه معمول واقع نمی‌شوند و بنابراین اعراب نخواهند داشت.

از میان فعل‌ها، فعل مضارع معمول واقع می‌شود و همانطور که دیدیم، گاهی مرفوع، گاهی منصوب و گاهی مجزوم می‌شود. اما فعل ماضی و فعل امر مخاطب چنین قابلیتی ندارند، و اصطلاحاً «مبنی» می‌باشند.

در مقابل، اسم‌ها همیشه باید معمول باشند. اکثر اسم‌ها معرب می‌باشند و باید اعراب رفع، نصب یا جرّ داشته باشند، ولی برخی اسم‌ها مبنی بوده و قابلیت معرب بودن را ندارند. مانند کلمه‌ی "هذا" در جملات «جاء هذا»، «رأیتُ هذا» و «مررتُ بهذا». در این موارد می‌گوییم:

"هذا" در جایگاه رفع، نصب و یا جرّ قرار گرفته است. یا به عبارت دیگر: محلاً مرفوع، منصوب و یا مجرور است.

رابطه‌ی میان اعراب و معنی

روشن است که هر عاملی هر معمولی را به هر شکلی که بخواهد نمی‌تواند تحت تأثیر قرار دهد. غالباً رابطه‌ی میان عامل و معمول با توجّه به کارکردهای معنایی کلمات در جمله پدید می‌آید. در جمله‌ی «أَکَلَ التُّفاحةَ الرجلُ» (مرد سیب را خورد)، فعل "أَکَلَ" فاعل می‌خواهد، ولی ما نمی‌توانیم "التُّفاحة" را فاعل آن بدانیم؛ زیرا از جهت معنایی صحیح نیست. بنابراین در تعیین اینکه چه کلمه‌ای چه نقشی دارد و تحت چه عنوانی از عناوین معمول‌ها قرار می‌گیرد، باید به معنای آنها توجّه کرد.

مناسب است چند نکته‌ی کلّی را در مورد رابطه‌ی میان اعراب و کارکردهای معنایی کلمات بدانیم:

۱. اعراب رفع غالباً به کلماتی اختصاص دارد که در پیدایش جمله نقش اصلی را ایفا می‌کنند. یعنی: فاعل، مبتدا و خبر که مسند یا مسند الیه هستند. مانند: «جاء زیدٌ» و «زیدٌ قائمٌ».

۲. نصب اعرابی است که غالباً برای أجزای غیر اصلی جمله (فضله‌ها) بکار می‌رود. از این رو مفعول‌ها منصوب خوانده می‌شوند. مانند: «ضرب زیدٌ بکراً الیومَ تأدیباً» که در این جمله، کلمه "بکر" مفعول‌به (چیزی که فعل برآن واقع می‌شود)، و "الیوم" مفعول‌فیه (زمان یا مکانی که فعل در آن واقع می‌شود) و کلمه "تأدیباً" مفعول‌له (چیزی که علت وقوع فعل را بیان می‌کند) محسوب می‌شوند.

علاوه بر مفعول‌ها، فضله‌های دیگری نیز، مانند *حال* و *تمییز* وجود دارند که همگی منصوب هستند.

۳. اعراب جرّ نشانه‌ی الصاق و بهم چسبیدن دو کلمه[۱] است (دو اسم بهم چسبیده مثل "کتاب علیٍ" یا یک حرف و یک اسم بهم چسبیده مثل "فی المدرسةِ").

٤. حالات اعرابی فعل مضارع، یعنی: رفع، نصب و جزم، به آمدن یا نیامدن برخی حروف مثل حروف ناصبه (لن أذهبَ) و ادوات جازمه (لم أذهبْ) بستگی دارد و در صورت عدم این ادوات، فعل مضارع را مرفوع را می‌خوانیم، مانند (أذهبُ). هر یک از حروف ناصبه و ادوات جزم، معانی خاصی در جمله ایجاد می کنند و مثلاً "لن" آینده را نفی می کند و "لم" معنای فعل مضارع را به گذشته‌ی منفی تبدیل می کند. اما بدون آمدن این حروف، فعل مضارع به معنای اصلی خود، یعنی: حال یا آینده، بکار می‌رود.

بدین ترتیب می‌توانیم با توجّه به عامل‌ها و کارکردهای معنایی کلمات، اعراب آنها را تعیین کنیم. مثلاً جمله‌ی «یأکُل زید التفاحة یوم الجمعة فی المسجد» را اعراب گذاری کنیم.

از این رو با آموختن علم نحو، نه تنها می‌توانیم معانی جملات دارای اعراب را تحلیل و بررسی کنیم، بلکه می‌توانیم جملات بدون اعراب را اعراب گذاری نماییم.

---

۱. به صورتی که مانند یک کلمه‌ی واحد باشند امّا به یک کلمه تبدیل نشده‌اند برخلاف مرکّب مزجی که به یک کلمه بدل شده است، مثل "بعلبک" که مرکّب از دو کلمه: "بعل" و "بک" بوده و اکنون به عنوان یک کلمه‌ی واحد استعمال می شود.

بخش دوم:
اعراب اسم

پس از آشنایی با اعراب فعل و عوامل آن و آشنایی با علائم اصلی و نیابی اعراب اسم و آشنایی با برخی از اسم‌های مبنی، در این بخش، به حالات اعرابی اسم می‌پردازیم. به این منظور چهار فصل زیر در نظر گرفته شده است:

فصل اول که در آن به بیان عناوین اسم‌های مرفوع (فاعل، نایب فاعل، مبتدا و خبر) خواهیم پرداخت و با عوامل رفع اسم آشنا می‌شویم.

فصل دوم که در آن عناوین اسم‌های منصوب (مفعول‌به، مفعول‌فیه، مفعول‌له، مفعول‌مطلق، حال، تمییز و...) و عوامل نصب آنها را شناسایی می‌کنیم.

فصل سوم که با عناوین اسم‌های مجرور (مضاف‌الیه و مجرور به حرف جرّ) و عوامل جرّ آشنا می‌شویم.

فصل چهارم با عناوینی (مثل نعت، تأکید و معطوف) آشنا می‌شویم که به خاطر تبعیت از کلمه‌ای دیگر اعراب می‌گیرند.

فصل اول
اسم‌های مرفوع و عوامل رفع آنها

هنگامی که اسم به عنوان فاعل در جمله حضور داشته باشد، مرفوع می‌شود. همچنین وقتی به عنوان مبتدا یا خبر باشد. این عناوین را مرفوعات می‌نامند. در این فصل با مرفوعات آشنا می‌شویم و خواهیم دید که چه عواملی خواهان مرفوع شدن اسم هستند.

درس هفتم: فاعل و عوامل آن

در این درس با اوّلین مرفوعات، یعنی: فاعل، آشنا می‌شویم، و مطالبی در مورد فعل و اسم‌فاعل که خواهان فاعل‌اند، بیان می‌کنیم.

تعریف فاعل

فعل معلومی مثل "ضَرَبَ" یا "یذهَب" را در نظر بگیرید! این فعل‌ها برای آنکه جمله‌ای فعلیه باشند، باید به چیزی یا کسی نسبت داده شوند، و مثلاً اگر بگوییم: «ضَرَبَ زیدٌ» یا «یذهبُ المعلّمونَ»، دو جمله‌ی فعلیه به وجود می‌آید. در این جملات، فعل‌های "ضَرَبَ" و "یذهَبُ" را مسند (محکوم‌به)، و اسم‌های "زیدٌ" و "المعلّمون" را مسندالیه (محکوم‌علیه) می‌نامیم؛ زیرا فعل‌های "ضَرَبَ" و "یذهَبُ"، کلماتی هستند که به "زیدٌ" و "المعلّمون" اسناد داده‌ایم. "زیدٌ" و "المعلّمون" در جمله‌های بالا، فاعل نامیده می‌شوند. بنابراین می‌توانیم فاعلِ فعل را اینگونه تعریف کنیم: «الفاعلُ اسمٌ أُسند إلیه فعلٌ معلومٌ».

فاعل مرفوع است و فعلِ معلوم، خواهان آمدن آن. پس هرگاه فعل معلومی را ببینیم باید به دنبال اسم مرفوعی باشیم که فاعلِ فعل است.

نکته‌ی قابل توجّه در جملات فعلیه‌ی عربی این است که فعل همیشه مقدّم بر فاعل می‌آید و هیچگاه فاعل بر فعل پیشی نمی‌گیرد. به همین دلیل است که در جملاتی مثل «الزیدانِ ضَرَبا» و «المعلّمُونَ یذهبُونَ» فاعل را ضمیر متصل می‌دانیم، و در «زیدٌ ضَرَبَ» ضمیری مستتر در فعل "ضَرَبَ" در نظر می‌گیریم.

از این رو تعریف فاعل را کامل‌تر می‌کنیم: «الفاعلُ اسمٌ أُسند إلیه فعلٌ معلومٌ مقدّماً علیه».

لازم به تذکر است که فاعل از نگاه علم نحو، هر اسمی است که با این تعریف مطابقت کند، و فرقی ندارد که کننده‌ی کار و پدید آورنده‌ی حالتی باشد یا نباشد، مانند "زیدٌ" در جمله‌ی «ماتَ زیدٌ» که نه کننده‌ی کار است و نه پدیدآورنده‌ی حالت، اما تعریف فاعل بر آن صدق می‌کند و از این روی در اصطلاح نحویین فاعل قلمداد می‌شود.

با این وجود، تعریف بالا هنوز کامل نیست؛ زیرا در این تعریف، تنها عاملی که برای رفع فاعل معرّفی شده است، فعل معلوم است، آیا فقط فعل معلوم خواهان فاعل است؟

عوامل رفع فاعل

علاوه بر فعل معلوم، برخی اسم‌ها، مانند: اسم‌فاعل و صفت مشبهه، نیز خواهان فاعل هستند. اسم‌هایی که شبیه فعل، خواهان فاعل هستند به اسم‌های شبه فعل معلوم موسوم‌اند.

به این مثال‌ها دقت کنید:

الف. جاءَ زیدٌ العالِمُ ولَدُه.

ب. جاءَ زیدٌ حسنٌ وجهُه.

در جمله‌ی (الف) فعل "جاء" خواهانِ فاعل است و کلمه‌ی " زیدٌ" را به عنوان فاعل رفع می‌دهد. در عین حال "العالِم" از آنجا که اسم‌فاعل است خواهان فاعل بوده و از این رو "وَلَد" را رفع داده است.

در جمله‌ی (ب) فعل "جاء" کلمه‌ی " زیدٌ" را به عنوان فاعل رفع داده، و در عین حال از آنجا که "الحسن" در این جمله، صفت مشبه است کلمه‌ی "وجه" را به عنوان فاعل رفع داده است.

به این ترتیب، تعریف فاعل را اینگونه تکمیل می‌کنیم: «الفاعلُ اسمٌ أُسند إلیه فعلٌ معلومٌ أو شبهُهُ مقدّماً علیه». مقصود از تعبیر "کذلك" آن است که شبه فعل نیز باید مقدّم بر فاعل باشد و فاعل نمی‌تواند قبل از شبه فعل بیاید. از این رو در جمله‌ی «الزیدون عالمون» نمی‌توانیم "الزیدون" را فاعل بدانیم بلکه ضمیر "هُم" را در "عالمون" به عنوان فاعل در نظر می‌گیریم. همچنین در جملات «فاطمةُ عالمةٌ» و «الرجلانِ عالمانِ».

ملخّص الدرس

الفاعل اسمٌ اُسند إليه فعلٌ معلوم أو شبهُهُ مقدّماً علیه، نحو: ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ﴾[1].

࿇

در درس بعدی با دومین عنوان مرفوعی یعنی نایب فاعل آشنا می‌شویم.

࿇

هم‌اندیشی

- چرا لفظ "زید" در عبارت «زیدٌ جاء» فاعل نیست؟
- اگر به جای لفظ "زید"، لفظ "الزیدان" را بگذاریم چه تغییری در جمله‌ی «زیدٌ جاء» پدید می‌آید؟

---

۱. النحل (۱۶): آیه‌ی ۶۹. ترکیب: یخرج: فعل معلوم. من بطون: جار و مجرور. بطونها: ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه)، ضمیر "ها" به کلمه‌ی "النحل" در آیات قبلی باز می‌گردد. شراب: فاعل برای فعل "یخرج". شرابٌ مختلفٌ: ترکیب وصفی (صفت و موصوف). ألوان: فاعل برای "مختلف" (مختلف اسم‌فاعل است). ألوانه: ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه)، ضمیر "ه" به کلمه‌ی "شراب" باز می‌گردد.

تمرین

١. در عبارات زیر فاعل را مشخص کنید:

الف. قامَ الرجلُ و ذَهَبَ.

ب. إذهَبْ و لاتَغْضَبْ.

٢. در درس پنجم، با تعبیر "أنْ يذهَبَ" آشنا شدید. اکنون آیا می‌توانید جمله‌ی زیر را ترکیب کنید؟

ـ «جاز أنْ يذهبَ زيدٌ» (جاز ـ جَوازاً، مَجازاً: امکان پذیر شد)

٣. جملات زیر را ترجمه کنید:

الف. ﴿ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴾[1].

ب. « إذا تَمَّ العقلُ نَقَصَ الكلامُ»[2].

---

١. الفجر (٨٩): آیه‌ی ٢٩.

٢. السید الرضی، محمّدبن حسین، نهج البلاغه: ٤١٧، الحکمه ٦٨.

مطالعه‌ی آزاد

از اِسنادی که میان فعل و فاعل، به وجود می‌آید جمله‌ی فعلیه پدیدار می‌شود، اما از نسبت میان شبه فعل و فاعل آن، جمله فهمیده نمی‌شود؛ زیرا مثلاً وقتی می‌گوییم: «العالِمُ وَلَدُه» یا «الحسنُ وجهُه» در زبان عربی از این تعابیر معنای جمله درک نمی‌شود، همانطور که در فارسی از تعبیر «نیکو صورت» معنای جمله درک نمی‌شود، بلکه نوعی اتّحاد در اینجا فهمیده می‌شود. به این نوع از نسبت، *نسبتِ اسنادی ناقص* می‌گویند. و از این رو می‌توان اسناد را به دو قسمت زیر تقسیم نمود:

۱. اسناد تامّ: حکم و نسبتی که از آن معنای جمله درک می‌شود. مانند نسبت میان فعل و فاعل آن.[۱]

۲. اسناد ناقص: نسبتی که از آن معنای جمله درک نمی‌شود، بلکه نوعی اتّحاد در آن وجود دارد. مانند نسبتِ میان اسم فاعل و فاعل آن.

---

۱. در تعریف جمله گفتیم: «الجملة ما ترکّب من کلمتین بالإسناد». روشن است که مقصود از اسناد در آنجا، اسناد تام است نه اسناد ناقص. در کُتُب بعدی خواهیم دید که اگر جمله کامل و مفید (یصحّ السکوت علیها) بود، کلام نامیده می‌شود.

درس هشتم: نایب فاعل و عوامل آن

درس پیشین به فاعل اختصاص داشت، در این درس با یکی دیگر از مرفوعات، یعنی: نایب فاعل آشنا شده و درباره‌ی احکام آن و عواملی که خواهان رفع نایب فاعل‌اند، سخن خواهیم گفت.

تعریف نایب فاعل

با توجّه به آنچه در مورد فاعل گذشت، می‌توان نایب فاعل را چیزی دانست که مسندالیه فعل مجهول باشد: «نائبُ الفاعِلِ هو ما أُسنِدَ إلیه الفعلُ المجهولُ». در واقع ما نمی‌توانیم فاعل (مسندالیه) را حذف کنیم و فعل را مجهول کنیم اما مسند الیه دیگری به جای فاعل نگذاریم؛ زیرا برای به وجود آمدن جمله به مسندالیه نیازمندیم. به همین دلیل هر گاه نخواهیم نامی از فاعل به میان بیاوریم، باید کلمه‌ی دیگری را به جای آن قرار دهیم و فعل مجهول را به آن نسبت دهیم. مانند: «نَقْرَءُ الکتابَ» که با حذف فاعل و مجهول شدن فعل، مفعول‌به (اسمی که فعل بر آن واقع شده است) را به جای فاعل قرار می‌دهیم و می‌گوییم: «یقرَءُ الکتابُ».

همچنین است: «قَضَی اللهُ الأمرَ» ← ﴿قُضِیَ الْأَمْرُ﴾[1].

لازم است بدانیم؛ وقتی فعل معلوم، مجهول می‌شود، دیگر هیچ نسبتی با فاعل محذوف خود

---

۱. هود (۱۱): آیه‌ی ٤٤.

ندارد و کاملاً متناسب با نایب فاعل می‌آید. مثلاً "تَقْرَءُ" تبدیل می‌شود به: "یقرَءُ". بنابراین مجهولِ فعل‌های «أَكَلْتُ الخُبْزَ»، «أَكَلَ الناسُ الخبزَ»، «أَكَلَتْ هندٌ الخُبْزَ»، می‌شود: «أُكِلَ الخبزُ».

بر این پایه، وقتی فعل مجهول و نایب فاعل آن را می‌بینیم، به هیچ وجه نمی‌توانیم دریابیم فاعل محذوف چه بوده است، مگر آنکه قرینه‌ای در بین باشد. از این روی در تعریفِ نایب فاعل، آن را مسندالیه می‌نامیم و جایگاهی برای فاعل محذوف در نظر نمی‌گیریم.

در نبودِ مفعول‌به، جار و مجرور، ظرف (مفعول‌فیه) و مفعول مطلق نیز می‌توانند نایب فاعل شوند که در آینده با آنها آشنا خواهید شد.



دو نکته:

۱. چنان‌که فعل معلوم باید مقدّم بر فاعل باشد، فعل مجهول نیز لازم است مقدّم بر نائب فاعل باشد. از این رو در تعریف نایب فاعل می‌گوییم: «نائبُ الفاعلِ هو ما أُسنِدَ إليه الفعلُ المجهولُ مقدّماً عليه».

۲. همان‌طور که فعل مجهول خواهان نایب فاعل است، اسم مفعول نیز خواهان نایب فاعل است، مانند: "المضروبُ ولدُه" (کسی که فرزندش کتک خورده است).

ملخّص الدرس

نائبُ الفاعلِ هو ما اُسنِدَ إليه فعلٌ مجهولٌ أو شبهُه مقدّماً عليه، و ينوبُ عن الفاعلِ بعدَ حذفِه المفعولُ‌به ثم المجرورُ بحرفِ الجرِّ أو الظرفُ أو المصدرُ (المفعول‌المطلق).

در درس بعدی با مبتدا و خبر آشنا خواهیم شد.

هم‌اندیشی

- با توجّه به تعریف فاعل و نایب فاعل، کلمه‌ی "الشیء" در جمله‌ی «انتقَلَ الشیءُ» فاعل است یا نایب فاعل؟
- چرا در تعریف فاعل آمده است: «الفاعل اسمٌ اسند إليه فعلٌ معلومٌ...» اما در تعریف نایب فاعل آمده است: «نائب الفاعل هو ما اسند إليه فعلٌ مجهولٌ...»؟

تمرین

۱. **فاعل و نایب فاعل را در عبارات زیر معین کنید:**

الف. لمّا قُتِلَ الحسینُ، اشتدّ غضبُ الله. (لمّا: وقتی که، پس از آنکه. اشتدّ: شدید شد، فزونی یافت)

ب. یُکْتَمُ السرُّ عندَ الأُمناء.

۲. **جملات زیر را ترجمه کنید:**

الف. «بِالْعِلْمِ یطَاعُ الله وَ یعْبَدُ وَ بِالْعِلْمِ یعْرَفُ الله وَ یوَحَّدُ»[۱]

ب. «یغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْباً قَبْلَ أَنْ یغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ»[۲]

---

۱. الصدوق، محمّدبن علی. الأمالی: ٦١٦.

۲. الکلینی، محمّدبن یعقوب. الکافی۱: ٤٧.

مطالعه‌ی آزاد

عناوینی که می‌توانند نایب فاعل شوند

دانستیم که در جملاتی مانند: «یقرَءُ الکتابُ»، «أُکِلَ الخبزُ» و «لِیُؤْکَلْ الخبزُ» مفعول‌به، به جای فاعل نشسته و مسندالیه شده است اما در جمله‌ای مثل «ذُهِبَ إلی الکوفة»[1]، چه کلمه‌ای به جای فاعل می‌نشیند؟ و فعل مجهول چه چیزی را رفع داده است؟ آری، "ذهب" فعل لازم است و اساساً مفعول‌به ندارد. اما در زبان عربی فعل لازم را نیز مجهول می‌کنند. در چنین شرایطی چه چیزی را می‌توان نایب فاعل دانست؟

اینجاست که بحث از عناوینی که قابلیت نایب فاعل شدن را دارند مطرح می‌شود.

در جمله‌ی «ذُهِبَ إلی الکوفةِ» می‌گویند: جار و مجرور، نایب فاعل شده و در محل رفع قرار گرفته است.

بنابراین *مفعول‌به* و *جار و مجرور* می‌توانند نایب فاعل شوند. امّا باید توجّه داشت؛ ما دامی که در جمله، مفعول‌به وجود دارد، چیز دیگری نمی‌تواند نایب فاعل شود. بنابراین جمله‌ی «ضَرَبَ زیدٌ بکراً فی المسجدِ» به این صورت مجهول می‌شود: «ضُرِبَ بکرٌ فی المسجدِ». هر چند وقوع فعل "ضرب" در مسجد عجیب است و اهمیت زیادی برای گوینده دارد، اما مادامی که مفعول‌به داریم، نمی‌توانیم از چیز دیگری، مثل "فی المسجد"، برای نیابت از فاعل استفاده نماییم.

---

۱. در زبان فارسی می‌توان به جای مجهول کردن فعل، از جمع مجهول استفاده کرد، مانند: «در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند»، بنابراین می‌توان جمله‌ی «ذُهِبَ إلی الکوفةِ» را اینگونه ترجمه کرد: «به کوفه رفتند».

درس نهم: مبتدا و خبر

در درس دوم با اقسام جمله آشنا شدیم و دانستیم که اگر اولین رکن جمله، فعل باشد، آن را جمله‌ی فعلیه می‌نامند، و اگر اولین رکن جمله، اسم باشد، به آن جمله‌ی اسمیه می‌گویند. تا به اینجا با دو رکن اصلی جمله‌ی فعلیه یعنی: فعل معلوم و فاعل، همچنین فعل مجهول و نایب فاعل، آشنا شدیم. در این درس به معرّفی مبتدا و خبر که ارکان تشکیل دهنده‌ی جمله‌ی اسمیه هستند می‌پردازیم.

تعریف مبتدا و خبر

جمله‌ای را در نظر بگیرید که با اسم شروع شده است و هیچ فعل، شبه فعل و یا حرفی نیست که عامل آن اسم باشد. یعنی: اسمی در ابتدای جمله داریم که عاملی لفظی خواهان آن نیست، مانند "زید" در جمله‌ی «زیدٌ قائمٌ». در چنین شرایطی "زید" را مرفوع خوانده و مبتدا می‌نامیم. مبتدا جدا از آنکه تحت تأثیر عاملی لفظی نیست، مسندالیه جمله و اولین رکن جمله اسمیه نیز هست، و مثلاً در جمله‌ی «زیدٌ قائمٌ»، حکمِ "قائمٌ" را به او نسبت می‌دهیم. بنابراین، مبتدا اسمی است که مسندالیه واقع شده، و از این جهت، مانند فاعل و نایب فاعل است، با این تفاوت که مسند آن، خبر ("قائمٌ" در مثال بالا) است.

به این ترتیب مبتدا دو ویژگی دارد:

۱. تحت تأثیر عاملی لفظی نیست (مجرّد از عوامل لفظی است).[1]

۲. مسند الیه‌ی است، که رتبه‌اش مقدم است (اولین رکن جمله اسمیه است)

مانند: «التَلمیذُ محبوبٌ»، «الفکرُ عبادةٌ» و «الناسُ قسمانِ».

چنان‌که مشاهده می‌کنید؛ (خبر) در عین حال که جزء کامل کننده معنای مبتدا می‌باشد، مانند مبتدا مجرّد و خالی از عوامل لفظیه است. بنابراین مبتدا و خبر را اینگونه تعریف می‌کنیم: «المبتدءُ هو اسمٌ مسندٌإلیه مجرّداً من العواملِ اللفظیةِ، و الخبرُ هو المسندُبه کذلك».

اقسام خبر

در جمله‌ی «زیدٌ قائمٌ» و «التلمیذُ محبوبٌ»، "قائم" و "محبوب"، اسم فاعل و اسم مفعول هستند و همانطور که در درس‌های قبلی آموختیم اسم فاعل و اسم مفعول خواهان فاعل و نایب فاعل‌اند. بنابراین فاعلِ "قائم" و نایب فاعلِ "محبوب" کجاست؟

می‌دانیم که عاملِ فاعل و نایب فاعل باید مقدّم باشد. پس نمی‌توانیم "زید" و "التَلمیذ" را فاعل و نایب فاعل بدانیم. از این رو نحویون می‌گویند: فاعل و نایب فاعل در "قائم" و "محبوب" مستتر است. یعنی: ضمیری متناسب با مبتدا در آنها وجود دارد که به مبتدا باز می‌گردد. به همین دلیل اگر به جای "زید"، اسم "هند" یا "الزیدان" یا "الزیدون" را قرار بدهیم "قائم" به شکل زیر تغییر می‌کند:

الف. هندٌ قائمةٌ. (ضمیر "هی" به عنوان فاعل در "قائمة" مستتر است)

ب. الزیدان قائمان. (ضمیر "هما" به عنوان فاعل در "قائمان" مستتر است)

ج. الزیدون قائمون. (ضمیر "هم" به عنوان فاعل در "قائمون" مستتر است)

به اسم‌هایی که می‌توانند در خود ضمیری را مستتر کنند در اصطلاح نحویین مشتق

---

[1]. همین تجرّد از عوامل لفظی، عامل (نشانه و راهنمای) رفع مبتدا محسوب می‌شود.

می‌گویند، مانند: اسم فاعل، صفت مشبهه و اسم مفعول[1]، و هر اسمی که چنین قابلیتی نداشته باشد را جامد می‌نامند، مانند: "قسمان" و "عبادة".

همین تفاوت میان اسم‌های مشتق و جامد است که می‌بینیم در جملات «الناسُ قسمانِ» و «الفکرُ عبادةٌ»، میان "الناس" و "قسمان" و میان "الفکر" و "عبادة" مطابقتی رخ نداده است. یعنی: مطابقت مبتدا و خبر در این موارد، از حیث قواعد نحوی، لزومی ندارد. و بلکه در برخی موارد جایز نیست، که تفصیل آن در کتاب‌های نحو مراحل بعد بیان شده است.

بنابراین خبر را به دو قسمت تقسیم می‌کنیم:

۱. اسم مشتق که در این صورت حتماً یک ضمیر از خبر به مبتدا باز می‌گردد.

۲. اسم جامد که در این صورت عود ضمیر از خبر به مبتدا ضرورتی ندارد.

اما هنوز یک قسم دیگر باقی مانده است؛ گاهی خبر نه اسم مشتق است و نه اسم جامد، بلکه به جای اسم، جمله به عنوان خبر می‌آید. به این مثال‌ها دقت کنید:

الف. الزیدانِ یقُومانِ.

ب. زیدٌ ولدُه عالِمٌ.

در جمله‌ی (الف) "الزیدان" مبتداست و جمله‌ی فعلیه‌ی «یقومان» (مرکب از فعل و ضمیر فاعلی "ا") خبر آن است، یعنی: این جمله‌ی فعلیه را به "الزیدان" اسناد داده‌ایم. همچنین است جملات «زیدٌ یقُومُ»، «هندٌ تَقُومُ»، «الزیدُونَ یقُومُونَ» و «الهنداتُ یقُمْنَ». بنابراین در هر یک از این مثال‌ها دو جمله وجود دارد: یک جمله‌ی اسمیه که در دل آن یک جمله‌ی فعلیه به

---

۱. اصطلاح "مشتق" در صرف و نحو، با یکدیگر تفاوت دارد. در علم صرف به هر اسمی که از مصدر ساخته شده باشد "مشتق" می‌گویند، اما در نحو تنها به این نکته که آیا اسم می‌تواند ضمیری را در خود مستتر کند یا خیر، توجه دارند، و اسم‌هایی که *قابلیت تحمّل* ضمیر را دارند *مشتق* می‌نامند.

لازم است بدانیم که اصطلاح "مشتق" در علم نحو با اصطلاح "شبه فعل" نیز تفاوت دارد. "شبه فعل" هر اسمی را می‌گویند که شبیه فعل عمل کند. از این رو ـ چنانچه در مراحل بعدی خواهید خواند ـ مصدر "شبه فعل" به حساب می‌آید؛ چون می‌تواند مانند فعل عمل کند، اما از آنجا که قابلیت تحمل ضمیر ندارد، "مشتق" محسوب نمی‌شود.

عنوان خبر قرار گرفته است.

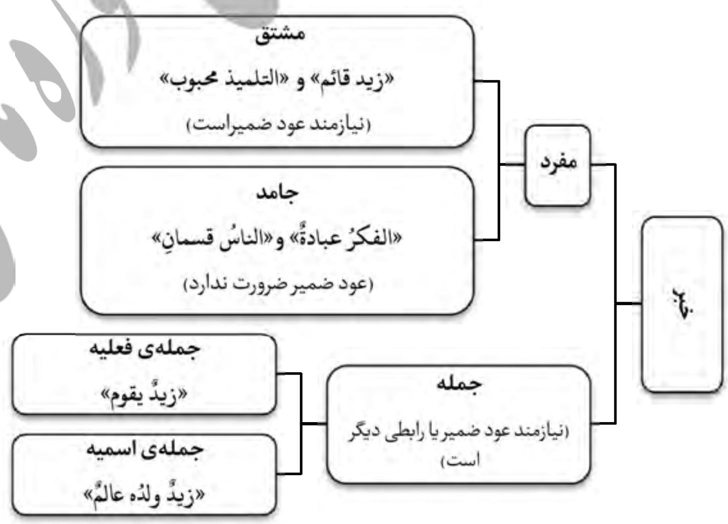
اما در جمله‌ی (ب) "زید" مبتداست و جمله‌ی اسمیه‌ی «ولدُه عالِمٌ» خبر آن است، یعنی: یک جمله‌ی اسمیه را به "زید" اسناد داده‌ایم.

به این ترتیب، خبر همیشه یک اسم نیست که به مبتدا اسناد داده شود، بلکه گاهی اسم است و گاهی جمله.

نکته:

هر گاه جمله به عنوان خبر بیاید، لازم است ضمیری از جمله‌ی خبر به مبتدا باز گردد. این نکته را در تمام مثال‌های پیشین می‌توانید تطبیق کنید. در کتابهای بعدی خواهید دید ؛ گاهی به جای عود ضمیر چیزهای دیگری می‌توانند رابط میان جمله‌ی خبر و مبتدا بشوند.

نمودار اقسام خبر



ملخّص الدرس

المبتدءُ هو اسمٌ مسندٌإليه مجرّداً من العواملِ اللفظيةِ، و الخبرُ هو المسندُبه كذلك (أی: مجرداً من العوامل اللفظية)، نحو: ﴿نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ﴾[1]. فهو إمّا اسمٌ وإمّا جملةٌ، والاسمُ قسمان: مشتقٌ يتَحَمّلُ ضميراً عائداً إلی المبتدءِ[2] و جامدٌ لا يتَحَمَّلُهُ، و الجملة قسمان: اسميةٌ و فعليةٌ.

در درس بعدی با عوامل لفظی که اعراب مبتدا و خبر را تغییر می‌دهند آشنا می‌شویم.

هم‌اندیشی

- با توجّه به تعریف مبتدا، آیا مبتدا می‌تواند جمله باشد؟
- در کدام یک از اقسام خبر، لازم است مبتدا و خبر از حیث افراد، تثنیه و جمع و تأنیث و تذکیر مطابقت داشته باشند؟

---

۱. الواقعة (٥٦): آيه‌ی ۵۷. ترکیب: نحن: مبتدا. خلقناکم: جمله‌ی فعلیه خبر. خلقنا: فعل و ضمیر "نا" فاعل و رابط میان خبر و مبتدا. کم: ضمیر منصوبي، مفعول‌به برای "خلقنا".

۲. إلاّ إذا رفع اسماً ظاهراً، نحو: «زيدٌ عالمٌ وَلَدُه».

تمرین

۱. با توجّه به آموخته‌هایتان در مورد فاعل، نایب فاعل و مبتدا و خبر، جملات زیر را ترکیب کنید:

الف. مَن قُتِل؟

ب. الحسودُ مغمومٌ (غَمَّ ه ـُ غَمّاً: او را اندوهگین کرد)

ج. ذهبتُ اللاتی جِئْنَ.

د. العلمُ لا ینْتَهِی.

۲. رابط میان مبتدا و خبر در جملات (الف)، (ب) و (د) چیست؟

۳. عبارات زیر را ترجمه کنید:

الف. الزهدُ ثروةٌ.

ب. ﴿وَ اللهُ يُحْيِى﴾[1].

ج. «الاسلام يَعْلُو و لا يَعْلىٰ عليه». (عَلا ـُ عُلُوّاً: برتری یافت، چیره شد)

---

۱. آل عمران (۳): آیه‌ی ۱۵۶.

درس دهم: نواسخ مبتدا و خبر (۱)

در درس پیشین آموختیم که مبتدا و خبر مجرّد از عوامل لفظیه‌اند و مرفوع خوانده می‌شوند. در این درس و درس بعدی، با برخی عوامل لفظی آشنا می‌شویم که بر سر مبتدا و خبر آمده و اعراب آنها را تغییر می‌دهند، عواملی همچون حروف "إنّ"، "أنّ"، "لکنّ"، "لعلّ" و "لیت" و افعال "کان"، "أصبح"، "ظلّ"، "صار" و "لیس" که در اصطلاح نواسخ نامیده می‌شوند.

نواسخ

به این جملات دقّت کنید: «زیدٌ عالمٌ»، «زیدٌ عالمٌ وَلَدُه»، «زیدٌ ولدُه عالمٌ»، «هٰؤُلاءِ ذَهَبُوا» و «هٰؤُلاءِ یذهَبُونَ».

می‌دانیم که همه‌ی این جملات از دو رکن مبتدا و خبر ساخته شده‌اند. مبتدا و خبر در همه‌ی مثال‌های بالا مرفوع‌اند. البته، هنگامی که مبتدا یا خبر اسم مبنی باشند و یا وقتی که خبر، جمله باشد، آنها را محلاً مرفوع می‌دانیم. اما گاهی می‌بینیم که با آمدن برخی الفاظ بر سر مبتدا و خبر، اعراب آنها تغییر می‌کند و مثلاً می‌گویند: «إنّ زیداً عالمٌ». این‌گونه کلمات را ناسخ مبتدا وخبر می‌نامند.

در این کتاب با دو دسته از نواسخ آشنا می‌شویم:

- حروف مُشَبَّهه بالفعل (إنّ، أنّ، کأنّ، لکنّ، لعلّ، لیت).
- افعال ناقصه (کان، أصبح، ظلّ، صار، لیس، و...).

حروف مُشبَّهة بالفعل

از آنجا که این حروف شباهت‌هایی به فعل دارند[۱]، آنها را حروف مشبّهة بالفعل نامیده‌اند. این حروف مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می‌کنند و در ترکیب جملاتی که با این حروف شروع می‌شوند، مبتدا را اسم حروف مشبّهة بالفعل می‌نامیم، و خبر را خبر حروف مشبّهة بالفعل. به این مثال‌ها دقّت کنید:

الف. إنّ زیداً عالمٌ.

ب. ... أنّ زیداً عالمٌ.

ج. کأنّ زیداً عالمٌ.

د. ... لکنّ زیداً عالمٌ.

هـ. لعلّ زیداً عالمٌ.

و. لیت زیداً عالمٌ.

این حروف نه تنها اعراب مبتدا و خبر را تغییر داده‌اند، بلکه در معنای جمله نیز تاثیر می‌گذارند[۲]:

الف و ب. "إنّ" و "أنّ" مفید تأکید هستند.

ج. "کأنّ" معنای تشبیه همراه با تأکید را می‌رساند. بر این پایه، جمله « کأنّ زیداً عالمٌ» به معنای «إنّ زیداً کعالمٍ» است.

د. "لکنّ" برای استدراک همراه با تأکید به کار می‌رود. یعنی: همراه با تاکیدی که دارد، دفع توهّم کرده و معنایی را که از جمله پیشین ممکن است به ذهن برسد،

---

۱. از جمله اینکه همه‌ی این حروف، سه یا بیشتر از سه حرف الفبائی دارند، و آخر آنها مثل فعل ماضی مبنی بر فتحه است.

۲. در اینجا معانی پر بسامد حروف مشبهه بالفعل بیان می‌شود و لازم به تذکر است که این حروف کاربردهای دیگری نیز می‌توانند داشته باشند.

تصحیح می‌کند. مثلاً وقتی می‌گوییم: «زیدٌ أعرابی» ممکن است به ذهن برسد که چون زید عرب بادیه‌نشین است پس حتماً اهل علم نیست و از علم بی‌بهره است، در ادامه می‌گوییم: «لکنّه عالمٌ» تا توّهمی را که ممکن است به ذهن رسیده باشد تصحیح کنیم.

هـ. "لعلّ" برای تَرجّی (امیدواری و انتظار چیز محبوبی را داشتن) است.

و. "لیت" برای تمنّی (آرزو کردن) استعمال می‌شود.

ملخّص الدرس

قد یدخُلُ علی المبتدءِ و الخبرِ العواملُ اللفظیةُ فتُغیرُ إعرابَهما، و مِنها "إنّ" وأخواتُها فإنّها تَنصِبُ المبتدءَ اسماً لها و تَرفَعُ الخبرَ خبراً لها، نحو: ﴿إنّ الساعةَ لآتیةٌ﴾[۱].

﴿﴾

درس بعدی به معرّفی یکی دیگر از نواسخ، یعنی: افعال ناقصه، اختصاص دارد.

﴿﴾

۱. غافر (۴۰): آیه‌ی ۵۹. ترکیب: "إنّ" حرف مشبّه بالفعل. الساعة: اسم إنّ. لَ: لام مزحلقه که مفید تأکید است و گاهی بر سر خبرِ إنّ می‌آید. آتیة: خبر إنّ، اسم مؤنث فاعل از ماده (أ ت ي)، ضمیر "هی" مستتر در آن به عنوان فاعلِ اسم فاعل به "الساعة" بازمی‌گردد.

✍ هم‌اندیشی

- در تعریف مبتدا و خبرچه قیدی وجود داشت که اسم و خبرنواسخ را خارج می‌کرد؟
- خبرِ مبتدا اقسامی دارد؛ آن اقسام را در خبرحروف مشبّهة بالفعل تطبیق کنید.

تمرین

۱. با توجّه به معنای کلمات و آنچه در مورد معانی حروف مشبّهه بالفعل آموخته‌اید، جملات زیررا ترجمه و ترکیب کنید:

الف. إنّ الصَدیقین مُتلازمان. (الصدیق: دوست. متلازم: همراه)

ب. لیتَ الشباب یعُودُ. (الشباب: جوانی. عاد ـُ عَوْداً: بازگشت)

ج. لعلّ زیداً یُکرمُنی. (أکرَمَ ه: او را گرامی داشت)

د. غَرِقَ المسافرونَ لکنّ وَلَدَكَ نَجا. (غَرِقَ ـَ غَرقاً: غرق شد. نَجا ـُ نَجْواً، نجاءً و نَجاةً: نجات یافت)

۲. فاعل و نایب فاعل در جملات زیررا مشخص کنید:

الف. یسُرُّنی أنّك ناجحٌ. (موفقیت تو مرا خوشحال می‌کند)

ب. رُوِی أنّ العُجبَ یوجِب العِثار. (روایت شده است که عُجب موجب لغزیدن می‌شود)

ج. ﴿ إِنَّ اللهَ يحِبُّ الَّذِينَ يقَاتِلُونَ فِی سَبِيلِهِ ﴾[1].

د. ﴿ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يؤْمِنُونَ ﴾[2].

۳. اسم و خبر حروف مشبهه بالفعل در جملات بالا را مشخص کنید.

---

۱. الصف(٦١): آیه‌ی ٤.

۲. غافر(٤٠): آیه‌ی ٥٩.

درس یازدهم: نواسخ مبتدا و خبر (۲)

در درس گذشته با دسته‌ای از نواسخ، یعنی: حروف مشبهه بالفعل، آشنا شدیم. در این درس پیرامون قسم دیگری از نواسخ، یعنی: "کان" و أخوات آن، صحبت می‌کنیم که به افعال ناقصه مشهور هستند.

افعال ناقصه

فعل‌هایی مانند: "کان"، "أصبح"، "ظلّ"، "بات" و "صار" بر سر مبتدا و خبر آمده و مبتدا را به عنوان اسمِ خود مرفوع، و خبر را به عنوان خبرِ خود منصوب می‌کنند. به این ترتیب، اینگونه افعال دسته‌ی دیگری از عوامل لفظیه را تشکیل می‌دهند که اعراب مبتدا و خبر را تغییر می‌دهند: «و مِن العواملِ اللفظیةِ التی تُغَیِّرُ إعرابَ المبتدءِ و الخبرِ "کان" و أخواتُها، فإنّها تَرفَعُ المبتدءَ اسماً لها و تَنصِبُ الخبرَ خبراً لها». این دسته از افعال را افعال ناقصه می‌نامند.

امّا چرا به این افعال، افعال ناقصه می‌گویند؟

در جملات اسمیه، مانند: «زیدٌ جالسٌ»، اِسناد بدون دلالت بر زمان رخ می‌دهد، اگر چه به صورت عادی آن را در زمان حال در نظر گرفته و اینگونه معنا می‌کنیم: «زید نشسته است». اما با آمدن فعل "کان" این اِسناد زمان‌مند می‌شود. در جمله‌ی «کان زیدٌ جالساً»، اِسناد به زمان گذشته نظر دارد، و در جمله‌ی «یکون زیدٌ جالساً»، اسناد به زمان حال یا آینده نظر دارد.

بنابراین فعل "کان" در خدمت اِسناد میان "زید" و "جالس" است.

به این مثال‌ها دقت کنید:

ـ أصبح زیدٌ جالساً. (زید صبح هنگام نشسته بود)

ـ أمسی زیدٌ جالساً. (زید هنگام مساء [بعد از ظهر و شب] نشسته بود)

ـ ظَلَّ زیدٌ جالساً. (زید در طول روز نشسته بود)[۱]

ـ باتَ زیدٌ جالساً. (زید در طول شب نشسته بود)[۲]

ـ صار زیدٌ عالماً. (زید عالم شد)

هر یک از این افعال، اولاً خواهان رفعِ اسم و نصب خبرشان می‌باشند، و ثانیاً اِسناد میان اسم و خبرشان را به زمانی خاص محدود می‌کنند.

تکمله

غیر از افعالی که در اینجا آمد، فعل‌های ناقص دیگری نیز در زبان عربی وجود دارد که مهمترین آنها فعل ناقص "لیس" است. از میان افعال ناقصه، تنها فعل "لیس" به خودی خود معنای نفی می‌دهد. این فعل برای زمان حال به کار می‌رود و معادل فارسی آن را می‌توان فعل ربطی "نیست" دانست، اگر چه می‌شود با اضافه کردن قیدی، معنای آینده یا گذشته را به جملهٔ آن داد و مثلاً گفت: «لیس زیدٌ مسافراً غداً» (زید فردا مسافر نخواهد بود) و «لیس زیدٌ مسافراً أمسِ» (زید دیروز مسافر نبود).

---

۱. فعل "ظَلَّ" یادآور "ظِلّ" به معنای سایه است، و وقتی می‌گوییم: «ظَلَّ زیدٌ جالساً» یعني: زید در زمانی که سایه وجود دارد مُتّصف به جلوس بود، یعني: طول روز.

۲. "باتَ" یادآور "مبیت" به معنای بیتوته کردن و شب را گذراندن است، و وقتی می‌گوییم: «بات زیدٌ جالساً»، یعني: زید در زمان بیتوته کردن مُتّصف به جلوس بود، یعني: طول شب.

دو نکته:

۱. غیر از فعل "لیس" دیگر افعال ناقصه‌ای که با آنها آشنا شدیم، به صورت مضارع و امر نیز استعمال می‌شوند، مانند: «یکون زیدٌ عالماً» (زید دانشمند می‌باشد یا خواهد بود)، و «کُن عالماً» (دانشمند باش).

۲. در مواردی ممکن است افعال ناقصه معنایی کامل و تامّ داشته باشند،یعنی گاهی عرب زبانان تنها با آوردن یک اسم بعد از این افعال، اسناد تام بوجود می‌آورند، مانند: «کان القتال» (جنگ رخ داد)، در این صورت فعل مورد نظر دیگر ناقص نیست، و فعل معلوم لازم به حساب آمده و اسمی که بعد از آن می‌آید فاعل محسوب می شود.

ملخّص الدرس

و مِن العواملِ اللفظیةِ التی تُغیرُ إعرابَ المبتدءِ و الخبرِ "کان" و أخواتُها، فإنّها تَرفَعُ المبتدءَ اسماً لها و تَنصِبُ الخبرَ خبراً لها، نحو: (کنتم أعداءً)[1].

ﮓ

آنچه که لازم بود در مورد نواسخ، در این مرحله بدانیم، به پایان رسید و فصل اوّل از بخش دوم کتاب تمام شد. فصل بعدی به عناوین اسم‌های منصوب و عوامل نصب اسم اختصاص دارد.

ﮓ

۱. ﴿... إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...﴾. آل عمران (۳): آیه‌ی ۱۰۳.

هم‌اندیشی

- چه تفاوت معنایی میان این دو عبارت: «البیتُ نظیفٌ» و «یکون البیتُ نظیفاً» وجود دارد؟
- عبارت «إلی اللهِ تصیرُ الأمورُ» را اینگونه ترجمه می‌کنند: «همه چیز به سوی خدا می‌انجامد / منتهی می‌شود». با توجّه به ترجمه، نقش کلمه‌ی "الأمور" چیست؟

تمرین

۱. جملات زیر را ترکیب کنید:

الف. ﴿مَا کَانَ إِبْرَاهِیمُ یهُودِیا﴾[۱].

ب. کُن عاقلاً و لا تَکُنْ جاهلاً.

۲. جملات زیر را ترجمه کنید:

الف. صارت فاطمةُ عالمةً.

ب. نکونُ مسرورینَ. (سرّ ه ـُ سُرُوراً، مَسَرّةً: او را شادمان ساخت)

ج. ﴿کَانَ رَبُّکَ بَصِیرًا﴾[۲].

د. ﴿کُونُواْ قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ﴾[۳].

تطبیق

- در آیات ۱۷ تا ۲۳ سوره‌ی نبأ، نواسخ مبتدا و خبر را بیابید.
- مرفوعاتی را که در این آیات آمده است، معین کنید.

---

۱. آل عمران (۳): آیه‌ی ۶۷: ﴿مَا کَانَ إِبْرَاهِیمُ یهُودِیا وَلَا نَصْرَانِیا وَلَکِنْ کَانَ حَنِیفًا مُسْلِمًا...﴾.

۲. الفرقان (۲۵): آیه‌ی ۲۰.

۳. النساء (۴): آیه‌ی ۱۳۵.

فصل دوم
اسم‌های منصوب و عوامل نصب آنها

بحث اصلی این بخش درمورد حالات اعرابی اسم است. در فصل پیشین با اسم‌های مرفوع و عوامل رفع اسم و نواسخ آشنا شدیم. در این فصل به منصوبات می‌پردازیم.

در فصل پیشین در ضمن مبحث نواسخ با دو عنوان منصوبی، یعنی: خبر افعال ناقصه و اسم حروف مشبّهه، آشنا شدیم. از این رو در این فصل دیگر از آنها صحبت نمی‌کنیم، بلکه درباره‌ی دیگر اسم‌های منصوب پرکاربرد، یعنی: مفعول‌به، مفعول‌فیه، مفعول‌مطلق، مفعول‌له، منادی، حال، تمییز و مستثنی، بحث خواهیم کرد.

درس دوازدهم: مفعول به

اوّلین و پرکاربردترین منصوبات، مفعول‌به است. در این درس به معرّفی مفعول‌به و عواملی که خواهان نصب مفعول‌به هستند می‌پردازیم.

تعریف مفعول‌به

به این جمله توجّه کنید: «أَکَلَ زیدٌ الخُبزَ».

اگر بپرسیم: "أَکَلَ" بر چه چیزی واقع شده است؟ پاسخ می‌دهیم: "أَکَلَ" بر "الخُبز" واقع شده است. "الخُبز" موضوعی است که "أکْل" (فعلِ خوردن) بر آن واقع شده و در اصطلاح نحویین چنین کلمه‌ای مفعول‌به نامیده می‌شود، و از آنجا که مفعول‌به منصوب است می‌توانیم آن را اینگونه تعریف کنیم: «المفعولُ‌به هو المنصوبُ الواقعُ علیه فعلُ الفاعل».

بر این پایه، کلمات «الله»، «ک» و «ایاک» در جملات زیر مفعول‌به هستند:

ـ نعبُدُ اللهَ

ـ نعبُدُک

ـ ایاک نعبُدُ

با دقت در این مثالها روشن می‌شود که مفعول‌به می‌تواند اسم ظاهر باشد یا ضمیر، و همچنین ممکن است مفعول‌به مقدّم بر فعل و فاعل بیاید.

عوامل نصب مفعول‌به

می‌دانیم؛ فعلی را که خواهان مفعول‌به است فعل متعدّی می‌نامند[1]. بسیاری از فعل‌های متعدّی ـ مانند "أَكَلَ" و "ضَرَبَ" – تنها خواهان نصب یک مفعول‌به هستند، اما برخی فعل‌های متعدّی خواهان منصوب کردن دو و یا سه مفعول‌به می‌باشند. به این مثال‌ها دقّت کنید:

الف. أعطَيتُ زيداً درهماً.

ب. عَلِمْتُ زيداً عادلاً.

با کمی تأمّل متوجّه می‌شویم که در مثال(ب) رابطه‌ای میان مفعول‌به اوّل و مفعول‌به دوم فهمیده می‌شود. به شکلی که می‌توان فرض کرد؛ مفعول‌به اوّل و مفعول‌به دوم در واقع مبتدا و خبر بوده‌اند. به افعالی که خواهان چنین مفعول‌هایی هستند، افعال قلوب می‌گویند؛ زیرا به معنای ادراک باطنی و قلبی (دانستن) هستند.

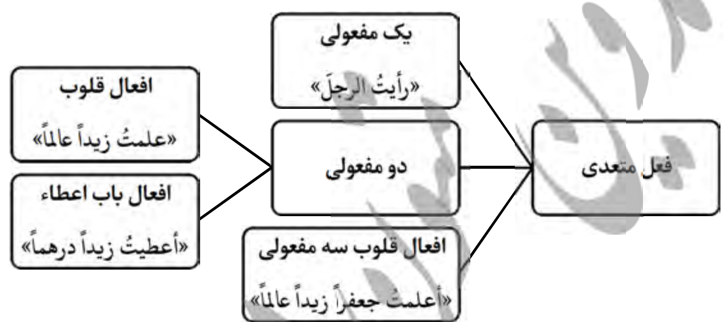
اما رابطه‌ی مفعول‌به اوّل و دوّم در مثال(الف)، رابطه‌ی آخذ (گیرنده) و مأخوذ (چیزی که گرفته می‌شود) است. از این رو آنها را افعال باب اعطاء (دادن و عطا کردن چیزی) نامیده‌اند.

برخی افعال نیز همانطور که اشاره شد، عامل (خواهان) نصب سه مفعول‌به هستند، مانند: «أعلمتُ جعفراً زيداً عالماً». با این نوع از افعال متعدّی در کتب بعدی آشنا خواهید شد.

---

۱. در تشخیص فعل متعدّی باید به استعمال عرب رجوع کرد. به این معنا که هرگاه در زبان عربی برای فعلي، مفعول‌به در نظر گرفته شده باشد، آن را متعدّی می‌دانیم.

به این ترتیب فعل‌هایی که عامل نصب مفعول‌به می‌شوند را می‌توان در این نمودار خلاصه کرد:



دو نکته:

۱. در مثال‌های این درس، تنها از فعل ماضی استفاده شد، اما تفاوتی در فعل های متعدّی ماضی و مضارع و امر از این حیث نیست، مانند: «لا یعطی اللهُ الغافلَ شیئاً»[1]. همچنین اسم فاعلِ افعال متعدّی نیز عامل نصب مفعول‌به می‌شود، مانند: «زیدٌ ضاربٌ بکراً» و «جعفرٌ معطٍ زیداً درهماً».

۲. از میان فعل‌های متعدّی به یک مفعول، فعل "قال ـ یقول" (که برای نقل قول مستقیم به کار می‌رود) جمله را به عنوان مفعول‌به خود محلاً منصوب می‌کند، مانند: ﴿قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً﴾[2].

---

۱. المحدث النوري، میرزا حسین. مستدرک الوسائل، ج ۳: ص۵۷. قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸ق. بابُ تأکّدِ استحبابِ المداومة علی النوافلِ والإقبالِ بالقلب علی الصلا ة ، الحدیث٤: «... **فرُبما لم یرْفَعْ مِن الصلاةِ الّا الثُلُثُ أو الرُبُعُ أو السُدُسُ علی قدر إقبالِ المصلّی و لا یعطی اللهُ الغافلَ شیئاً**».

۲. البقرة (۲): آیه‌ی ۳۰. ترکیب: قال: فعل متعدّي. ربّک: فاعلِ قال. للملائکة: جار و مجرور. جمله‌ی «**إنی جاعل فی الأرض خلیفة**» مفعول‌به "قال" (مقول قال). إنّ: حرف مشبّه بالفعل. ی: ضمیر متکلم، اسم إنّ.

ملخّص الدرس

فالمفعولُ‌به هو المنصوبُ الواقعُ علیه فعلُ الفاعل. والعاملُ فیه إمّا الفعلُ المتعدّی إلی واحدٍ أو اثنینِ أو ثلاثةٍ، و إمّا شبهُهُ کاسم الفاعل.

در درس بعدی با مفعول‌فیه که یکی دیگر از پرکاربردترین منصوبات است آشنا می‌شویم.

جاعل: اسم فاعل، خبرإنّ. فی الأرض: جارّ و مجرور. **خلیفة**: مفعول‌به برای جاعل.

هم‌اندیشی

- نمودار زیر، اقسام پنجگانه‌ی مفعول‌به را نشان می‌دهد، آن را تکمیل کنید:

مفعول‌به				
یک اسم مانند:.......	دو اسم که رابطه‌ی مبتدا خبری دارند مانند:............	دو اسم که رابطه‌ی .... مانند:............	سه اسم که رابطه‌ی دومی با سومی رابطه‌ی .... است. مانند:	یک جمله مانند: ....

- مفعول‌به در جمله‌ی فعلیه، مسند است یا مسندالیه؟

تمرین

۱. جملات زیر را ترکیب کنید:

الف. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾[۱].

ب. ﴿لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا﴾[۲] (زاغ ـِ زَيغاً: برگشت، منحرف شد).

ج. ﴿قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾[۳] (غُلْف، ج أغلف: کسی که چیزی یاد نمی‌گیرد).

۲. عبارت «عَلِمتُ الصلاة واجبة» را اعراب گذاری و ترجمه کنید.

۳. جملات زیر را ترجمه کنید:

الف. ﴿لَّا يَنفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ﴾[۴]

ب. ﴿ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ﴾[۵] (ابتلیه: او را آزمود).

---

۱. الفاتحه (۱): آیه‌ی ۵.
۲. آل عمران (۳): آیه‌ی ۸.
۳. البقرة (۲): آیه‌ی ۸۸.
٤. الروم (۲): آیه‌ی ٥٧.
٥. البقرة (۲): آیه‌ی ۱۲٤.

درس سیزدهم: مفعول فیه

در درس حاضر به معرّفی یکی دیگر از عناوین منصوبی یعنی مفعول‌فیه می‌پردازیم و با عوامل نصب مفعول‌فیه آشنا می‌شویم. همچنین خواهیم دانست که در مواردی، حذف عامل نصب مفعول‌فیه واجب است.

تعریف مفعول‌فیه

روشن است که هر فعلی در زمان و مکانی رخ می‌دهد. برای بیان زمان و مکان فعل می‌توان از حرف جرّ "فی" استفاده کرد و مثلاً گفت: «أَكَلَ زيدٌ فی المسجدِ الخُبزَ» و «رأيتُ زيداً فی السَبْت». در عین حال در زبان عربی گاهی بدون آوردن حرف جرّ، زمان و مکان فعل را بیان می‌کنند، مانند: «رأيتُ زيداً يومَ الجُمعةِ» و «أَكَلَ زيدٌ الخُبزَ أمامَ الإمامِ». در این صورت به کلماتی مثل "أمام" و "یوم" که منصوب آمده‌اند و به ظرفِ تحقّقِ فعل دلالت دارند مفعول‌فیه می‌گویند.

به این ترتیب مفعول‌فیه را اینگونه تعریف می‌کنیم: اسم منصوبی که حرف جرّ "فی" بر سر آن نیامده است اما معنای "فی" (ظرفیت) را می‌رساند و دلالت بر مکان یا زمان استقرار فاعل و رخ دادن فعل می‌کند: «المفعول‌فيه هو الاسمُ المنصوبُ الواقعُ فيه الفعلُ».

اسم‌هایی که می‌توانند به عنوان مفعول‌فیه استعمال شوند

اسم‌هایی که دلالت بر زمان دارند ـ مثل "زمان"، "حِين"، "يوم"، "شَهر"، "سَنَة"، "قَبْل" و "بَعْد" ـ

همگی می‌توانند به عنوان مفعول‌فیه استعمال شوند. مانند: «صَبَرْتُ زماناً»، «فَرِحْتُ حیناً» و «ضَحِکْتُ بعدَ البکاءِ».

اما بسیاری از اسم‌هایی که بر مکان دلالت می‌کنند، نمی‌توانند به عنوان مفعول‌فیه استعمال شوند، بلکه باید همراه با حرف جرّ به کار روند، مانند: "الدار"، "المدرسة" و "المسجد" در جمله‌های «أکَلْتُ فی المسجد الخُبزَ»، «لَقِیتُ زیداً فی المدرسة» و «جَلَسْتُ فی الدار». در ترکیب این کلمات می‌گوییم: جارّ و مجرورها به ترتیب متعلّق (وابسته) به فعل‌های "أکلتُ"، "لَقِیتُ" و "جَلَسْتُ"[۱].

این دسته از اسم‌ها به خودی خود دلالت بر مکان معینی دارند، و در اصطلاح ظرفِ مکانِ مختصّ یا محدود نامیده می‌شوند.

در مقابل، برخی از اسم‌هایی که بر مکان دلالت می‌کنند، قابلیت مفعول‌فیه شدن را دارند، مانند: "فَوق"، "تَحْت"، "أمام"، "خَلْف"، "یمین"، "یسار"، "عِنْد" و "لَدَی"، و چنانچه در جمله‌ی «أکَلَ زیدٌ الخُبزَ أمامَ الإمامِ عندَ جعفرٍ» مشاهده می‌کنیم، این کلمات معنای ظرفیت را می‌رسانند و از این رو مفعول‌فیه به حساب آمده و منصوب می‌شوند.

این دسته از اسم‌ها به خودی خود، یعنی: بدون آنکه در ترکیبی اضافی قرار گرفته باشند، مصداق معینی ندارند؛ مثلاً نمی‌توانیم برای "عند" یا "أمام" بدون آنکه اضافه شده باشند، مصداقی معین در نظر بگیریم[۲]. از این رو این‌گونه اسم‌ها را ظرف مکان مبهم می‌نامند.

---

۱. جارّ و مجرورها معمولِ فعل یا شبه فعل هستند، و در حکم مفعول می‌باشند. به همین دلیل همیشه باید به فعل یا شبه فعلی تعلّق داشته باشند. در آینده بیشتر با اصطلاح "تعلّق" آشنا می‌شویم.

۲. البته برخی از اینگونه اسم‌ها را می‌توان بدون اضافه استعمال کرد، مانند: «جلستُ مکاناً».



عوامل نصب مفعول فیه

غیر از فعل، شبه فعل (مثل اسم فاعل و اسم مفعول) نیز می‌تواند عامل نصب مفعول‌فیه باشد، مانند: «زیدٌ ذاهبٌ یومَ الخمیسِ» و «بکرٌ مضروبٌ عِنْدَنا».

عامل مفعول‌فیه در مواردی واجب الحذف است، یعنی: فعل یا شبه فعلی که خواهان نصب مفعول‌فیه است تلفّظ یا کتابت نمی‌شود، اما معنا و اثر آن وجود دارد. به این جمله توجّه کنید: «بکرٌ أمامَ زیدٍ».

در این جمله، فعل یا شبه فعلی دیده نمی‌شود تا عامل نصب "أمام" باشد، اما چون این جمله به معنای «بکرٌ مستقِرٌّ أمامَ زیدٍ» است، "بکر" را مبتدا می‌دانیم و "مستقرٌّ" محذوف را خبر، و "أمامَ" را مفعول‌فیه برای "مستقرٌّ" محذوف در نظر می‌گیریم.

این اتفاق ممکن است برای جارّ و مجرور هم بیفتد، مانند: «زیدٌ فی المسجدِ» که به معنای «زیدٌ مستقرٌّ فی المسجد» است.

ملخّص الدرس

المفعول‌فيه هو الاسمُ المنصوب الواقع فيه الفعلُ . أو شبهُه، مذكوراً أو مقدّراً، نحو: ﴿يدُ اللهِ فَوْقَ أَيدِيهِمْ﴾[1] وينتصب على الظرفية اسم الزمان مطلقاً و اسم المكان إذاكان مبهماً.

در درس بعدی با دو عنوان دیگر از منصوبات، یعنی: مفعول مطلق و مفعول‌له، آشنا خواهیم شد.

هم‌اندیشی

- تعریف مفعول‌به چه تفاوتی با تعریف مفعول‌فیه دارد؟
- آیا لفظ "یوم" در جمله‌ی «یوم الجمعة مبارك» مفعول‌فیه است؟

۱. الفتح (٤٤): آیه‌ی ۱۰. ترکیب: ید: مبتدا. یدالله: ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه). فوق: مفعول‌فیه برای "مستقرّ" که خبر محذوف است. فوق ایدی: ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه) ایدیهم: ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه).

تمرین

۱. مفعول فیه و عامل آن را در عبارات قرآنی زیر معین کنید:

الف. ﴿اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾[۱].

ب. ﴿إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيلًا وَنَهَارًا﴾[۲].

۲. جملات زیر را ترکیب کنید:

الف. إنّ الخیرَ فی الصبرِ.

ب. المَرْءُ مَخبوءٌ تحتَ لسانِه. (المَرْء: مرد، انسان، بدون الف و لامِ تعریف به صورت إمْرَء استعمال می‌شود. خَبَأَ ہ ـَ خَبْئاً: کسی یا چیزی را پنهان کرد)

ج. متی جِئتَ؟

د. سِرتُ خمسةَ ایامٍ .

۳. جملات زیر را ترجمه کنید:

الف. ﴿ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴾[۳]. (بکرة: صبح زود. أصیل: هنگام غروب)

ب. ﴿ مَتَى نَصْرُ الله ﴾[٤].

---

۱. المائدة (۵): آیه‌ی ۳.

۲. نوح (۷۱): آیه‌ی ۵.

۳. الإنسان (٧٦): آیه‌ی ۲۵.

٤. البقرة (۲): آیه‌ی ٢١٤.

درس چهاردهم: مفعول مطلق و مفعول له

تا به اینجا با مفعول‌به و مفعول‌فیه آشنا شدیم. در این درس به معرّفی دو عنوان دیگر از اسم‌های منصوب، یعنی: مفعول‌مطلق و مفعول‌له، و عامل آنها می‌پردازیم. مفعول مطلق و مفعول‌له هر دو می‌بایست مصدر باشند و از این رو شبیه یکدیگرند، اما چنانچه خواهیم دید؛ کارکردهای معنایی هر کدام از دیگری متفاوت است.

تعریف مفعول مطلق

به این مثال توجّه کنید: ﴿كَلَّمَ اللهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾[1].

"کلّم" فعل ماضی است و خواهان فاعل است، کلمه‌ی جلاله‌ی "الله" فاعل آن است و مرفوع. همچنین فعل "کلّم" از آنجا که متعدّی است خواهان مفعول‌به است و از این جهت "موسی" را منصوب کرده است. البته، فتحه‌ی اعرابی "موسی" مقدّر شده است و چون اسم غیرمنصرف است تنوین نمی‌گیرد.

در درس‌های پیشین با این مطالب آشنا شدیم. چیزی که در این درس می‌خواهیم بدانیم آن است که کلمه‌ی "تکلیماً" در آیه‌ی بالا چه نقشی را ایفا می‌کند؟

در زبان عربی روش‌های متعدّدی برای تأکید کلمات و جملات وجود دارد، قبل از این

۱. النساء (٤): آیه‌ی ١٦٤.

دانستیم که استفاده از "إنّ"، "أنّ" و "لکنّ" مفید تأکید است و به وسیله‌ی آنها مضمون جمله تأکید می‌شود. در اینجا می‌آموزیم ؛ گاهی برای تأکید معنا و مضمون فعل می‌توان از مصدر همان فعل کمک گرفت[1]، مانند: ﴿کلّم اللهُ موسی تکلیماً﴾. که در این عبارت « تکلیماً» مضمون فعل «کلّم» را تاکید نموده است. مصدری را که چنین نقشی در جمله ایفا می‌کند مفعول مطلق می‌نامند. اما این، تنها یک قسم از اقسام مفعول مطلق است.

گاهی مفعول مطلق برای بیان تعداد رخ دادن فعل استعمال می‌شود، مانند: «یوقَظُ العبدُ فی کلِّ لیلةٍ مَرّةً أو مرّتَینِ أو مِراراً»[2].

گاهی نیز از مفعول مطلق برای بیان نوع و کیفیت فعل استفاده می‌شود، مانند: ﴿اصْبِرْ صَبْرًا جَمِیلاً﴾[3]، یا «کان النبی یأکُلُ إکْلَةَ العبدِ و یجلِسُ جِلسةَ العبدِ»[4].

از این مثال‌ها روشن می‌شود؛ مفعول مطلق مصدری[5] است که برای تأکید مضمون عامل و یا بیان تعداد عامل و یا برای بیان نوع و کیفیت عامل، استعمال می‌شود: «المفعول المطلق هو المصدرُ المنصوبُ المؤکِّدُ مضمونَ عاملِه أو المُبَیِّنُ عددَه أو نوعَه».

---

۱. البته هرکدام از این شیوه‌های تأکید، لطائف و ظرائفی دارد که در بلاغت به آن می‌پردازند.

۲. الحُرّ العامِلي، محمّد بن حسن. وسائل الشيعة ، ج۸: ص۱۵۹. قم، مؤ سسة آل البيت، ۱٤۰۹ق. باب کراهة ترک صلاة الليل، الحديث ۱: «ليس مِن عبدٍ إلّا وَيوقَظُ فی کلِّ ليلةٍ مَرَّةً أو مَرَّتين أو مِراراً فإنْ قام کان ذلك وإلّا فَحَّجَ الشيطانُ فبَالَ فی أُذُنه...».

۳. المعارج (۷۰): آیه‌ی ۵.

٤. وسائل الشيعة ، ج۲٤: ص ۲۵۱، باب کراهة الأکلِ مُتَّکِئاً... ، الحديث ٦: «ما أَکَلَ رسولُ اللهِ مُتَّکِئاً مُنْذُ بَعَثَهُ اللهُ حَتّی قُبِضَ کان يأْکُلُ إکْلَةَ العَبدِ و يَجْلِسُ جِلسةَ العبدِ».

۵. در مراحل بعدی خواهید دید که گاهی اسم‌های غیر مصدری می‌توانند در حکم مصدر باشند و به عنوان مفعول مطلق منصوب شوند.

عوامل نصب مفعول مطلق

در تعریف مفعول مطلق به جای آنکه بگوییم: «المؤکِّدُ مضمونَ الفعل» گفتیم: «المؤکِّدُ مضمونَ عامِلِه» ؛ زیرا علاوه بر فعل، شبه فعل (مثل اسم فاعل و اسم مفعول) نیز می‌تواند عامل نصب مفعول مطلق باشد، مانند: «زیدٌ مُسرِعٌ إسراعاً» و «بکرٌ مضروبٌ ضَربتَینِ».

تعریف مفعول‌له

برای رخ دادن هر فعلی می‌توان انگیزه‌ای بیان کرد. انگیزه‌ی رخ دادن فعل را می‌توان با حرف جرّ لام یا "مِن" نشان داد، مانند: «ضربتُ زیداً للتأدیبِ» یا «قَعَدَ الرجلُ عن الحَرْبِ مِن أجلِ الجُبن». همچنین در مواردی بدون آوردن حرف جرّ می‌گویند: «ضربتُ زیداً تأدیباً» یا «قَعَدَ الرجلُ عن الحرب جُبْناً». در چنین صورتی مصادر "تأدیباً" و "جبناً" را مفعول‌له می‌نامند.

به این ترتیب مفعول‌له مصدر منصوبی است که فعل برای تحصیل آن و یا به خاطر حصول آن رخ داده است: «المفعولُ له هو المصدرُ المنصوبُ بعاملٍ فُعِلَ لتحصیلِه أو حصولِه».

بنابراین در جمله‌ی «صلِّ رکعتین قربةً إلی الله» فعل امر "صلِّ" از این جهت که اقتضای بیان انگیزه دارد[1]، مصدر "قربة" را به عنوان مفعول‌له منصوب کرده است. همانطور که در جمله‌ی «عَبَدَ اللهَ قومٌ حُبّاً له»، فعل "عَبَدَ" اقتضای بیان انگیزه دارد و از این رو "حُبّاً" را به عنوان مفعول‌له منصوب کرده است.

---

۱. هر فعلی اقتضای بیان انگیزه دارد و می‌تواند مفعول له داشته باشد، همانطور که هر فعلی اقتضای بیان مکان و زمان دارد و می‌تواند مفعول فیه داشته باشد، امّا برای نصب مفعول له شرایطی وجود دارد که در مراحل بعدی با آن آشنا می‌شویم.

عوامل نصب مفعول‌له

در تعریف مفعول‌له گفتیم: «المنصوب بعاملٍ فُعِلَ ...» و نگفتیم: «المنصوب بفعلٍ فُعِلَ...»؛ زیرا در اینجا نیز علاوه بر فعل، شبه فعل می‌تواند عامل نصب مفعول‌له باشد، مانند: «الرجلُ قاعدٌ عن الحرب جُبْناً» و «زیدٌ مضروبٌ تأَدِّباً».

ملخّص الدرس

❐ المفعول المطلق هو المصدرُ المنصوبُ المؤكِّدُ مضمونَ عاملِه أو المُبَیِّنُ عددَه أو نوعَه.

❐ و المفعول‌له هو المصدر المنصوب المُبَیِّنُ علة وقوع الفعل.

در درس بعدی با منادیٰ که یکی دیگر از منصوبات است آشنا می‌شویم.

هم‌اندیشی

- برای جملات فارسی زیرچه معادل مناسبی می‌توان در نظرگرفت:

الف. نگه کرد نگه کردنِ عالم اندر سفیه(نَظَرَ-ُنظراً إلیه و فیه: نگاه کرد، اندیشید)

ب. نگاهی پدرانه به من کرد.

تمرین

۱. مفعول مطلق و عامل آن را در جملات زیر شناسایی کنید:

الف. ﴿تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحًا﴾[1]. (نصوح: بی‌ریا و خالص)

ب. ظننتُ زیداً مجتهداً اجتهاداً حَسَناً. (اجتهاد: تلاش کردن)

۲. جملات زیر را ترکیب کنید:

الف. سِرتُ سَیرَ الصالِحِینَ (سارَ ـِ سَیراً: سفر کرد، سیر و گذر کرد، رهسپار شد).

ب. زُرتُ المریضَ زِیارتَینِ (زارَ ـُ زِیارةً: ملاقات کرد).

ج. لم أُوَدِّع أُمّی تَوْدِیعَ الراحلِ (وَدَّعَ ه: از او خداحافظی کرد، با او وداع کرد/ الراحل: کوچ کننده، مسافر).

د. ﴿لاتَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ﴾[2]. (أولاد، ج ولد: فرزند. خَشیة: ترسیدن و بیم‌داشتن. إملاق: تهیدستی و فقر)

۳. جملات زیر را ترجمه کنید:

الف. ﴿ إِنَّهُمْ يكيدُونَ كَيداً * وَ أَكِيدُ كَيداً ﴾[3].

ب. ﴿ فَلْيَضْحَكُوا قَليلاً وَ لْيَبْكُوا كَثيراً ﴾[4].

ج. ﴿ يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فی آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْـمَوْتِ ﴾[5] (صاعِقة، جمع صَواعِق: برق، آذرخش. حَذِرَ ـَ حَذَراً: برحذر بود، مواظب بود، دوری جُست).

---

۱. التحریم (٦٦): آیه‌ی ۸.

۲. الإسراء (۱۷): آیه‌ی ۳۱.

۳. الطارق(٨٦): آیه‌ی ۱۵و١٦ .

٤ . التوبة (۹): آیه‌ی ۸۲.

۵ . البقرة (۲): آیه‌ی ۱۹.

درس پانزدهم: منادیٰ

در این درس با منادیٰ آشنا می‌شویم، و خواهیم دید؛ گاهی منادیٰ منصوب خوانده می‌شود و گاهی مبنی بر ضمّه. بنابراین مهمترین مسأله‌ی درس حاضر، آشنایی با اقسام منادیٰ است.

تعریف منادیٰ

هنگامی که می‌خواهیم عبارتی مثل «یا عبدَ الله احْفَظْ عِزَّك»[1] را ترکیب کنیم این سؤال مطرح می‌شود که چرا در ترکیب اضافی "عبدَ الله" کلمه‌ی "عبد" (مضاف) منصوب آمده است؟ به عبارت دیگر عامل نصب "عبد" در این حدیث شریف چیست؟

نحویون تعبیر «یا عبدَ الله» را جمله می‌دانند، و معتقدند معنای آن طلب اقبال است؛ با گفتن «یا عبدَ الله» گوینده می‌خواهد توجّه "عبدَ الله" را به خود جلب کند و او را مخاطب خویش نماید. از این رو تعبیر «یا عبدَ الله» را در قوّه‌ی «أدْعُو عبدَ الله» می‌دانند، و منادیٰ را اینگونه تعریف می‌کنند: «المنادیٰ هو الاسمُ المنصوبُ المطلوبُ إقبالُه بحرفٍ نائبٍ منابَ "أَدْعُو"».

به این ترتیب "عبد" در واقع مفعول‌به برای فعلِ محذوف "أَدعُو" است و از این رو منصوب می‌شود. همچنین است: ﴿یا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِكُمْ﴾[2].

---

۱. وسائل الشیعة ، ج۱۷: ص۱۳. باب استحباب التجارة واختیارها علی أسباب الرزق، الحدیث ۱۲: «قال أبو عبدالله علیه‌السلام لِـمولیً له: یا عبدَ الله احفَظ عِزَّك. قال: وما عِزّی جُعلتُ فِداك؟ قال: غُدُوُّك إلی سوقِك وإكرامِك نفسَك».

۲. النساء (٤): آیه‌ی ۱۷۱.

از این توضیح روشن می‌شود که منادیٰ همیشه منصوب است. با این وجود در مواردی مثل ﴿یا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ﴾[1] اگر چه منادی محلاً منصوب است اما مضموم خوانده می‌شود. همچنین است: «یا علیُّ» و «یا فاطمةُ».

چه تفاوتی میان این مثال‌ها و مثال‌های پیشین وجود دارد؟

در مثالهای پیشین منادیٰ مضاف بود، یعنی: در ترکیبی اضافی قرار داشت، اما در عباراتی مثل ﴿یا آدم﴾، «یا علیُّ » و «یا فاطمةُ» منادیٰ مفرد است، یعنی: در ترکیبی اضافی قرار ندارد. همچنین "آدم"، "علی" و "فاطمة" همگی مفرد و معرفه(در اینجا اسم عَلَم) هستند. در واقع هرگاه منادی مفرد و معرفه باشد، مضموم خوانده می‌شود و محلاً منصوب است.

غیر از منادای مفرد معرفه، یک قسم دیگر از منادیٰ نیز همین حکم را دارد. به این مثال‌ها توجّه کنید:

الف. ﴿یا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾[2].

ب. ﴿یا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ﴾[3].

"نار" و "جبال" مفرد هستند، یعنی: در ترکیبی اضافی قرار ندارند، اما معرفه نیستند و در تقسیم‌بندی اسم‌ها به معرفه و نکره، از جمله اسم‌های نکره به حساب می‌آیند. با این وجود، چون حرف ندا بر سر آنها آمده و مقصود از "نار" آتشی خاصّ و معین است، و مقصود از "جبال" کوه‌های معین و مشخّصی است، بنابراین دیگر نکره محضه محسوب نمی‌شوند و در اصطلاح به آنها نکره‌ی مقصوده می‌گویند.

---

۱. طه (۲۰): آیه‌ی ۱۱۷.

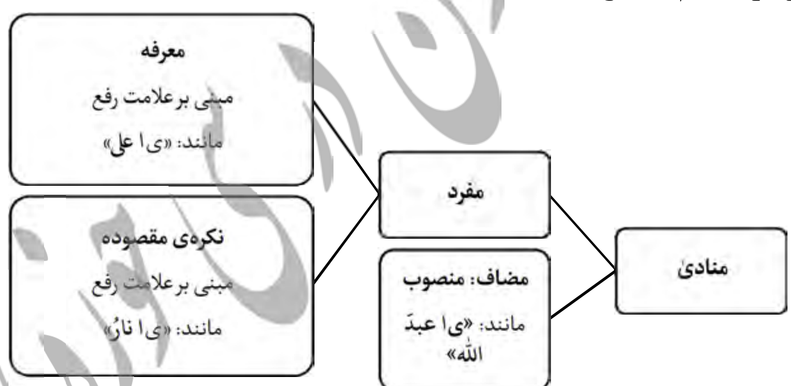
۲. الأنبیاء (۲۱): آیه‌ی ٦٩. "کونی" فعل ناقص، امر مخاطبه از "کان ـ یکون". ی: اسم "کان". برداً: خبر کان.

۳. سبأ (۳٤): آیه‌ی ۱۰. "أوّبی" فعل امر مخاطبه از "أَوَّبَ ـ یأوِّبُ" به معنای بازگرداندن، در اینجا یعني: تسبیح داود را بازگردانید و با او هم آوا شوید.

تبصره:

در مثال‌های این درس منادای مفردِ معرفه و نکره‌ی مقصوده مضموم خوانده می‌شدند و می‌گفتیم: مبنی بر ضمّه هستند. اما در تعبیری مثل: «یا تَلمیذانِ اجْلِسا عندَنا». "تلمیذان" مفرد و نکره‌ی مقصوده است ولی مبنی بر ضمّه نیست بلکه مبنی بر علامت رفع (یعنی: "ا") است. از این رو می‌گویند: «إذا کان المنادیٰ مفرداً معرفةً أو نکِرةً مقصودةً یبنَی علی ما یرفَعُ به، فی محلّ نصبٍ».

نمودار اقسام منادیٰ



ملخّص الدرس

المنادیٰ هو الاسم المنصوبُ المطلوبُ إقبالُه بحرفٍ نائبٍ منابَ "أدْعُو". و إذا کان مفرداً معرفةً أو نکِرةً مقصودةً یبنَی علی ما یرفَعُ به، ویکون فی محلّ نصبٍ.

درس بعدی به معرّفی حال که یکی از پرکاربردترین منصوبات است
اختصاص دارد.

✍ **هم‌اندیشی**

- عبارتِ «یا مسلمونَ» در کدام یک از اقسام منادی قرار می‌گیرد؟ عبارت «یا زیدان» چطور؟

تمرین

۱. کلمات زیر را اعراب گذاری کنید و مشخص نمایید از کدام اقسام منادی هستند؟

الف. یا حَنّان، یا منّان:

ب. یا جعفر:

ج. یا جواد الأئمة:

۲. عبارت ﴿یا یَحْییٰ خُذِ الْکِتَابَ﴾[1] را ترکیب و ترجمه کنید.

۳. جملات زیررا ترجمه کنید:

الف. ﴿ یا مَرْیمُ إِنَّ الله اصْطَفاكِ ﴾[2] .

ب. ﴿ یا أَرْضُ ابْلَعی ماءَكِ وَ یا سَماءُ أَقْلِعی ﴾[3] (بَلَعَ ـ بَلْعاً: بلعید، فروداد. أقلَعَ: ترک کرد، رها کرد).

ج. یا من اسمُه دواءٌ و ذکرُه شفاءٌ.

---

۱. مریم (۱۹): آیه‌ی ۱۲.

۲. آل عمران (۳): آیه‌ی ٤۲.

۳. هود (۱۱): آیه‌ی ٤٤.

درس شانزدهم: حال

در این درس یکی از پرکاربردترین عناوین اسم‌های منصوب، یعنی: حال، را تعریف می‌کنیم و در این بین با اصطلاح ذوالحال نیز آشنا می‌شویم. همچنین اقسام حال و عوامل نصب دهنده‌ی آن را شناسایی خواهیم کرد.

تعریف حال

به جمله‌های زیر توجّه کنید:

الف. ذهب زیدٌ راکباً.

ب. أدِّبْ وَلَدَكَ صغیراً.

با آمدن کلمات "راکباً" و "صغیراً" چه نکته‌ای برای شنونده‌ی این جملات آشکار می‌شود؟

روشن است که با آمدن این دو کلمه در جمله‌های (الف) و (ب) شنونده مطّلع می‌شود؛ زید (فاعلِ "ذهب") در حالی که سواره بود رفت، و فرزندت (مفعول‌به "أدّب") را در حالی که کودک است تربیت کن.

بنابراین "راکباً" و "صغیراً" اسم‌های منصوبی هستند که برای بیان هیئت فاعل یا مفعول‌به استعمال شده‌اند. این کلمات را حال می‌نامیم: «الحالُ هو المنصوبُ المُبَیِّنُ هیئةَ الفاعلِ أو المفعولِ‌به»، و به آن فاعل یا مفعول‌به که توسط حال، هیئت‌شان تبیین می‌شود، ذوالحال می‌گوییم.

بنابراین در جمله‌ای مثل ﴿خَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا﴾[1]، "خائفاً" حال است، و ذوالحال ضمیر فاعلی مستتر در فعل "خرج". همچنین در جمله‌ی ﴿تَرَكُوكَ قَائِمًا﴾[2]، "قائماً" حال است و ذوالحال ضمیر منصوبی "كَ" که مفعول‌به "ترکوا" است.

نکته:

در تمام مثال‌های این درس ذوالحال معرفه بود، اما ذوالحال می‌تواند نکره نیز باشد، که در این صورت حال بر ذوالحال مقدّم خواهد شد، مانند: «جاء راكباً رجلٌ».

تقسیمات حال

در ضمن تعریف حال، دیدیم که حال به اعتبار ذو الحال به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. حالی که بیان کننده‌ی هیئت فاعل است.

۲. حالی که بیان کننده‌ی هیئت مفعول‌به است.

همچنین حال را به دو دسته‌ی دیگر تقسیم می‌کنیم:

۱. حال ممکن است اسم مفرد (در مقابل جمله) باشد، و در این صورت غالباً نکره و مشتق خواهد بود، مانند همه‌ی مثال‌هایی که تا به اینجا ذکر شده است.

۲. حال ممکن است جمله باشد. مانند: «جاء زيدٌ و هو راكبٌ» و«جاء زيدٌ يرْكَبُ».

می‌بینیم که جمله‌های «هو راكبٌ» و «يركب» برای بیان هیئت ذوالحال (یعنی: "زید") به کار برده شده‌اند، پس این جمله‌ها حال و محلاً منصوب هستند.

از این جهت بود که در تعریف حال گفتیم: «هو المنصوبُ المبينُ...» و نگفتیم: «الحال

---

۱. القصص (۲۸)؛ آیه‌ی ۲۱: ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ * فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا...﴾.

۲. الجمعه (٦٢)؛ آیه‌ی ۱۱: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾.

اسمٌ منصوبٌ مبینٌ...».

علاوه بر این تقسیم‌بندی‌ها، تقسیمات دیگری نیز برای حال وجود دارد که در مراحل بعدی با آنها آشنا خواهید شد.

عوامل نصب حال

از مجموع مثال‌های درس روشن می‌شود که «فعل» می‌تواند عامل حال باشد. شبه فعل (مثل اسم فاعل و اسم مفعول) نیز می‌تواند عامل حال قرار بگیرد، مانند: «زیدٌ ضاحِكٌ راكباً» و «زیدٌ مضـروبٌ ماشیاً». و علاوه بر اینها، ممکن است کلمه‌ای که معنای فعل را برساند عامل حال باشد، مانند: ﴿هَذَا بَعْلِي شَيخًا﴾[1] که در این عبارت قرآنی کلمه "هذا" اگر چه نه فعل است و نه شبه فعل اما چون معنای فعل «أُشیرُ إلیه» را به ذهن می‌رساند توانسته است "شیخاً" را به عنوان حال منصوب کند.

---

۱. هود (۱۱)؛ آیه‌ی ۷۲: ﴿قَالَتْ یا وَيلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيخًا إِنَّ هَذَا لَشَيءٌ عَجِيبٌ﴾.

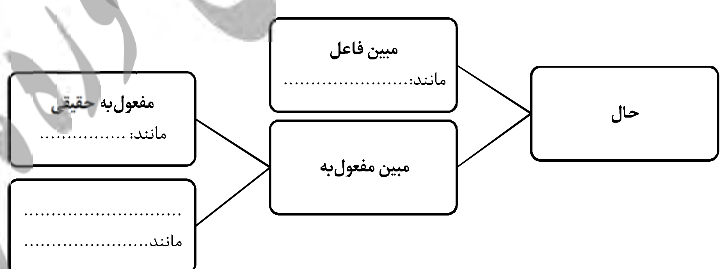
ملخّص الدرس

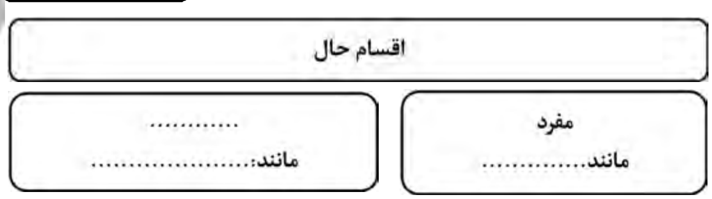
الحالُ هو المنصوبُ المبينُ هيئةَ الفاعلِ أو المفعولِبه، نحو: ﴿خَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا﴾ و ﴿تَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ و يعمل فيه الفعلُ أو شبهُهُ أو معناه، نحو: ﴿هَذَا بَعْلِی شَيخًا﴾.

در درس بعدی با یکی دیگر از عناوین اسم‌های منصوب، یعنی: تمییز، آشنا خواهیم شد.

✍ هم‌اندیشی

- با توجّه به آنچه در مورد عبارت ﴿أَدِّبْ ولدَك صغيراً﴾ گفته شد، آیا می‌توان "صغیراً" را حال برای ضمیر "ك" بدانیم؟
- دو نمودار زیر را که برای بیان بعضی از تقسیمات حال تنظیم شده است، کامل کنید:





تمرین

۱. حال، ذو الحال و عامل آن را در جملات زیر تعیین کنید:

الف. ﴿خُلِقَ الإنسانُ ضعيفاً﴾[1].

ب. ازْدَحَمَ الناسُ يبكونَ.

ج. ﴿تِلْكَ بُيوتُهُمْ خاوِيَةً﴾[2] (خَوِيَ ــَ خَواءاً: عريان شد، ويران و متروكه شد)

۲. جمله‌ی ﴿آتَيناهُ الْحُكْمَ صَبِياً﴾[3] را ترکیب کنید. (آتی فلاناً شيئاً: **چیزی را به کسی عطا کرد.** الصبی: **کودک**)

۳. جملات زیررا ترجمه کنید:

الف. ﴿ جاؤُ أَباهُمْ عِشاءً يبْكُونَ ﴾[4]

ب. ﴿ لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُكارى﴾[5]

---

۱. النساء (٤): آیه‌ی ۲۸.

۲. النمل (۲۷): آیه‌ی ۵۲.

۳. مریم (۱۹): آیه‌ی ۱۲.

٤. یوسف (۱۲): آیه‌ی ١٦.

٥. النساء (٤): آیه‌ی ٤٣.

درس هفدهم: تمییز

درس حاضر به معرّفی تمییز اختصاص دارد. در ضمن تعریف تمییز با اقسام آن نیز آشنا می‌شویم و عواملی که خواهان نصب تمییز می‌شوند را شناسایی می‌کنیم.

تعریف تمییز

به این مثال‌ها توجّه کنید:

الف. اشتریتُ عشرِینَ کتاباً.

ب. کثُر زیدٌ مالاً

"کتاباً" و "مالاً" در این دو جمله تمییز هستند. برای روشن شدن اصطلاح تمییز لازم است تأمل کنیم و ببینیم با آمدن "کتاباً" و " مالاً " چه نکته‌ای برای شنونده‌ی این جمله‌ها آشکار می‌شود؟

اگر در جمله‌ی (الف) فقط می‌گفتیم: «اشتریتُ عشـرین» این سؤال مطرح می‌شد که بیست عدد از چه چیزی خریده‌ای؟ یعنی: مقصودمان از لفظ "عشرین" مبهم باقی می‌ماند. با آوردن لفظ "کتاباً" این ابهام از بین می‌رود. بنابراین ابهامی که در لفظ "عشـرین" وجود دارد خواهان تمییز شده و کلمه‌ی "کتاباً" را منصوب کرده است.

اما در جمله‌ی (ب) هیچ کدام از کلمات به تنهایی مبهم نیستند؛ ولی مقصود گوینده کثرت مال زید بوده است و باید می‌گفت «کثُر مالُ زید». ولی با گفتن «کثُر زیدٌ» مقصود خود را در

هاله‌ای از ابهام قرار داده[1] و برای خارج شدن از این ابهام کلمه‌ی " مالاً " آمده است. به بیان دیگر، فعل " کثُر " باید کلمه‌ی "مالاً" را به عنوان فاعل رفع می‌داد، اما "زید" فاعل شده است و از این رو برای رفع این ابهام خواهان تمییز شده و کلمه‌ی " مالاً " را منصوب می‌کند.

از این توضیح روشن شد؛ تمییز اسم منصوبی است که ابهام زدایی می کند؛ یا ابهام موجود در کلمات مبهم (ذوات مُبهمه) را بر طرف می‌کند و یا ابهام موجود در اِسنادهای مبهم (نِسَب مُبهمه) را از بین می‌برد: «التمییزُ هو الاسمُ المنصوب المفسِّرُ إبهامَ الذوات أو النِسَب».

بنابراین تمییز به دو قسم عمده تقسیم می‌شود:

۱. تمییز ذات که رافع ابهام از کلمات مبهم است.

۲. تمییز نسبت که رافع ابهام از اِسنادهای مبهم است.

اقسام تمییز ذات

تمییز ذات غالباً رفع ابهام از عدد یا مقدار می‌کند.

۱. تمییز اعداد، هر عددی نیازمند آن است که معدود داشته باشد؛ هنگامی که عدد یازده یا بیست یا هر عدد دیگری را به زبان می‌آوریم، لازم است معلوم شود که یازده عدد چه؟ بیست عدد چه؟ در زبان عربی معدودِ عدد "أَحَدَ عَشَرَ" (یازده) تا "تسعةٌ و تسعُونَ" (نودونُه) منصوب است و از جمله اقسام تمییز ذات به حساب می‌آید، مانند: «اشتریتُ عشرین کتاباً» و ﴿رَأَیتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا﴾[2].

اما آنچه از عدد رفع ابهام می‌کند همیشه منصوب نیست؛ تمییز عدد "ثلاثة" تا "عشرة" مجرور است، مانند: «جاء ثلاثةُ رجالٍ». اعداد و تمییز آنها در زبان عربی احکام مفصّلی

---

۱. گاهی متکلّم بلیغ به منظور جلب توجّه مخاطب یا برای تنوّع در تعبیر یا اغراضی دیگر کلام خود را مُبهم کرده و سپس تبیین می‌کند. یکی از روش‌های تبیین بعد از ابهام، استفاده از تمییز است.

۲. یوسف (۱۲): آیه‌ی ٤.

دارند که در مراحل بعدی با آنها آشنا می‌شوید.

۲. تمییز مقادیر (واحدهای اندازه‌گیری)، برای اندازه گیری اشیاء گاهی وزن آنها را لحاظ می‌کنیم و گاهی حجم یا مساحت آنها را. در زبان عربی همه‌ی انواع واحدهای اندازه‌گیری نیازمند تمییز هستند، مانند: «ما أملكُ شِبْراً أرضاً» (شِبْر: یک وجب)، «اشتریتُ صاعاً شعیراً» (صاع: یک پیمانه[تقریباً معادل ۳کیلوگرم]) و «عندی مُدّان قَمْحاً» (مُدّ: واحد وزن جامدات [تقریباً ۷۵۰ گرم]).

اقسام تمییز نسبت

دوباره به مثال «اشتهر زیدٌ صدقاً» توجّه کنید!

می‌توانیم فرض کنیم؛ این جمله قبلاً به صورت «اشتهر صدقُ زیدٍ» بوده است، اما گوینده، لفظ "صدق" را حذف کرده و به جای آن "زید" را فاعل قرار داده است، سپس برای آنکه منظور خود را برساند لفظ "صدق" را دوباره به جمله برگردانده است، اما این‌بار به عنوان تمییز.

شبیه این فرض در جمله‌ی «حَصَدْنا الأرضَ قَمْحاً» نیز قابل تطبیق است. می‌توان فرض کرد؛ این جمله در اصل به صورت «حصدنا قَمْحَ الأرضِ» بوده است، اما مفعول‌به اصلی (یعنی: کلمه‌ی "قَمْح") حذف شده و "الأرض" مفعول‌به شده است، سپس برای آنکه منظور گوینده روشن شود، کلمه‌ی "قَمْح" با عنوان تمییز به جمله باز گشته است.

به این نوع از تمییز نسبت، تمییز منقول می‌گویند که در مقابل آن تمییز غیر منقول است. در کتابهای بعدی با تمییز غیر منقول آشنا می‌شویم.

عوامل نصب تمییز

عامل نصب تمییز ذات، همان ذات مبهم است. با این توضیح که ذات مبهم (یعنی: اعداد و مقادیر) خواهان تمییز و رفع ابهام هستند و از این رو در کلمه‌ای که ابهام آنها را برطرف می‌کند، عمل کرده و آن را منصوب می‌کنند.

اما عامل نصب تمییز نسبت، فعل است[1]. با این توضیح که فعل چون در اسنادش به فاعل یا در نسبتی که با مفعول‌به برقرار کرده است، ابهام دارد و نتوانسته است مقصود اصلی گوینده را برساند، از این جهت خواهان تمییز و رفع ابهام است و در کلمه‌ای که این ابهام را برطرف می‌کند، عمل کرده و آن را منصوب می‌کند.



---

۱. همچنین است شبه فعل در جملاتی مانند: «البیتُ مُشتعِلٌ ناراً» و معنای فعلِ "أتَعَجَّبُ" در جملاتی مانند: «یا لَزیدٍ علماً».

ملخّص الدرس

التمییزُ هو الاسمُ المنصوب المفسِّرُ إبهامَ الذواتِ و النِسَبِ. و العاملُ فیه ما قبلَه مِن المُبهماتِ المفتقرةِ إلیه.

ഇ ര

درس بعدی به معرّفی مستثنی بـ"إلّا" اختصاص دارد.

ഇ ര

هم‌اندیشی

- با توجّه به مثال‌های متن درسی، چند نوع تمییزمنقول می‌شناسید؟
- با توجه به اینکه "کم" اسم استفهام است و از عدد چیزی سؤال می‌کند، این جمله چگونه ترکیب می‌شود: «کم کتاباً قرأتَ؟»

تمرین

۱. نوع تمییز و عامل آن را در جملات زیر تعیین کنید:

الف. ﴿فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا﴾[1]. (فجّر يفَجِّرُ تفجيراً: حفر کرد، کند. عُيون ج عَين: چشمه‌ی آب)

ب. ﴿تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا﴾[2]. (تَمَّ ــِ تماماً: کامل شد، تکمیل شد)

ج. شَرِبْنا رَطلاً عَسَلاً. (رَطْل: معادل ۲ کیلو و ٥٦٦ گرم)

د. قَرَأتُ خَمسِینَ کتاباً (خمسون / خمسین: پنجاه)

۲. جملات زیر را ترجمه کنید.

الف. «درهمُ رِباً أعظمُ عند الله من أربعین زنیةً»[3] (رِباً: سود ناشی از ربا)

ب. ﴿ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيباً﴾[4]. (اشتعل: روشن شد. شیب: موی سر که سپید شده باشد).

---

۱. القمر (٥٤): آیه‌ی ۱۲.

۲. الأنعام (٦): آیه‌ی ۱۱٥.

۳. الصدوق، محمد بن علي. من لا يحضره الفقيه، ج٤: ص ٣٦٥.

٤. مريم (۱۹): آیه‌ی ٤.

درس هجدهم: مستثنى بـ "إلّا"

در این درس با مستثنی بـ"إلّا"، که آخرین عنوان منصوبی کتاب حاضر است، آشنا می‌شویم. چنانچه خواهیم دید؛ مستثنی تنها در برخی موارد، از آن جهت که مستثنی است منصوب می‌شود و در موارد دیگر به حسب عوامل یا بنابر تبعیت، اعراب می‌پذیرد. بنابراین مهمترین مسأله‌ی درس حاضر شناسایی مواردی است که در آن مستثنی، از آن جهت که مستثنی است منصوب می‌شود.

تعریف مستثنی بـ"إلّا"

تشخیص مستثنی بـ"إلّا" کار ساده‌ای است؛ زیرا پس از حرف "إلّا"ی استثنائیه می‌آید و از این رو به محض مشاهده‌ی "إلّا" می‌توان مستثنی را تشخیص داد. به همین دلیل در تعریف آن نیز مطلب خاصّ و پیچیده‌ای گفته نمی‌شود: «المستثنی بـ"إلّا" هو ما خَرَجَ بـ"إلّا" مِن حکمِ ما قبلَها». بنابراین هر اسمی که بعد از "إلّا" قرار بگیرد تا از حکم ما قبل "إلّا" خارج شود مستثنی بـ"إلّا" خواهد بود، مانند "رجلاً"و "زیداً" در جمله‌های زیر:

الف. ذهب القومُ إلّا رجلاً.

ب. ماجاء أحدٌ إلّا زیداً.

روشن است که "رجلاً" و "زیداً" مستثنی هستند؛ زیرا بعد از "إلّا" واقع شده‌اند تا از حکم ما قبلِ "إلّا" (رفتن و آمدن) خارج شوند.

نکته:

در دو جمله‌ی بالا کلمات "القوم" و "أحد" مستثنی‌منه نامیده می‌شوند؛ زیرا معنایی عام را می‌رسانند که شامل "رجل" و "زید" هم می‌شد، اما "رجل" و "زید" را با "إلّا" خارج کردیم. نکته‌ی قابل توجّه آن است که ذکر مستثنی منه پیش از "إلّا"ی استثنائیه ضرورت ندارد. از این رو در برخی جملات مثل «ما رأیتُ إلّا جعفراً» مستثنی‌منه مذکور نیست.

عامل و اعراب مستثنی بـ"إلّا"

در جمله‌ی «ذهب القومُ إلّا رجلاً» و «ما جاء أحدٌ إلّا زیداً» مستثنی بـ"إلّا" منصوب است و عامل نصب آن حرف "إلّا" می‌باشد ؛ زیرا حرف "إلّا" معنای «اسْتَثْنَیتُ» را می‌رساند و از این جهت مستثنی را به عنوان مفعول‌به منصوب می‌کند.

اما "إلّا" همیشه نمی‌تواند مانند «استثنیتُ» عمل کند؛ در جمله‌ی «ما رأیتُ إلّا جعفراً»، عامل نصب "جعفراً" فعل «رأیتُ» است که خواهان مفعول‌به بوده و دیگر مجالی به عمل کردن "إلّا" نمی‌دهد.

نکته:

غیر از "الّا" ادوات دیگری نیز برای استثناء وجود دارد، مانند: "غیر"، "سوی"، "خلا"، "حاشا" و "عدا". با احکام و اعراب این ادوات در کتابهای بعدی آشنا خواهید شد.

مطالعه‌ی آزاد

نحویون برای نشان دادن مواضعی که در آن "إلّا" عمل می‌کند، تقسیم‌بندی‌هایی برای استثناء در نظر گرفته‌اند که عمده‌ی آن از قرار زیر است:

الف. مستثنی منه در جمله مذکور باشد (استثناء تام). در این صورت دو حالت برای آن جمله قابل تصور است:

۱. جمله مثبت (مُوجَب) باشد. مانند: «ذهبَ القومُ إلّا رجلاً» و «أكْرِمِ العلماءَ إلّا بكراً».

۲. جمله منفی (غیر مُوجَب)باشد. مانند: «ما جاء أحدٌ إلّا زيداً» و «لاتضرِبْ أحداً إلّا العدوَّ».

در هر دو صورت "إلّا" عمل کرده و مستثنی را نصب داده است.

ب. مستثنی منه در جمله مذکور نباشد (استثناء مُفرَّغ)، مانند: «ما جاء إلّا زيدٌ»، «ما رأيتُ إلّا جعفراً»، «لاتضرِبْ إلّا العدوَّ» و «ما زيدٌ إلّا كاتبٌ».

در این صورت "إلّا" عمل نمی‌کند و عاملی که قبل از آن وجود دارد مستثنی را به عنوان معمول خود گرفته و به آن اعراب می‌دهد.



لازم به تذکر است که در استثناء تام غیر موجب دو وجه جایز است؛ یکم: نصب علی الاستثناء، دوم: تبعیت از اعرابِ مستثنی منه.

ملخّص الدرس

المستثنی بـ «إلّا » هو ما خَرَجَ بـ «إلّا» مِن حکمِ ما قبلَها.

فصل منصوبات به پایان رسید. در فصل بعدی با عناوین مجروری اسم و عوامل جرّ آشنا می‌شویم.

✍ هم‌اندیشی

- با توجّه به تعریف استثناء، چرا جمله‌ی «جاء زیدٌ إلّا بکراً» غلط است؟

تمرین

۱. نوع استثناء در جملات زیر را تعیین کرده و ترکیب کنید:

الف. ﴿لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْـمُطَهَّرُونَ﴾[1].

ب. لا تَخَفْ أحداً إلّا اللهَ.

۲. جملات زیر را ترجمه کنید.

الف. جَلَسَ القوم إلّا الأطفال.

ب. ما حَضَرَ الطلاب إلّا ابراهیم.

ج. ما قَرَءَ القرآنَ إلّا المصطفیٰ.

تطبیق

■ در آیات ۶ تا ۱۶ سوره‌ی نبأ، چند مفعول‌به وجود دارد؟

■ در آیات ۳۰ و ۳۸ سوره‌ی نبأ، چه نوع استثنائی رخ داده است؟

■ در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی نبأ، کلمات "لابثین" و "أحقابا" چه نقشی دارند؟

■ در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی نبأ، کلمه‌ی "کذّابا" چه نقشی دارد؟

---

۱. الواقعة (۵۶): آیه‌ی ۷۹.

فصل سوم

اسم‌های مجرور و عوامل جرّ

پس از شناسایی مرفوعات و منصوبات، اینک با آخرین قسم از عناوین اعرابی اسم، یعنی: مجرورها، آشنا می‌شویم.

فصل حاضر تنها در دو درس تنظیم شده است؛ زیرا اسم‌هایی که اصالتاً مجرور می‌شوند تنها دو قسم‌اند: مجرور به حرف جرّ، و مجرور به اضافه (مضاف‌الیه).

درس نوزدهم: مجرور به حرف جرّ

درس حاضر به معرّفی جارّ و مجرور اختصاص دارد. مهمترین مسأله در این درس، آشنایی با معانی برخی از پرکاربردترین حروف جارّه است.

جارّ و مجرور

در خلال مباحث گذشته بارها از جارّ و مجرور سخن گفتیم. دانستیم که حروف جرّ (مانند دیگر حروف) برای ایجاد ارتباط میان کلمات به کار می‌روند.

در واقع حروف جرّ از سویی عامل و خواهان مجرور شدن اسم مابعدشان هستند و از سوی دیگر باید اسم ما بعد خود را با عامل دیگری مرتبط سازند که به آن عامل، متعلَّق جار و مجرور می‌گویند.

بنابراین در جمله «ذهبتُ من البصـرة إلی الکوفة»، "ذهبتُ" عامل برای جار و مجرورها است و هرکدام از حروف جارّه، عاملِ جرّ اسم ما بعد خود می‌باشند:

ذهبتُ ← مِن ← البصرةِ
عامل — عامل — معمول
معمول

ذهبتُ ← إلـی ← الکوفة
عامل — عامل — معمول
معمول

با توجّه به کارکرد معنایی حروف جارّه ضروری است با معناهایی که این حروف در ارتباط بین عامل و مجرورِ خود پدید می‌آورند آشنا شویم.

معانی حروف جرّ

در زبان عربی هفده حرف، به عنوان حروف جارّه شناسایی شده‌اند که در این بیت آمده است:

باء تاء کاف لام واو منذ مذ خلا   رُبَّ حاشا مِنْ عدا فی عن علی حتی إلی

در اینجا با پر بسامدترین معانی برخی از این حروف آشنا می‌شویم. قبل از ورود به بحث لازم به ذکر است که اغلب حروف عربی و فارسی را نمی‌شود با یکدیگر تطبیق داد به همین خاطر نمی‌گوییم: "مِن" معادل "از" در فارسی است، بلکه معنایی که در عربی برای آن به کار می‌رود را متذّکر می‌شویم. همچنین باید در نظر داشته باشیم که معنای هر حرفی را مطابق با کلماتی که در پس و پیش آن می‌آید و همچنین به تناسب قرائن مشخص می‌کنیم، نه اینکه حرف به تنهایی قابلیت انتقال چنان معنایی را داشته باشد.

حرف باء جارّه: الصاق، تعدیه و استعانت.

الف. أمسکتُ بزیدٍ ـ مسحتُ برأسی ـ مررتُ ببکرٍ.

در این جملات، از حرف باء معنای پیوستن و چسبیدن فهمیده می‌شود و از این رو می‌گویند: باء در این جملات معنای إلصاق (چسباندن و پیوستن) می‌دهد.

ب. ذهبتُ بزیدٍ ـ أسرَیٰ اللهُ بعبدِه.

در این جملات از حرف باء معنای تعدیه فهمیده می‌شود ؛ زیرا "ذهب" (رفت) و "أسری" (شبانه سفر کرد) فعل لازم‌اند و نمی‌توانند مفعول‌به بگیرند، اما با آمدن باء جاره معنای آنها شبیه فعل متعدّی (أذهَبَه [او را بُرد] و سیرَه لیلاً [شبانه او را به سفر فرستاد]) می‌شود.

ج. کتبتُ بالقلم ـ بدأتُ عملی باسمِ الله.

در این جمله‌ها از حرف باء معنای استعانت فهمیده می‌شود.

حرف لام جارّه: ملکیت، اختصاص و سببیت.

الف. الدارُ لزیدٍ ـ الأرضُ لله.

از حرف لام در این جملات معنای ملکیت فهمیده می‌شود.

ب. الحمد لله ـ الصباحة لبنی هاشم.

در اینجا نمی‌توان از ملکیت سخن گفت؛ زیرا "صباحة" (خوش رویی) یا "حمد" (ستایش) چیزی نیستند که قابل ملکیت باشند، بلکه مقصود از لام در این جملات استحقاق و اختصاص است.

ج. ضربتُ زیداً للتأدیب ـ فررتُ للخوف.

در این جملات از حرف لام، تعلیل و سببیت فهمیده می‌شود.

حرف "مِن" جارّه: ابتداء، تبعیض، تبیین.

الف. خرجتُ مِن المدینةِ ـ بکیتُ مِن الصباحِ ـ عَجِبْتُ مِن کلامِك.

با معنای ابتداء که از حرف "مِن" فهمیده می‌شود پیش از این آشنا شدیم، اما گاهی "مِن" نه برای ابتدای مکانی یا زمانی بلکه برای ابتداء و منشأ یک کار یا پدیده (حدث) به کار می‌رود، چنانچه در جمله‌ی «عجبتُ من کلامك» می‌بینیم.

ب. انفقْ مِن أموالِك.

"مِن" در این جمله معنای "بعض" می‌دهد و از این رو آن را "من" تبعیض نامیده‌اند.

ج. اشتریتُ خاتماً من الحدید.

در این جمله، اسمی که بعد از حرف "من" آمده است جنس "خاتم" را بیان می‌کند و از این رو به آن "مِن" بیان جنس یا "مِن" تبیین می‌گویند.

حرف "فی" جارّه: ظرفیت.

ـ سِرتُ فی النهار ـ زیدٌ فی المسجد ـ ﴿فِی الْقِصَاصِ حَیاةٌ﴾[1].

در این جمله‌ها حرف "فی" به معنای ظرفیت است، با این تفاوت که در جمله‌ی نخست ظرفیت زمانی و در جمله‌ی دوم ظرفیت مکانی است، اما در جمله‌ی سوم این طور فرض

---

١. البقرة (٢): آیه‌ی ١٧٩.

شده است که قصاص ظرف است و زندگی و حیاتی در آن قرار دارد. به این نوع ظرفیت، ظرفیت مجازی می‌گویند.

حرف "عن" جارّه: مجاوزه

ـ رَحَلْنا عن الوطنِ ـ أخَذْنا العلمَ عن زيدٍ.

حرف "عن" در جمله‌ی اوّل معنای مجاوزه (گذشتن و فراتر رفتن) را به ذهن می‌آورد، و در جمله دوم نیز مجاوزه‌ی مجازی فهمیده می‌شود؛ زیرا در این جمله فرض شده است که علم چیزی است که از زید گرفته‌ایم، به این معنا که علم از وی فراتر رفته و به ما رسیده است.

حرف "علی" جارّه: استعلاء

ـ صَعِدَ علی المنبر ـ علی زيدٍ دَينٌ.

در جمله‌ی اوّل حرف "علی" معنای استعلاء (بالا و برچیزی بودن) را به ذهن می‌رساند. در جمله‌ی دوم نیز معنای استعلاء وجود دارد اما استعلای مجازی؛ زیرا بدهکاری چیزی نیست که بتواند روی "زید" قرار بگیرد بلکه مجازاً آن را شیئی فرض کرده‌ایم که بر دوش زید قرار گرفته است.

حرف "إلی" جارّه: انتهاء

ـ ذهبتُ إلی المدينةِ ـ صُمتُ إلی الليل ـ جئتُ إلی زيدٍ.

در این جملات از حرف "إلی" معنای انتهاء فهمیده می‌شود؛ در جمله‌ی نخست انتهای مکانی، در جمله‌ی دوم انتهای زمانی و در جمله‌ی سوم "مَجیء" (آمدن) به شخصی به نام "زید" منتهی می‌شود. بنابراین در جمله‌ی سوم انتهاء حدث مورد نظر است.

ملخّص الدرس

و مِن الحروفِ الجارّةِ الباءُ و مِن معانيها الإلصاقُ و التعديةُ و الاستعانةُ، و اللامُ للملكية و الاختصاص و السببية، و "مِن" للإبتداء و التبيين و التبعيض، و "فی" للظرفية، و "عن" للمجاوزة، و "علی" للاستعلاء، و "إلی" للإنتهاء.

در درس بعدی با دومین و آخرین عنوان مجروری، یعنی: مضاف‌الیه، آشنا می‌شویم.

هم‌اندیشی

- آیا حروف جارّه معمول واقع می‌شوند؟

تمرین

۱. حروف جرّ در عبارات زیر برای چه معنایی به کار رفته‌اند؟

الف. ﴿امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾[۱].

ب. ﴿ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ﴾[۲].

ج. «بكَ عرفتُك»[۳].

د. ﴿مِنهم مَن كَلَّمَ اللهَ﴾[۴].

هـ. الفَصاحةُ لقريشٍ.

۲. متعلّق جارّ و مجرور در عبارات بالا را معین کنید.

۳. جملات زیر را ترجمه کنید:

الف. ﴿ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ ﴾[۵].

ب. ﴿ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ ﴾[۶].

ج. ﴿ اجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ ﴾[۷]. (رجس، ج أرجاس: پلیدی، آلودگی. وَثَن، ج أَوْثان: بُت)

---

۱. مائدة (۵): آیه‌ی ۶.

۲. البقرة (۲): آیه‌ی ۱۷.

۳. الكفعمی، ابراهیم بن علی. المصباح: ص۵۸۸. دعاء السحر لعلی بن الحسین علیه‌السلام رواة أبو حمزة الثمالی. قم، انتشارات الرضي، ۱۴۰۵ق.

۴. البقرة (۲): آیه‌ی ۲۵۳.

۵. البقرة (۲): آیه‌ی ۱۷۹.

۶. البقرة (۲): آیه‌ی ۲۵۵.

۷. الحج (۲۲): آیه‌ی ۳۰.

درس بیستم: مضاف الیه

در درس حاضر با دومین عنوان مجرورها، یعنی: ترکیب اضافی، بیشتر آشنا شده و خواهیم دید هر یک از مضاف و مضاف‌الیه در حالت اضافه چه احکامی دارند. همچنین از اقسام اضافه و کارکردهای معنایی آن‌ها سخن خواهیم گفت.

تعریف اضافه

در درس سوم، ضمن بحث از معنای جمله، با عنوان ترکیب ناقص آشنا شدیم، ترکیبی که در آن، کلمات کنار هم قرار می‌گیرند، بدون آنکه حکم و اسنادی تامّ میان آنها دیده شود. چنانچه در خلال درس‌های پیشین مشاهده شد؛ یکی از شایع‌ترین این ترکیب‌ها ترکیب اضافی است. در ترکیب اضافی دو کلمه به‌هم گرایش پیدا کرده و وصل می‌شوند به طوری که مانند یک کلمه‌ی واحد می‌شوند و از این رو تنوین (نشانه‌ی پایان کلمه) از جزء اوّل (مضاف) حذف می‌شود. مانند:

ولدٌ + الرجل = ولدُ الرجلِ (بر یک شخص واحد دلالت دارد)

کتابٌ + الولد = کتابُ الولدِ (بر یک شیء واحد دلالت دارد)

کتابٌ + ولدٌ + الرجل = کتابُ ولدِ الرجلِ (بر یک شیء واحد دلالت دارد)

امّا به چه منظوری کلمات را به هم می‌چسبانیم؟

نحویون مهم‌ترین غرض از اضافه کردن کلمات به یکدیگر را کسب تعریف یا کسب تخصیص می‌دانند. به این بیان که اگر جزء دوم (مضاف‌الیه) معرفه باشد، مضاف نیز معرفه می‌شود، مانند: "ولد الرجلِ"، "کتاب الولدِ" و "کتاب ولدِ الرجل". اما اگر جزء دوم (مضاف‌الیه) نکره باشد، مضاف تخصیص پیدا می‌کند، یعنی: دایره‌ی دلالی آن تنگ‌تر می‌شود، مانند:

- کتابٌ (نکره محضه) + رجل (نکره محضه)= کتابُ رجلٍ (نکره مخصَّصه)
- خاتمٌ (نکره محضه) + فضة (نکره محضه) = خاتمُ فضةٍ (نکره مخصَّصه)
- درسٌ (نکره محضه) + یوم (نکره محضه) = درسُ یومٍ (نکره مخصَّصه)

به این ترتیب می‌توان اضافه را اینگونه تعریف کرد: «الإضافةُ هیئة ترکیبیة بین النکرةِ و المعرفةِ لتُفیدَ تعریفَها أو بین النکرةِ و نکرةٍ اُخری لتُفیدَ تخصیصَها».

اعراب مضاف و مضاف الیه

مضاف‌الیه همواره مجرور است؛ همین که دو کلمه را به هم اضافه می‌کنیم این اضافه شدن، خواهان مجرور شدن مضاف الیه می‌شود.

هر چند مضاف الیه همیشه مجرور است اما مضاف می‌تواند بسته به اقتضای عوامل، مرفوع یا منصوب و یا مجرور باشد، مانند: «هذا کتابُ الولدِ»، «اشتریتُ کتابَ الولدِ» و «رأیتُ صورةً فی کتابِ الولدِ».

بنابراین مضاف در جمله‌های بالا، به ترتیب، خبر، مفعول به و مجرور به حرف جرّ است، اما مضاف الیه در همه‌ی این موارد مجرور به اضافه می‌باشد.

تبصره:

کلماتی مثل "کتابانِ ـ کتابَینِ" و "معلّمونَ ـ معلّمِینَ" هنگامی که مضاف واقع می‌شوند، نون آخر آنها که نون عوض از تنوین نام دارد[1] حذف می‌شود، مانند: «هذا کتابا زیدٍ»، «اشتریتُ کتابَی زیدٍ»، «رأیتُ شیئاً فی کتابَی زیدٍ»، «اُولاءِ معلِّمو زیدٍ»، «رأیت معلِّمِی زیدٍ» و «مررتُ بمعلِّمِی زیدٍ».

---

۱. این نون هرچند در مضاف حذف می‌شود امّا همراه با "ال" می‌ماند، مانند: «جاء المعلّمونَ»، «رأیتُ المعلّمینَ» و «مررتُ بالمعلّمینَ».

اقسام اضافه

در یک تقسیم بندی کلّی اضافه را به دو قسمت زیر تقسیم می‌کنند:

۱. اضافه‌ی معنوی (اضافه‌ی حقیقی): در این نوع از اضافه، میان مضاف و مضاف‌الیه معنای یکی از حروف جرّ (لام ملکیت یا اختصاص، "مِن" بیان جنس ویا "فی") فهمیده می‌شود، مانند: «هذا کتابُ الولدِ»، «اشتریتُ لجامَ الفرسِ»، «هذا بابُ خشبٍ»، «اشتریتُ خاتمَ حدیدٍ»، «دَرَسْتُ دَرْسَ المساءِ[1]» و «صَلَّیتُ صلاةَ اللیلِ».

۲. اضافه لفظی: در اینگونه از اضافه معنای حروف جاره فهمیده نمی‌شود. مانند: «هذا ضاربُ زیدٍ»؛ در تعبیر "ضاربُ زیدٍ" هیچ یک از معانی حروف جرّ (لام، "مِن" و "فی") فهمیده نمی‌شود، بلکه این عبارت در واقع چنین بوده است: «هذا ضاربٌ زیداً»، یعنی: کلمه‌ی "زید" مفعول‌به برای "ضارب" بوده، ولی برای آنکه راحت‌تر ادا شود "ضارب" را به معمول خود اضافه کرده‌ایم. بنابراین هرگاه اسم فاعل[2] را به مفعول‌به آن اضافه کنیم، اضافه‌ی لفظی پدید می‌آید.

تبصره:

در اضافه‌ی لفظی نه کسب تعریف رخ می‌دهد و نه کسب تخصیص بلکه فایده‌ی این نوع از اضافه صرفاً تخفیف (راحت‌تر ادا کردن عبارت) است.

---

۱. "درس" در این جمله، و "صلاة" در جمله‌ی بعدی مفعول مطلق نوعی هستند.

۲. اسم مفعول و صفت مشبهه نیز می‌توانند به معمول خود اضافه شوند و اضافه‌ی لفظی پدید بیاورند. در کتابهای بعدی با این نوع اضافه بیشتر آشنا خواهیم شد.



نکته:

برخی کلمات قابلیت اضافه شدن به جملات را دارند و در این صورت جمله، مضاف‌الیه می‌شود، مانند: ﴿هَذَا يوْمُ لَا ينْطِقُونَ﴾[1]. در این موارد برای ترجمه‌ی جمله‌ی مضاف‌الیه، آن را به مصدر تأویل می‌کنیم و یا از حرف ربط "که" استفاده می‌کنیم. بنابراین ترجمه‌ی آیه‌ی شریفه این چنین می‌شود: «این روزِ سخن نگفتنِ آنهاست» یا «این روزی است که سخن نمی‌گویند».

۱. المرسلات (۷۷)؛ آیه‌ی ۳۵.

ملخّص الدرس

الإضافةُ هیئة ترکیبیة بین النکرةِ و المعرفةِ لتُفیدَ تعریفَها أو بین النکرةِ و نکرةٍ اُخری لتُفیدَ تخصیصَها. و تسمّی بالإضافة المعنویة، نحو: ﴿قَدِّمُوا بَینَ یدَی نَجْوَاکُمْ صَدَقَةً﴾[1]، و یقابله الإضافة اللفظیة و هی اضافة المشتق (أعنی: اسمَ الفاعلِ أو اسمَ المفعولِ أو الصفةَ المشبهةَ) إلی معمولها، نحو: ﴿إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ﴾[2].

فصل مجرورات به پایان رسید. فصل بعدی به معرفی توابع اختصاص دارد.

هم‌اندیشی

- در ترکیب اضافی «أمامَ زیدٍ» معنای چه حرف جرّی فهمیده می‌شود؟

۱. مجادلة (۵۸): آیه‌ی ۱۲. ترکیب: قدّموا: فعل امر، واو ضمیر فاعلي. بین: مفعول فیه، مضاف. یدَی: مضاف الیه، نون عوض از تنوین و حرکت حذف شده است، مضاف. نجوا: مضاف الیه، مضاف. کُم: مضاف الیه. صدقةً: مفعول به.

۲. القمر (۵٤): آیه‌ی ۲۷. ترکیب: إنّ: حرف مشبّه بالفعل. نا: اسم إنّ [در واقع إنّنا بوده است که برای تخفیف یکی از نون‌ها حذف شده است]. مرسلو: خبر إنّ، اسم فاعل، مضاف. الناقة: مفعول به "مرسلو"، مضاف الیه به اضافه‌ی لفظیه. فتنةً: مفعول له. لهم: جارّ و مجرور متعلّق به "فتنة".

تمرین

١. نوع اضافه در ترکیب‌های زیر را معین کنید:

الف. ضربتُ سارقَ المالِ.

ب. زیدٌ مسروقُ المالِ

ج. «إنَّ رحمةَ اللهِ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ العبادِ»[1].

٢. عبارات زیر را ترکیب و ترجمه کنید:

الف. «تصفيةُ العملِ أشدُّ مِن العملِ»[2]. (التصفية: پالایش و پاکسازی)

ب. لاتأكُلْ مِن طعام الناس.

ج. أنا طالب العلم.

د. أمسكتُ بلجام الفرس.

تطبیق

■ در آیات ٣٦ تا ٤٠ سوره‌ی نبأ، جار و مجرورها و متعلق آنها را معین نمایید.

■ در این آیات چند ترکیب اضافی وجود دارد؟

---

١. مستدرک الوسائل، ج١: ص٣٥٣. باب نوادر ما يتعلّق بأبواب الوضوء، الحديث ٣: «كَمَا أَنَّ رَحْمَةَ اللهِ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبَادِ كَذَلِكَ النِّجَاسَاتُ الظَّاهِرَةُ يطَهِّرُهَا الْمَاء».

٢. الآمُدي، عبد الواحد بن محمّد. غُرَر الحِكم و دُرَر الكَلِم، ص ١٥٥، الحديث ٢٩٠٣. قم، انتشارات دفتر تبليغات، ١٣٦٦ش.

فصل چهار
توابع

تا به اینجا با مهمترین عناوین مرفوعات، منصوبات و هر دو قسم مجرورها آشنا شدیم. اما برخی اسم‌ها بدون آنکه عامل رفع یا نصب و یا جرّ مستقیماً بر آنها وارد شده باشد، اعراب رفع یا نصب و یا جرّ می‌گیرند، مانند کلمه‌ی "عالم" در جمله‌ی «جاء رجلٌ عالمٌ».

نحویون کلماتی مثل "عالم" را تابع می‌نامند. به این معنا که "عالم" در اعراب رفع از کلمه‌ی "رجل" که فاعل و مرفوع است تبعیت کرده و از این رو تابع نامیده می‌شود.

توابع پنج قسم‌اند: نعت، عطف بیان، بدل، تأکید و معطوف به حرف.

در این فصل با این پنج قسم آشنا خواهیم شد.

درس بیست و یکم: نعت و عطف بیان

درس حاضر به معرّفی دو عنوان از پنج عنوان توابع، یعنی: نعت و عطف بیان اختصاص دارد. چنانکه خواهید دید: این دو عنوان از نظر کارکرد معنایی، شبیه یکدیگرند و از این رو هر دو را با هم مورد بحث قرار می‌دهیم.

تعریف نعت

به این جملات دقّت کنید:

ـ رأیتُ رجلاً *جاهلاً*.

ـ مررتُ بزیدٍ *العالمِ*.

ـ جاء الرجلان *العادلان*.

ـ اولئك تلامیذُ *مجتهدون*.

در این جمله‌ها هر یک از کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده است، نقش مشخّصی داشته و در یکی از عناوین مرفوعات، منصوبات و یا مجرورات قرار می‌گیرند. اما کلماتی که پس از آنها آمده‌اند نه فاعل‌اند و نه مفعول‌به و نه حال، نه مجرور به حرف جرّ و نه هیچ یک از عناوینی که تا اینجا آموخته‌ایم. این کلمات تابعِ کلمات ماقبل خودشان هستند و همان اعرابی را که کلمه‌ی پیشین دارد می‌گیرند.

با دقّت در جملات بالا می‌بینیم؛ کلماتِ تابع در این مثال‌ها دو ویژگی بارز دارند:

۱. همگی در توضیح و توصیف اسم ماقبل خود آمده‌اند (قیدِ ما قبل خود هستند).

۲. همگی معنای حدث (انجام کار یا پدید آمدن حالتی) را در خود دارند.

به این نوع از توابع، نعت می‌گویند، و به متبوعشان (کلماتی که زیر آنها خط کشیده‌ایم) منعوت گفته می‌شود.

بنابراین نعت تابعی است که قید متبوع خویش بوده و دلالت بر وجود حدثی در متبوع خود می کند و می‌توانیم بگوییم: «إذا کان التابع قیداً للمتبوع فإن دلّ علی حدثٍ فی متبوعه، فهو النعتُ».

نکته:

باید توجّه داشت که نعت، احوال منعوت را به صورت مطلق بیان می‌کند. یعنی: وقتی می‌گوییم: «جاء زیدٌ العالمُ»، زید را به صورت مطلق، عالم معرّفی کرده‌ایم و ترجمه‌ی آن می‌شود: «زیدِ عالم آمد». در صورتی که اگر می‌گفتیم: «جاء زیدٌ عالماً» عالم بودن را در محدوده‌ی فعل "جاء" برای زید اثبات کرده‌ایم و ترجمه‌ی تحت اللفظی آن می‌شود: «زید در حالی که دانشمند بود آمد». در این صورت عالم بودن هنوز یک قید ثابت و دائمی برای زید نیست. این تفاوت کارکرد نعت و حال است. در مراحل بعدی با کارکردهای معنایی هر یک از عناوین اعرابی بیشتر آشنا خواهید شد.

تعریف عطف بیان

به این مثال‌ها دقّت کنید:

- جاء لیثٌ أسدٌ.
- رأیتُ صدیقَکما جعفراً.
- مررتُ بوَلَدِكَ زیدٍ.

در این جملات نیز کلماتی که زیرشان خط کشیده شده است متبوع هستند و توابع بعد از آنها قرار دارند. اینجا نیز توابع قید متبوع هستند و با آمدنشان متبوع را توضیح می‌دهند، با این تفاوت که هیچ معنای حدثی در آنها نمی‌بینیم. به این‌گونه از توابع، عطف بیان می‌گویند؛ «إذا کان التابع قیداً للمتبوع فإن لم یدلّ علی حدثٍ فی متبوعه فهو عطفُ البیانِ».

نکته:

نعت و منعوت، و عطف بیان و متبوع آن باید از حیث نکره یا معرفه بودن با یکدیگر مطابقت داشته باشند از این رو اگر منعوت معرفه باشد، نعت نیز معرفه است و بالعکس. همچنین اگر متبوعِ عطف بیان، معرفه باشد، عطف بیان نیز معرفه خواهد بود و بالعکس. این نکته را می‌توانید در تمام مثال‌های این درس تطبیق نمایید.

همچنین لازم است نعت و منعوت از حیث إفراد، تثنیه و جمع نیز مطابق یکدیگر باشند. بنابراین نعتِ "الزیدان" می‌شود: "العالمان"، و نعت "الزیدون" می‌شود "العالمون"؛ «جاء الزیدان العالمان» و «جاء الزیدون العالمون». این نکته در عطف بیان نیز صادق است، مانند: «رأیتُ صدیقَیك الزیدَینِ».

علاوه بر این‌ها نعت و منعوت، و عطف بیان و متبوع آن، لازم است از حیث تذکیر و تأنیث نیز مطابق باشند، مانند: «ذهبتْ فاطمةُ العالمةُ» و «ذهبتْ أمُّك فاطمةُ».

بنابراین هر گاه دو اسم در کنارهم قرار گرفتند و هر دو از حیث اعراب، تعریف و تنکیر، تأنیث و تذکیر، تثنیه، افراد و جمع مطابق یکدیگر بودند، احتمال آنکه اسم دوم نعت یا عطف بیان باشد بسیار زیاد است.

ملخّص الدرس

❐ واعلم أنّ بعض الأسماء لایمسُّهُ الإعرابُ إلّا علی سبیل التَبَعِ لغیرها و یسمَّی بالتابع، والتوابع خمسة أنواع؛ النعتُ و عطفُ البیانِ و البدلُ و التأکیدُ و عطفُ النسقِ.

❐ فإذا کان التابع قیداً للمتبوع فإن دلّ علی حدثٍ فی متبوعه فهو النعتُ، و إلّا فهو عطفُ البیانِ.

درس بعدی به معرّفی دو عنوان دیگر از توابع، یعنی: بدل و تاکید، اختصاص دارد.

❧

✍ هم‌اندیشی

- تعریف حال و نعت را مقایسه نمایید؛ چه قیودی در تعریف‌ها لحاظ شده است که این دو عنوان را از هم جدا می‌کند؟

تمرین

١. عبارات زیر را ترکیب کنید:

الف. ﴿هو الله الخالق﴾[١].

ب. هذا یومٌ شدیدٌ حَرُّه. (الحرّ: گرما)

ج. لَبِسْتُ الثوبَ الدِرْعَ. (الدِرْع: زره، لباس رزم)

د. ﴿ اهْدِنَا الصِّراطَ الْـمُسْتَقيمَ * صِراطَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيهِمْ ﴾[٢].

٢. جملات زیر را ترجمه کنید:

الف.« رحم الله إمرأً عرف قدره»[٣]

ب. ﴿ فيهِ آياتٌ بَيناتٌ مَقامُ إِبْراهيمَ ﴾[٤].

---

١. الحشر (٥٩): آیه‌ی ٢٤.

٢. الحمد (١): آیه‌ی ٦ و٧.

٣ . غرر الحکم: ص ٤٨، الحدیث ٢٤٧.

٤. آل عمران (٣): آیه‌ی ٩٧.

درس بیست و دوم: بدل و تأکید

در درس حاضر با تعریف سومین نوع از توابع، یعنی: بدل، آشنا می‌شویم و سپس به بیان اقسام آن می‌پردازیم، و در نهایت چهارمین نوع از توابع، یعنی: تاکید، را معرّفی می‌کنیم. تأکید و بدل از این جهت که قیدِ توضیحی برای ماقبل خود نیستند شبیه یکدیگرند.

تعریف بدل

در ترکیب جمله‌ی «وَضَعَ النحوَ الإمامُ علی» می‌گوییم: "وَضَعَ" فعل است و "النحو" مفعول‌به آن است که مقدّم بر فاعل شده. اما فاعلِ "وَضَعَ" کیست؟ "الإمامُ" را فاعل بدانیم یا "علی" را؟

در واقع مقصود اصلی گوینده‌ی این جمله آن بوده است که "علی" (علیه‌السلام) فاعل "وَضَعَ" باشد، اما کلمه‌ی "الإمام" را برای مقدمه‌چینی (توطئة) آورده است. در مواردی از این دست، کلمه‌ی "الإمام" را فاعل دانسته و "علی" را که مقصود اصلی است بدل می‌دانیم که در اعراب از مبدلٌ منه ("الإمام") تبعیت می‌کند.

به این ترتیب بدل تابعی است که مقصود اصلی حکم باشد، یعنی: قید و توضیحِ ما قبل خود نیست. از این رو می‌گوییم: «إذا کان التابعُ قائماً مقامَ متبوعِه و بدلاً عنه فهو البدلُ».

نکته:

بدل، معمولاً، اسم جامد است و از آنجا که عطف بیان نیز جامد بود، این دو در بسیاری موارد شبیه یکدیگرند و تنها نیت متکلّم است که روشن می‌کند آیا متبوع مقصود اصلی است و

تابع به عنوان قید و توضیح آمده است تا عطف بیان باشد، یا اینکه متبوع توطئةآمده است و تابع مقصود اصلی است تا بدل باشد. مثلاً در جمله‌ی « صلّى بنا أبوالحسنِ علیٌ علیه السلام صلاةَ المغرب»، ممکن است "أبوالحسن" که کنیه‌ی حضرت است به عنوان مقصود اصلی آمده باشد و "علی" توضیح دهنده‌ی آن باشد (عطف بیان) و یا آنکه "أبوالحسن" برای مقدمه‌چینی آمده و "علی" مقصود اصلی (بدل) باشد.

اقسام بدل

با توجّه به تعریف بدل، اکنون می‌توانیم بدل و مبدل‌منه را در جملات زیر تشخیص دهیم:

الف. جاء الأستاذُ جعفرٌ ـ مررتُ بالغلامَینِ ولدَیك.

ب. أكلتُ السمكةَ رأسَها.

ج. سُرِق زیدٌ ثوبُه.

در جمله‌های (الف) معنای کلمه‌ی "جعفر" (بدل) و "الأستاذ" (مبدل‌منه) کاملاً مطابق یکدیگر است و هر دو به یک شخص خاص دلالت دارند. کما اینکه میان "ولدیك" (بدل) و "الغلامین" (مبدل‌منه) چنین تطابقی را ملاحظه می‌کنیم. اما در جمله‌ی (ب) رابطه‌ی "رأسها" (بدل) و "السمكة" (مبدل‌منه) رابطه‌ی بعض و کلّ است.

اگر دایره‌ی معنایی بدل و مبدل‌منه کاملا مطابق هم باشند آن را بدل کلّ از کلّ یا بدل مطابق می‌نامند، و اگر رابطه‌ی بدل و مبدل‌منه بعض و کلّ باشد آن را بدل بعض از کلّ می‌نامند.

اما در جمله‌ی (ج) رابطه‌ی میان "ثوب" (بدل) و "زید" (مبدل‌منه) نه مطابقت است و نه بعض و کلّ، بلکه در این جمله بدل ("ثوب") چیزی است که مبدل‌منه ("زید") آن را فراگرفته و به آن اشتمال دارد. چنین نوعی از بدل را بدل اشتمال می‌نامند.



تعریف تأکید (مؤکّد)

چنانچه پیش از این نیز دیدیم، در زبان عربی روش‌های متعدّدی برای تأکید وجود دارد. یکی دیگر از این روش‌ها استفاده از تابعی است که در اصطلاح به آن تأکید می‌گویند. به این مثال‌ها توجّه کنید:

الف. جاء زیدٌ زیدٌ ـ رأیتُ زیداً زیداً ـ مررتُ بزیدٍ زیدٍ.

ب. جاء زیدٌ نفسُه ـ رأیتُ زیداً نفسَه ـ مررتُ بزیدٍ نفسِه.

در جملات (الف) تنها با تکرار اسم، تأکید رخ داده است، و آنچه تکرار می‌شود (مُؤکِّد) در اعراب از لفظ تأکید شده (مؤکَّد) تبعیت می‌کند. از این رو لفظ دوم ("زیدِ" مؤکِّد) در هر سه حالتِ اعرابی از لفظ اول ("زیدِ" مؤکَّد) تبعیت کرده است.

این نوع از تأکید نه تنها در اسم ظاهر بلکه در ضمیر، فعل، جمله و حتی حروف هم دیده می‌شود، مانند: «أذهبُ أنا»، «ذهبَ ذهبَ زیدٌ»، «ذهبَ زیدٌ ذهبَ زیدٌ» و «لا لا أذهبُ». به این نوع از تاکید، تأکید لفظی می‌گویند.

اما در جملات (ب) به جای تکرار کلمه‌ی "زید" از لفظ "نفس" استفاده شده که در اعراب از "زید" (مؤکَّد) تبعیت کرده است. به این نوع از تاکید، تأکید معنوی می‌گویند.

غیر از کلمه‌ی "نفس" کلمات دیگری نیز برای تأکید معنوی به کار گرفته می‌شوند، مانند "عین"، " کِلا"، " کِلتا" و " کُلّ" در جملات «جاء زیدٌ عینُه»، «جاء الزیدانِ کِلَاهُما»، «مررتُ بالفاطمتَینِ کِلْتَیهِما»، «رأیتُ القومَ کُلَّهُم».

ملخّص الدرس

❐ و إذا كان التابعُ قائماً مقام متبوعه و بدلاً عنه فهو البدلُ، نحو: ﴿صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ﴾[1] و ﴿يسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ﴾[2] و ﴿تَهْدِی إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * صِرَاطِ اللهِ﴾[3].

❐ و اذا كان التابع تقريراً للمتبوع لفظياً أو معنوياً فهو المسمّى بالتأكيد.

درس بعدی به معرّفی آخرین عنوان از توابع، یعنی: معطوف به حرف، اختصاص دارد.

هم‌اندیشی

- جمله‌های «جاء زیدٌ العالِمُ» و «جاء العالِمُ زیدٌ» را به زبان فارسی ترجمه کنید. آیا می‌توانیم در زبان فارسی برای بدل معادلی بیابیم؟

---

۱. مائدة (۵): آیه‌ی ۷۱. ترکیب: صَمُّوا: فعل امر، واو فاعل. كَثِيرٌ: بدل جزء از کل. مِنْهُمْ: جار و مجرور برای بیان.

۲. البقرة (۲): آیه‌ی ۲۱۷. ترکیب: يسْأَلُونَكَ: فعل، واو فاعل. كَ: مفعول به. عَنِ الشَّهْرِ: جار و مجرور، متعلق به "**یسألونك**". الْحَرَامِ: نعت برای "**الشهر**". قِتَالٍ: بدل اشتمال؛ زیرا ماه حرام شامل اموری می‌شود و یکی از آن امور قتال و جنگیدن است. فِيهِ: جار و مجرور، متعلق به "**قتال**".

۳. الشوری (۴۲): آیه‌ی ۵۲ و ۵۳. ترکیب: تَهْدِی: فعل، فاعل هی مستتر. إِلَى صِرَاطٍ: جار و مجرور، متعلق به "تهدی". مُسْتَقِيمٍ: نعت برای "صراط". صِرَاطِ: بدل کل از کل، مضاف. اللهِ: مضاف الیه.

تمرین

۱. انواع توابع را در عبارات قرآنی زیر معین کنید:

الف. ﴿ لله عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیهِ سَبیلاً ﴾[1].

ب. ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها﴾[2].

۲. جملات زیر را ترجمه و ترکیب کنید:

الف. ﴿ فَذلِكُمُ الله رَبُّكُمُ الْحَقُّ ﴾[3].

ب. ﴿ جَعَلَ الله الْكَعْبَةَ الْبَیتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ ﴾[4].

ج. ﴿ یا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ ﴾[5].

د. ﴿ قالَ مُوسی لِأَخیهِ هارُونَ اخْلُفْنی فی قَوْمی ﴾[6].

---

۱. آل عمران (۳): آیه‌ی ۹۷.

۲. البقرة (۲): آیه‌ی ۳۱.

۳. یونس (۱۰): آیه‌ی ۳۲.

٤. المائدة (۵): آیه‌ی ۹۷.

۵. البقرة (۲): آیه‌ی ۳۵.

٦. الأعراف (۷): آیه‌ی ۱٤۲.

درس بیست و سوم: معطوف به حرف

در این درس با آخرین عنوان توابع، یعنی: معطوف به حرف آشنا می‌شویم. به این ترتیب بخش دوم کتاب که به معرّفی عناوین اعرابی اسم اختصاص داشت به پایان می‌رسد.

تعریف معطوف به حرف

هر گاه تابع به واسطه‌ی حرف عطف از متبوعش تبعیت کند و تحت تأثیر عاملی که بر متبوع عمل کرده قرار بگیرد، به آن تابع، معطوف به حرف عطف می‌گویند. مانند کلمه‌ی "بکر" در جمله‌های «جاء زیدٌ و بکرٌ» و «أکرمتُ زیداً ثُمّ بکراً». بنابراین در تعریف معطوف به حرف می‌گوییم: «و إذا شارك التابعُ متبوعَه فی تأثّر العمل بتوسط حرف من أحرف العاطفة فهو المسمّی بالمعطوف بالحرف».

در زبان عربی نُه حرف به عنوان حروف عاطفه شناسایی شده‌اند که عبارتند از: واو، فاء، ثُمّ، حتّی، أو، أم، بل، لا، لکنْ.

برای آشنایی بیشتر با این نوع از تبعیت لازم است با کارکردهای این حروف بیشتر آشنا شویم. در اینجا درباره‌ی واو، فاء، "ثُمّ"، "أو" و "لا" صحبت می‌کنیم و باقی مباحث را به مراحل بعدی موکول می‌نماییم.

۱. واو، فاء و "ثُمّ": این سه حرف عاطفه دلالت بر اتحاد معطوف و معطوف علیه در حکم

می‌کنند، یعنی: وقتی می‌گوییم: «جاء زیدٌ و بکرٌ»، «جاء زیدٌ فبکرٌ» «جاء زیدٌ ثم بکرٌ» آوردن این حروف دلالت می‌کند که "زید" و "بکر" هر دو آمده‌اند، با این تفاوت که وقتی از فاء استفاده می‌کنیم، نشان می‌دهد که اولاً آمدن "زید" زودتر از "بکر" بوده است و ثانیاً فاصله‌ی زیادی میان آنها نبوده است (ترتیب و تعقیب).

اما وقتی از حرف "ثم" استفاده می‌کنیم، به این معناست که اولاً آمدن "زید" زودتر رخداده و ثانیاً میان آمدن "زید" و آمدن "بکر" فاصله‌ی قابل توجّهی وجود داشته است (ترتیب و تراخی).

و اگر از واو برای عطف استفاده کرده باشیم، تنها دلالت بر آمدن "زید" و "بکر" می‌کند و نشان نمی‌دهد کدام یک زودتر آمده و آیا بین آمدنشان فاصله‌ای بوده است یا خیر.

۲. حرف عطف "أو" در دو صورت به کار می‌رود:

أ. در جمله‌ای که به منظور اطلاع رسانی از واقعه‌ای (جمله‌ی إخباری) استعمال شده باشد، مانند: «جاء زیدٌ أو بکرٌ» و «الکلمة اسمٌ أو فعلٌ أو حرفٌ». در این صورت غالباً "أو" معنای شک و ابهام، و یا تقسیم و تفصیل را می‌رساند.

ب. در جمله یا جملاتی که برای طلب کردن چیزی استعمال شده باشد، مانند: «جالِسْ العلماءَ أو الزُهّادَ» و «إذهَبْ إلی دِمشقَ أو دَعْ ذلك فلا تذهبْ الیومَ». در این صورت "أو" معنای اباحه و تخییر و یا اضراب (نادیده گرفتن و عدول کردن از حکم ماقبل) را می‌رساند.

۳. حرف عاطفه‌ی "لا" برای افاده‌ی معنای نفی به کار می‌رود، مانند: «جاء زیدٌ لا بکرٌ» و «خُذ الکتابَ لا القلمَ».

باید توجه داشت که آنچه در بحث عطف مورد نظر است، تبعیت در اعراب است هر چند اتحاد معنایی (عطف معنایی) رخ نداده باشد. از این رو حرف (لا) در این مثال‌ها حرف عطف محسوب می شود.

ملخّص الدرس

و اذا شاركَ التابعُ متبوعَه فی تأثّر العمل بتوسط حرف من أحرف العاطفة فهو المسمّی بالمعطوف بالحرف.

نمودار توابع:



در مقدمه و بخش اوّل این کتاب، آموختیم که حروف مبنی هستند و نقش اعرابی ندارند، اما اسم‌ها و فعل‌های مضارع تحت تاثیر عوامل قرار می‌گیرند. با انواع اعراب اسم و فعل مضارع آشنا شدیم و همچنین عوامل اعرابی فعل مضارع را شناسایی کردیم.

در این بخش عناوین اعرابی اسم را برشمردیم و در ضمن دیدیم که گاهی جمله در جای کلمه نشسته و محلاً اعراب می‌گیرد. به این ترتیب با آنچه می‌بایست پیرامون اعراب کلمه و جمله بدانیم آشنا شدیم، یعنی: علم نحو (علمی که به بررسی کلمه و جمله از حیث اعراب می‌پردازد) را در حدّ آشنایی فراگرفتیم.

در کتابهای بعدی مسائل این علم به شکلی کامل‌تر ارائه خواهد شد و

احکام و شرایط و جزئیاتی که در این کتاب بیان نشده است، بیان خواهد شد تا به این ترتیب به شناخت و تسلّط بر این علم نایل شویم.

هم‌اندیشی

- تا کنون چند روش برای تأکید در زبان عربی، آموخته‌اید؟
- با توجّه به کارکرد معنایی واو عاطفه، عبارت «الواوُ تُستَعْمَلُ لِمُطْلَقِ الجَمْعِ» را توضیح دهید.

تمرین

۱. انواع توابع را در عبارات زیر مشخّص نمایید:

الف. ﴿سَجَدَ الملائکةُ کلُّهم﴾[1].

ب. ﴿بَشِّرْهُم بعذابٍ أليمٍ﴾[2].

ج. «صِفَتَانِ لَا يقْبَلُ الله الْأَعْمَالَ إِلَّا بِهِمَا التُّقَىٰ وَ الْإِخْلَاصُ».[3] (تُقىً و تَقْوَىٰ [وق ی]: پرهیزکاری)

۲. عبارات زیر را ترکیب و ترجمه کنید:

الف. ﴿ الله يبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يعيدُهُ ﴾[4].

ب. لا تُخالِطْ الرجلَ العامِلَ عملَ السُفهاءِ. (خالَطَ ه، يخالِطُ مخالطةً: با او سر کار داشت و معاشرت کرد)

---

۱. الحجر (۱۵): آیه‌ی ۳۰.

۲. آل عمران (۳): آیه‌ی ۲۱.

۳. غُرَر الحِکم: ص۱۵۵، الحدیث ۲۹۱٤.

٤. یونس (۱۰): آیه‌ی ۳٤.

تطبیق

- در آیات ۳۵ تا ٤٠ سوره‌ی نبأ چند معطوف به حرف مشاهده می‌کنید؟
- در این آیات چند نعت می‌توانید بیابید؟
- "ربّ" و "الرحمن" در آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی نبأ چه نقشی دارند؟

مطالعه‌ی آزاد

همانطور که مفردات می‌توانند به عنوان یکی از توابع پنجگانه، اعراب تبعی بگیرند، جملات نیز می‌توانند تابع شده و اعراب محلّی بگیرند، مانند:

الف. ﴿ اتَّقُوا يوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللهِ ﴾[1].

ب. ﴿ فَوَسْوَسَ إِلَيهِ الشَّيطَانُ قَالَ يا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يبْلَى ﴾[2].

ج. ﴿ وَاتَّقُوا الَّذِى أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ * أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ ﴾[3].

د. « يا ربِّ يا ربِّ أنت مولاه»[4].

هـ. ﴿ الله يحْيى وَيمِيتُ ﴾[5].

---

۱. البقرة (۲): آیه‌ی ۲۸۱. ﴿**یوماً**﴾ مفعول‌به است و منعوت، و جمله‌ی ﴿**ترجعون فیه الی الله**﴾ نعت آن است؛ زیرا نعت باید مشتق باشد و جمله درحکم مشتق است.

۲. طه (۲۰): آیه‌ی ۱۲۰. جمله‌ی ﴿**قال یا آدم...**﴾ عطف بیان است از ﴿**وسوس إلیه الشیطان**﴾. هرچند در اینکه آیا عطف بیان می‌تواند جمله باشد یا خیر میان نحویین اختلاف است.

۳. الشعراء (٢٦): آیه‌ی ۱۳۳. جمله‌ی ﴿**أمدّکم بأنعام...**﴾ بدل بعض است از جمله‌ی ﴿**أمدّکم بما تعلمون**﴾.

٤. «**یا ربّ یا ربّ أنت مولاه * فارحم عُبَیداً إلیك ملجاه**». قاله ابوعبدالله الحسین علیه‌السلام. مناقب آل أبی‌طالب، ج ٤: ص ٦٩. «یا ربِّ» در اصل «یا ربّي» بوده است. اما یاء متکلّم حذف شده و به جای آن کسره‌ی "ربِّ" باقی مانده است.

۵. آل عمران (۳): آیه‌ی ١٥٦. جمله‌ی ﴿**یحیي**﴾ خبر است و محلاً مرفوع، و چون جمله‌ی ﴿**یمیت**﴾ عطف بر آن شده است محلا مرفوع است.

إعراب سورة النبأ

بسم الله الرحمن الرحيم

عَمَّ يتَسَاءَلُونَ(١) عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ(٢) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ(٣) كَلَّا سَيعْلَمُونَ(٤) ثُمَّ كَلاَّ سَيعْلَمُونَ(٥)

﴿عَمَّ ﴾ مرکب است از دو کلمه: حرف جرّ "عن" و مای استفهامیه،و متعلّق است به فعلِ ﴿ يتَسَاءَلُونَ﴾ و ترتیب اعرابی آن چنین است: «یتساءلون عن ما». امّا چون اسم استفهام صدارت طلب است، مقدّم شده و عبارت﴿عَمَّ يتَسَاءَلُونَ﴾شکل گرفته است.

استفهامِ موجود در آیه، استفهام حقیقی نیست، بلکه برای تشویق و تهییج مخاطب است تا به خبری که در آیه بعد می آید توجه بیشتری نماید. مانند آنچه در آیه ﴿ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ*تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴾[1] رُخ داده است. به همین دلیل جواب سوال آمده است: ﴿ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ﴾.

ضمیر فاعلی ﴿ يتَسَاءَلُونَ﴾ به مشرکین باز می گردد، هر چند نامی از مشرکین در اینجا نیامده است اما از آنجا که بحثِ مشرکین در قرآن مکرّراً آمده است نیازی به تصریح نام ایشان نیست.

---

۱. شعراء / ۲۲۱-۲۲۲.

متعلّق جار و مجرور ﴿عَنِ النَّبَإِ﴾ فعل محذوفی است که به قرینه ﴿عَمَّ يتَسَاءَلُونَ﴾ فهمیده می‌شود. گویا که فرموده باشد: ﴿ عَمّ يتَسَاءَلُونَ؟ يتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ﴾.

در آیه ﴿الَّذِی هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾ "مختلفون" خبر است و "هم" مبتدا، و جار و مجرور ﴿فِيهِ﴾ متعلق است به "مختلفون". اما کلمه "الذی" تابع «بدل یا عطف بیان» از "النبأ" است.

"کلّا" در آیه ﴿كَلَّا سَيعْلَمُونَ﴾ حرف ردع است و بر ابطال چیزی که سابقاً گذشته است دلالت دارد. و مقصود از آن در اینجا ابطال اختلاف در آن نبأ و خبر عظیم است و انکار آن تساؤل (از یکدیگر پرسیدن) است که مقصودشان از آن پرس و جو استهزاء و انکار وقوع بود. استعمال حرف "کلا" معمولا بدین صورت است که بعداز آن، جمله‌ای می‌آید و آنچه که ردع و ابطال شد را تبیین می‌کند، از این رو ﴿سَيعْلَمُونَ﴾پس از آن آمده است. علاوه بر اینکه تعبیر ﴿سَيعْلَمُونَ﴾ ابطالِ "کلا" را زیادتر می‌کند، معنای تهدید و ترساندن نیز در خود دارد. مانند آیه ﴿ وَسَيعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَی مُنقَلَبٍ ينقَلِبُونَ﴾[1]

﴿ثُمَّ كَلاَّ سَيعْلَمُونَ﴾ این تعبیر از باب تأکید لفظی نیست؛ زیرا حرف عاطفه "ثُمَّ" بین دو جمله قرار گرفته است، اگر چه از این تکرار، تأکید و تهدید پیشین فهیمده می‌شود. به این بیان که از حرف عاطفه "ثُمَّ" ترتیب رُتبی برداشت می‌شود و به این ترتیبِ جمله دوم تهدیدی بیشتر و فراتر از جمله اول را می رساند.

۱. شعرا/۲۲۷.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً(٦) وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً(٧) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً(٨) وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً(٩) وَجَعَلْنَا اللَّيلَ لِبَاساً(١٠) وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً(١١) وَبَنينَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً(١٢) وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً(١٣) وَأَنزَلْنَا مِنَ الْـمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجاً(١٤) لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَنَبَاتاً(١٥) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافاً(١٦)

در آیه ﴿ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً ﴾ استفهام تقریری وجود دارد یعنی می خواهد از مخاطب اقرار بگیرد.

فعلِ ﴿نَجْعَلِ﴾ دو مفعولی است، زیرا به معنای تصییر (گرداندن و در آوردن) است، و "الارض" و "مهاداً" به ترتیب مفعول به اول و دوم آن است.

﴿وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً﴾ عطف است بر ﴿الْأَرْضَ مِهَاداً﴾ و هر یک از کلمات "الجبال" و "اوتاداً" را به مفعول به اول و دوم جمله پیشین عطف می‌شود.

جمله ﴿وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً﴾ عطف است بر جمله ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً﴾ و به این ترتیب یک استفهام تقریری دیگر شکل گرفته است. همچنین جمله ﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً﴾ و جملات پس از آن عطف هستند. کلمه "ازواجاً" در آیه ﴿وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً﴾ حال از ضمیر خطاب است.

کلمه "سُباتاً " در آیه ﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً﴾ مفعول به دوم است. همانند "لباساً" در آیه ﴿وَجَعَلْنَا الَّيلَ لِبَاساً﴾ و "معاشاً " در آیه ﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً﴾.

﴿فَوْقَكُمْ﴾ در آیه ﴿وَبَنينَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً﴾ ظرف (مفعول‌فیه) است اما متعلّق به فعل ﴿بَنينَا﴾ نیست؛ زیرا در آن صورت ﴿ فَوْقَكُمْ ﴾ مکانی است که فاعلِ فعل در آن فعل را انجام داده است ولی چون فاعلِ ﴿ بَنينَا ﴾ خدای متعال است و در مکان نمی‌گنجد بنابراین می‌گوییم:﴿ فَوْقَكُمْ ﴾ ظرف و حال برای "سبعاً" است که بر ذوالحال مقدم شده و متعلق به محذوف است: «خلقنا سبع سماواتٍ كائناتٍ فوقكم»

دو نکته:

۱. هرگاه ذوالحال نکره باشد لازم است که حال بر آن مقدّم شود؛ مانند: «جاء راکباً رجلٌ».

۲. گاهی ظرف (مفعول فیه) یا جار و مجرور متعلّق به حال محذوف می‌شوند و خود نشان حال را می پذیرند مانند: «رأیتُ الهلالَ بین السحاب» و «رأیت الهلالَ فی الأُفق».

امّا "شداداً " نعت برای "سبعاً " است و به این ترتیب "سبعاً " یک حال مقدّم و یک نعت دارد.

فعل ﴿جَعَلْنَا﴾ در آیه ﴿وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ﴾ به معنای «خلقنا» و از این رو تنها یک مفعول به می‌گیرد و "وهّاجاً " نعت است.

در آیه ﴿ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْـمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴾ جار و مجرورِ ﴿مِنَ الْـمُعْصِرَاتِ ﴾ که مفید معنای ابتدای غایت است متعلق به ﴿أَنْزَلْنَا﴾ می‌باشد و "ثجاجاً " نعت برای "ماء" است.

فعل ﴿ نُخرِجَ ﴾ در آیه ﴿ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴾ منصوب است به "أن" ناصبه‌ی مقدّره تا فعل را تأویل به مصدر ببرد و آمدنِ حرف جرّ بر سر آن جایز باشد. جار و مجرورِ ﴿ لِنُخْرِجَ ﴾ که مفید معنای تعلیل است متعلق به ﴿ أَنْزَلْنَا ﴾ به "أن" ناصبه مقدّره منصوب است تا فعل را تأویل به مصدر ببرد و آمدنِ حرف جرّ بر سر آن جایز باشد. جار و مجرورِ ﴿ نُخْرِجَ ﴾ که مفید معنای تعلیل است متعلق به ﴿ أَنْزَلْنَا﴾ در آیه پیشین است. و جار و مجرورِ ﴿بِهِ﴾ متعلق است به ﴿ نُخْرِجَ ﴾و مفید معنای استعانت است.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً(۱۷) يَوْمَ ينفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً(۱۸)
وَفُتِحَتِ السَّماءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً(۱۹) وَسُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكَانَتْ سَرَاباً(۲۰) إِنَّ
جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً(۲۱) لِلطَّاغِينَ مَآباً(۲۲) لابِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً(۲۳)

در آیه ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾ "یوم" اسم "إنّ" است و "الفصل" مضاف الیه و خبر "إنّ" جمله ﴿كَانَ مِيقَاتًا﴾ می‌باشد. این جمله از آن رو با "إنّ" تأکید شده است که مشرکین روز قیامت را تکذیب و انکار می‌کردند و هر گاه مطلبی مورد انکار و تکذیب قرار گیرد مناسب است که همراه با تأکید بیان گردد.

"میقاتاً " خبر " کان" بوده و اسم " کان" ضمیر مستتری است که به ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ باز می‌گردد.

لفظ "یوم" در آیه ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ بدل است یا عطف بیان از ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ و مضاف شده است بر جمله ﴿ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾ از این رو این جمله محلاً مجرور و مضاف الیه است.

فعل مجهول "یُنفَخُ" مسند است و مسند الیه (نائب فاعل) می‌خواهد. جار و مجرور ﴿فِي الصُّورِ ﴾ نایب فاعل است و مسند الیه آن است.

فاء در ﴿فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ حرف عطف است واین جمله را به جمله ﴿ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ﴾ عطف کرده و معنای سببیت را نیز علاوه بر ترتیب و تعقیب می‌رساند. ضمیر واو در ﴿فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ فاعل و ذوالحال است و "افواجاً " حال می‌باشد.

واو در ﴿ فُتِحَتِ السَّمَاءُ﴾ این جمله را به جمله ﴿تَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ عطف می‌کند.

نکته:

گاهی بجای فعل مضارع از فعل ماضی استفاده می‌شود تا قطعیت و محقّق الوقوع بودنِ جمله را برساند. از این رو "فُتحت" در اینجا به صیغه ماضی آمده است.

فاء در ﴿فَكَانَتْ أَبْوَابًا﴾ این جمله را به جمله ﴿ فُتِحَتِ السَّمَاء﴾ عطف کرده و مفید ترتیب، تعقیب و سببیت است. فعل { كَانَتْ} در اینجا به معنای "صارت" است.

نکته:

افعالِ ناقصه " کان" ، "أصبح" ، " أمسی" ، "أضحی" ، "ظلّ" و "بات" گاهی به معنای "صار" استعمال می‌شوند و این را باید از قرینه و سیاق عبارات فهمید. چنانکه در این آیه نمی‌توان "کانت أبواباً" را که بعداز "فُتحت السماء" آمده است به معنای "بود" گرفت؛ زیرا گشوده شدن آسمان سببِ باب باب شدنِ آن شده است و معنای شدن در اینجا مناسب است نه بودن. همچنین است ﴿ وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾.

در آیه ﴿ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴾ "جهنّم" اسم "إنّ" است و چون غیر منصرف است. (به خاطر عَلَميّت و عجمیت و همچنین تأنیث) تنوین نگرفته است. خبر "إنّ" جمله ﴿ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾ است ﴿ كَانَتْ﴾ در اینجا به همان معنای بودن است؛ زیرا مرصاد (کمین گاه) بودنِ جهنم معنای مناسبی است و نیازی ندارد که آن را به معنای "شدن" (صارت) بگیریم.

جار و مجرور ﴿لِلطَّاغِينَ﴾ متعلق است به "مَآباً" ﴿ مَآبًا ﴾ اسم مکان از "أوب" است و اشکالی ندارد که جار و مجرور به آن تعلّق داشته باشد؛ زیرا جار و مجرور هر چند معمولاً به فعل یا شبه فعل متعلّق می‌شود اما گاهی به الفاظی که رایحه فعل را دارند نیز متعلّق می‌شود.

نکته:

خبرِ مبتدا، یا خبر نواسخ می‌تواند متعدّد باشد. یعنی برای یک مبتدا دو یا سه خبر بیاید. مانند: «زیدٌ فاضلٌ عالمٌ» و «کان زیدٌ فاضلاً عالماً » در عبارت ﴿ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ۞ لِلطَّاغِينَ مَآبًا﴾ "مَآباً " خبر دوّم " کان" است.

"لابثین" اسم فاعل است و حال "طاغین" می‌باشد، و جار و مجرور ﴿فِيهَا﴾ متعلّق به

آن است. "أحقاباً " مفعول فیه است و متعلّق به "لابثین" به این ترتیب "لابثین " یک جار و مجرور و یک مفعول فیه دارد.

نکته:

حرف "لا" به دو گونه استعمال می‌شود:

۱. لای عامله، که خود بر سه قسم است:

الف) لای نفی جنس که جزء نواسخ محسوب می‌شود؛ مانند: "لارجلَ قائمٌ ".

ب) لای شبیه به لیس که این نیز از جمله نواسخ است و مثل لیس عمل می‌کند؛ مانند: «لارجلٌ قائماً».

ج) لای ناهیه که فعل مضارع را جزم می‌دهد؛ مانند: «لاتَضْرِبْ».

۲. لای غیر عامله، که بر چهار قسم است:

الف) حرف جواب، در مقابل «نَعَم» مانند: «أزیدٌ قائمٌ ؟» – «لا»

ب) حرف عاطفه؛ مانند: «جاء زیدٌ لابکرٌ»

ج) حرف زائده که بعداز واو عاطفه می‌آید؛ مانند: «ماذهب زیدٌ و لاعمروٌ»

د) لای نافیه که برای نفی فعل مضارع به کار می‌رود؛ مانند: «لایذهبُ».

لَا يذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَلاَ شَرَاباً(٢٤) إِلَّا حَمِيماً وَغَسَّاقاً(٢٥) جَزَاءً وِفَاقاً(٢٦)

در آیه ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَاشَرَابًا﴾ لای نخست لای نافیه است و لای دوم زائده.

"حمیماً " در آیه ﴿ إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا﴾ منصوب است وعامل نصب آن "اِلا" می‌باشد.

نکته:

با دو نوع استثناء در متن درسی آشنا شدید، یعنی استثناء تام و استثناء مفرّغ، نوع

اول در قالب مستثنای متصل ارائه شد، در مقابل، گونه دیگری از استثناء وجود دارد که استثناء حقیقی نیست و به استثناء منقطع معروف است. مانند: «جاء القوم اِلا حمارَهم» روشن است که "حمار" از جمله افراد "قوم" نیست و از این رو نمی‌توان آن را استثناء حقیقی دانست امّا چون حمار همیشه همراه قوم بوده است و با گفتن «جاء القوم» تصوّر می‌شود که حمار هم با آنها آمده باشد، آن را استثناء می‌کنند.

در مستثنای منقطع "إلا" عمل کرده و مستثنی را منصوب می‌کند. لفظ "حمیماً" در عبارت ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا * إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا﴾ به معنای آبی است که از شدت حرارت قابل آشامیدن نیست و از این رو فردی از افراد "برداً" بشمار نمی‌رود و استثناء در اینجا منقطع است.

"جَزاءً " در آیه ﴿جَزَاءً وِفَاقًا﴾ مفعول له است برای "یذوقون"؛ زیرا معنای آیه چنین است: «یذوقون فیها حمیماً و غسّاقاً للجزاء الموافق لأعمالهم». همچنین می‌توان "جزاءً " را مفعول مطلق برای یک فعل محذوف دانست: «یُجزَونَ جزاءً موافقاً لأعمالهم».

"وفاقاً" مصدر است ولی معنای اسم فاعل (موافق) می‌دهد و از این رو نعت برای "جزاءً" است.

إِنَّهُمْ كَانُوا لاَ يَرْجُونَ حِسَاباً(۲۷) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّاباً(۲۸) وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً(۲۹) فَذُوقُوا فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً(۳۰)

در آیه ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا﴾ حرف "إنّ" مفید تأکید است تا اهمیت این جمله را برای مخاطب گوشزد کند. "هم" اسم "إنّ" و جمله ﴿كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا﴾ خبر آن است و محلاً مرفوع و جمله ﴿ لَا يَرْجُونَ حِسَابًا﴾ خبرِ " کان" است و محلاً منصوب. ﴿وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا﴾ عطف بر ﴿ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا﴾ و محلاً مرفوع است.

" كذّاباً" مفعول مطلق تأکیدی است و شدّت تکذیب را می رساند.

" كلَّ" در آیه ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾ در ابتدا مفعول بهِ "أحصينا" بود و عبارت چُنین بود: «أحصينا كلَّ شيءٍ» امّا برای اهمیتی که «كلّ شيء» در این جمله داشت آن را مقدّم کردند و عبارت این چنین شد: «كلَّ شيءٍ أحصينا» سپس فعل "أحصينا" به ضمیری که به "كلّ" باز می‌گشت مشغول شد و آن را به عنوان مفعول‌به خود گرفت و عبارت چنین شد : «كلَّ شيءٍ أحصيناه» در اینجا " كلَّ" منصوب است امّا دیگر مفعول بهِ "أحصينا" نیست چون "أحصينا" یک مفعول به بیشتر نمی‌خواهد و اکنون همان ضمیر را به عنوان مفعول به دارد. نحویین برای آنکه منصوب بودنِ " كلّ" را توجیه کنند، می‌گویند: یک فعلِ محذوف قبل از " كلّ" در تقدیر می‌گیریم تا عامل نصبِ "كل" باشد: ﴿[أَحْصَيْنَا] كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ﴾. این شیوه را "اشتغال" می‌نامند که باب مفصَّلی در کتب نحوی دارد.

"كتاباً" را می توان مفعول مطلق نوعی دانست؛ زیرا معنای آیه چنین است:

«أحصيناه إحصاءَ كتابةٍ»؛ چون "كتاب" مصدر است و بمعنای "كتابة"، و کتابة نوعی ضبط و احصاء است که از نسیان و غفلت مصون می باشد.

فاء در ﴿فَذُوقُوا﴾ مفید ترتیب، تعقیب و سببیت است و این جمله را بر ﴿ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾ عطف می‌کند.

نکته:

فاء عاطفه گاهی مفید تعقیب و ترتیب حقیقی است؛ مانند: «قام زيدٌ فعمروٌ» و گاهی مفید ترتیب ذکری است؛ مانند: ﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ ...﴾[1] و ﴿فَادْخُلُوا

---

۱ . هود/٤٥.

أَبوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْـمُتَكَبِّرِينَ﴾[1] امّا گاهی علاوه بر ترتیب و تعقیب، معنای سببیت را نیز می‌رساند که در این صورت آن را فاء سببیت یا نتیجه یا تفریع می‌نامند که عمدتاً در عطف جمله بر جمله دیده می‌شود.

فاء در ﴿فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾ نیز فاء عاطفه است و ترتیب، تعقیب و سببیت را می‌رساند؛ زیرا ﴿ذُوقُوا﴾ خبر از عذاب الهی می داد و ﴿لَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾ خبر از عذابی فوق آن عذاب سابق می‌دهد. استثناء در این آیه، مفرّغ است و "عذاباً" به حسب عوامل اعراب می‌گیرد و در اینجا به عنوان مفعول دوّم برای "نزیدکم" منصوب شده است.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً(٣١) حَدَائِقَ وَأَعْنَاباً(٣٢) وَكَوَاعِبَ أَتْرَاباً(٣٣) وَكَأْساً دِهَاقاً(٣٤) لاَ يسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلاَ كِذَّاباً(٣٥) جَزَاءً مِن رَبِّكَ عَطَاءً حِسَاباً(٣٦) رَبِّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُما الرَّحْمنِ لاَ يمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً(٣٧) يوْمَ يقُومُ الرُّوحُ وَالْـمَلاَئِكَةُ صَفّاً لاَّ يتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً(٣٨) ذلِكَ الْيوْمُ الْحَقُّ فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآباً(٣٩) إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ عَذَاباً قَرِيباً يوْمَ ينظُرُ الْـمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يدَاهُ وَيقُولُ الْكَافِرُ يالَيتَنِي كُنتُ تُرَاباً(٤٠)

﴿لِلْمُتَّقِينَ﴾ متعلق به محذوف است و خبر "إنّ" محسوب می‌شود و تقدیر آیه چنین است: «إنّ مفازاً [مستقرٌّ] للمتقین».

در آیه ﴿حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا﴾ "حدائق" بدل بعض از کل است از "مفازاً" در آیه پیشین؛ زیرا

---

۱ . نحل/۲۹.

حدائق بخشی از مکان فوز است. "حدائق" تنوین نگرفته است زیرا غیر منصرف می‌باشد. "أعناباً" و "کواعب" بر "مفازاً" عطف شده است.

"أتراباً" در ﴿وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا﴾ نعت برای "کواعب" است.

"کأساً" نیز عطف است بر "مفازاً" و "دهاقاً" نعت آن است. "دهاق" مصدرِ فعل "دَهَقَ" می‌باشد و از آن ارادهٔ اسم مفعول شده است مانند: "خلق" به معنای مخلوق.

﴿لَا يَسْمَعُونَ﴾ فعل مضارع مرفوع و منفی به لا نافیه است و ضمیر واو فاعل آن می‌باشد و ﴿فِيهَا﴾ متعلّق به آن و "لغواً" مفعول به آن است. واو در ﴿وَلَا كِذَّابًا﴾ عاطفه است و "کذاباً" را بر "لغواً" عطف می کند و "لا" زائده می‌باشد.

درآیه ﴿جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا﴾ می‌توان "جزاءً" را مفعول مطلق نائب از فعل دانست تا تقدیر آیه چنین باشد: «جزینا المتقین جزاءً» یا «یُجزَون جزاءً».

﴿مِنْ رَبِّكَ﴾ متعلق است به "جزاءً" و مفید معنای ابتداء حدث است همان طور که در «عجبتُ من کلامک» و «رأیتُ من زیدٍ ما أُحِبُّه»، "من" مفید ابتداء حدث است.

"عطاءً" بدل از "جزاءً" و "حساباً" نعتِ آن است؛ زیرا هر چند "حساب" مصدر است اما به معنای اسم مفعول آمده و معنای آیه چنین است: «عطاءً محسوباً مقدّراً» یا «عطاءً محسوباً کافیاً»؛ چرا که اگر حساب را مصدر ثلاثی مجرد بدانیم به معنای اندازه گیری و تقدیر است و اگر آن را اسم مصدرِ باب افعال بدانیم به معنای کافی بودن است.

درآیه ﴿رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...﴾ "رب" بدل یا عطف بیان است از "ربک" در آیه پیشین "السماوات" مضاف الیه است و ﴿الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ به آن عطف شده. "ما" در ﴿مَا بَيْنَهُمَا﴾ موصوله است و ﴿بَيْنَهُمَا﴾ ظرف (مفعول فیه) متعلق به فعل محذوف است و جمله صله را بوجود می آورد: «ما استقرَّ بینهما».

"الرحمن" نیز عطف بیان یا بدل از ﴿رَبِّكَ﴾ در آیه پیشین است و جمله ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾ حال است، ضمیر در ﴿لَا يَمْلِكُونَ﴾ به «اهل السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» رجوع

می‌کند. ﴿مِنْهُ﴾ مفید معنای ابتداء است و متعلق به "خطاباً" و معنای جمله چنین است: «لایملکون خطاباً صادراً منه».

"یوم"در آیه ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْـمَلَائِكَةُ...﴾ ظرف (مفعول فیه) است برای ﴿لَا يَمْلِكُونَ﴾ در آیه پیشین و اضافه شده است به جمله ﴿يَقُومُ الرُّوحُ وَالْـمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾ "صفّاً"حال است برای ﴿الرُّوحُ وَالْـمَلَائِكَةُ﴾؛ زیرا مصدر به معنای اسم فاعل است. یعنی«یقوم الروح و الملائکة صافّین».

جمله ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ عطف بیان یا بدل است از جمله ﴿ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾ و استثناء در اینجا تام است و "مَن" موصوله مستثنی است و چون جمله، غیرموجَب است مستثنی را می‌توانیم محلاً منصوبِ "إلّا" بدانیم و یا اینکه آن را مرفوع بر بدلیت از واوِ ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ﴾ به حساب بیاوریم .

جمله ﴿أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ صله "من" موصوله است و "الرحمن" فاعلِ "أذن" و ﴿لَهُ﴾ متعلق به "أذن" و مفید اختصاص است و ضمیر مجروری آن به "من" موصوله باز می‌گردد.

جمله ﴿وَقَالَ صَوَابًا﴾ عطف است بر﴿أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ و "صواباً" نعت است برای مصدر محذوفی که مفعول مطلق نوعی بوده است: «قال قولاً صواباً».

در آیه ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآبًا﴾ "ذلک" مبتدا و محلا مرفوع، "الیوم" خبر و "الحق" نعت آن می‌باشد.

فاء در ﴿فَمَنْ شَاءَ ...﴾ جملۀ ما بعد خود را به یک جمله مقدّره عطف می‌کند: «إذا عملتُم ذلک فمَن شاء اتّخذ... » به این فاء عاطفه که معطوف علیهِ آن یک جمله مقدّره است فاء فصیحه می‌گویند.

"مَن" در﴿فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآبًا﴾ اسم شرط بوده و مبتدا است و جملۀ "شاء" که جمله شرط نیز هست خبر آن می‌باشد و جزاء آن جمله ﴿اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآبًا﴾ می‌باشد.

﴿ إِلَى رَبِّهِ﴾ متعلّق است به "مآباً" و "مآباً " مفعول به برای ﴿اتَّخَذَ﴾ است.

﴿إِنَّا﴾ در آیه ﴿إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا...﴾ در اصل «انّنا» بوده است؛ مانند: ﴿إنّنا سَمِعنا

مُنادیاً﴾ ولی برای تخفیف یکی از نون‌ها حذف شده است.

جمله ﴿أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا﴾ خبر "إنّ" است و محلاً مرفوع. "عذاباً " مفعول دومِ ﴿أَنْذَرْنَاكُمْ﴾ است و "قريباً" نعتِ آن.

"یوم" ظرف (مفعول فیه) است برای "عذاباً" ؛ زیرا عذاب به معنای تعذیب آمده است. "یوم" مضاف و جمله ﴿ يَنْظُرُ الْـمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾ مضاف الیه و محلاً مجرور است. "ما" دراین جمله موصوله بوده و مفعول بهِ ﴿يَنْظُرُ﴾ می‌باشد و صله آن جمله ﴿قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾ است. ﴿يَدَاهُ﴾ فاعل است واصل آن "یدان" بوده چون به ضمیر اضافه شده است نونِ عوض ازحرکت و تنوین (نونِ تثنیه) حذف شده است. ضمیرِ مضاف الیه در﴿يَدَاهُ﴾ به "المرء" باز می‌گردد، به این ترتیب ضمیری که به موصول باز گردد، در عبارت فوق وجود ندارد؛ از این رو آن را در تقدیر می‌گیرند و آیه را این گونه معنا می‌کنند: «ما قدّمَتْه یداه».

نکته:

جملهٔ صله باید ضمیر عائدی به سوی موصول داشته باشد امّا گاهی ضمیر عائد را می‌توان حذف کرد مانند: «اشتریتُ ما رأیتَ أمسِ» که در اصل «اشتریتُ ما رأیته أمسِ» بوده است.

واو در ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ جمله ما بعد خود را به جمله ﴿وَيَنْظُرُ الْـمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾ عطف کرده و بنابراین جمله ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ محلاً مجرور است.

جمله﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ محلاً منصوب است؛ زیرا مقول یقول (مفعول به) می‌باشد. "یا" در اینگونه تعابیر دارای دو احتمال است:

الف)حرف نداء باشد و منادای آن محذوف : "یا قومی"

ب) حرف تنبیه باشد.

"لیت" از حروف مشبه به فعل است و نون وقایه به آن متصل شده تا یاء متکلّم را به عنوان اسم خود بگیرد و جمله ﴿ كُنْتُ تُرَابًا ﴾خبر آن و محلاً مرفوع است.{ كُنْتُ} فعل ناقص است و ضمیر مرفوعی "تُ" اسم آن و "تراباً" خبر آن است.

منابع و مآخذ

۱. القرآن الكريم.

۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی. **مناقب آل أبی‌طالب**. چاپ نخست، قم، انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.

۳. ابن عاشور، محمّد بن طاهر. **التحرير و التنوير**. چاپ نخست، بيروت، مؤسسة التاريخ، بی‌تا.

٤. ابن هشام الأنصاری، عبد الله بن يوسف. **مغنی اللبيب عن كتب الأعاريب**. چاپ نخست، تهران، نشر مؤسسة الصادق، ۱۳۷۸ ش.

٥. ابن هشام الانصاری، عبدالله بن يوسف. **أوضح المسالک إلی ألفية ابن مالک**. تحقيق اميل بديع يعقوب. چاپ نخست، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱٤۱۸ ق.

٦. ابن هشام الانصاری، عبدالله بن يوسف. **شرح قَطْرِالنَدَی و بَلِّ الصَدَی**. تحقيق محمد جعفر الكرباسی. چاپ پنجم، قم، ذوی القربی، ۱۳۸۹ش.

۷. ابوحيان الاندلسی، محمد بن يوسف. **الهداية فی النحو**. تحقيق حسين شيرافكن. چاپ بيست ويكم، قم، نشر المصطفیا، ۱۳۹۱ش.

۸. الإحسائی، ابن أبی‌جمهور. **عوالی اللآلی**. چاپ نخست، قم، انتشارات سيد الشهداء، ۱٤۰٥ق.

۹. الأزهری، خالد بن عبدالله. **التصريح علی التوضيح**. تحقيق محمد باسل عيون السود. چاپ نخست، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱٤۲۱ ق.

۱۰. آذرنوش، آذرتاش. **آموزش زبان عربی**. چاپ دوازدهم، تهران، مركز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۷ش.

۱۱. آذرنوش، آذرتاش. **فرهنگ معاصر عربی فارسی**. چاپ چهاردهم، تهران، نشر نی، ۱۳۹۱ش.

۱۲. الآمدی، عبدالواحد بن محمّد. **غرر الحکم و درر الکلم**. چاپ نخست، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ١٣٦٦ش.

۱۳. آملی، میرزا هاشم. **مجمع الأفکار ومطرح الأنظار**. تقریرات محمد علی اسماعیل‌پور. چاپ نخست، قم، المطبعة العلمیة، ۱۳۹۵ق.

١٤. الجامی، عبدالرحمن بن أحمد. **شرح الجامی علی الکافیة** (الفوائد الضیائیة). چاپ سنگی، تهران، المکتبة العلمیة الاسلامیة، بی‌تا.

۱۵. جزایری، سید حمید. **النحو الجامع**. چاپ دوم، قم، نشر المصطفی|، ۱۳۹۱ش.

١٦. الحرّ العاملی، محمّد بن حسن. **وسائل الشیعة**. چاپ نخست، قم، مؤسسة آل‌البیت، ١٤٠٩ق.

۱۷. حسن، عباس. **النحو الوافی**. چاپ پنجم، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۵م.

۱۸. رحیمی اردستانی، مصطفی. **ترجمه المنجد**. چاپ نخست، تهران، انتشارات صبا، ۱۳۷۷ق.

۱۹. السید الرضی، محمّدبن حسین. نهج البلاغه، قم، مؤسسه‌ی نهج البلاغه، چاپ اول، ١٤١٤ق.

۲۰.الرضی الأسترآبادی، محمد بن الحسن. **شرح الکافیة فی النحو**. تهران، نشر المکتبة الرضویة قطع رحلی، بی‌تا.

۲۱. الزمخشری، محمود بن عمر. **الکشّاف عن حقائق غوامض التنزیل**. تحقیق مصطفی حسین أحمد. چاپ سوم، بیروت، دارالکتاب العربی، ١٤٠٧ق.

۲۲.السمین الحلبی، أحمد بن یوسف. **الدُرّ المصون فی علوم الکتاب المکنون**. چاپ نخست، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٤ق.

۲۳.السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن. **همع الهوامع**. چاپ نخست، قم، انتشارات الرضی (زاهدی)، ١٤٠٥ق.

٢٤.الشرتونی، رشید. **مبادی العربیة**. تحقیق حمید محمدی. چاپ سی ویکم، قم، دارالعلم، ۱۳۹۰ش.

۲۵. شمیسا، سیروس. **معانی**. تهران، چاپ دوم از ویرایش دوم، نشر میترا، ۱۳۸۹ش.

۲٦. الشیخ البهائی، محمد بن حسین. **الفوائد الصمدیة**. (جامع المقدمات) تحقیق محمدعلی مدرس افغانی. چاپ هفدهم، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۸٤ش.

۲۷. الصبّان، محمّد بن علی. **حاشیة الصبّان علی شرح الأُشمولی علی الألفیة**. مصر، دارإحیاء الکتب العربیة، قطع رحلی، بی‌تا.

۲۸. الصدوق، محمد بن علی، **من لا یحضره الفقیه**، چاپ سوم، قم، انتشارات اسلامی، ۱٤۱۳ق.

۲۹. الصدوق، محمّدبن علی، الأمالی. چاپ چهارم، انتشارات کتابخانه‌ی اسلامیه، ۱۳٦۲ ش.

۳۰. صفوی، کورش. **آشنایی با زبان‌شناسی**. تهران، چاپ نخست، انتشارات علمی، ۱۳۹۱ش.

۳۱. طباطبایی، سید محمد حسین. **المیزان فی تفسیر القرآن**. چاپ پنجم، قم، انتشارات اسلامی، ۱٤۱۷ق.

۳۲. الطبرسی، أبوعلی الفضل بن الحسن. **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. چاپ نخست، بیروت، دار المعرفة (افست انتشارات ناصر خسرو)، ۱٤۰٦ق.

۳۳. عبدالحمید، محمد محیی‌الدین. **التحفة السَنیة بشرح المقدّمة الآجرُومیة**. چاپ نخست، دمشق، مکتبة دارالفیحاء، ۱٤۱٤ق.

۳٤. عصاری، محمودرضا. **مفاهیم علم نحو**. چاپ نخست، قم، نشر المصطفی|، ۱۳۸۸ش.

۳۵. الغلایینی، مصطفی. **جامع الدروس العربیة**. چاپ نخست، قم، نشر نوید اسلام، ۱۳۷۹ش.

۳٦. قباوة، فخر الدین. **مشکلة العامل النحوی و نظریة الاقتضاء**. چاپ نخست، بیروت، دارالفکر ۱٤۲٤ق.

۳۷. الکفعمی، ابراهیم بن علی. **المصباح**. چاپ دوم، قم، انتشارات الرضی(زاهدی)، ۱٤۰۵ق.

۳۸. الکلینی، محمّدبن یعقوب، الکافی. چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳٦۵ ش.

۳۹.المحدث النوری، میرزا حسین. **مستدرک الوسائل**. چاپ نخست، قم، مؤسسة آل‌البیت،۱٤۰۸ق.

٤۰.مصطفی، إبراهیم ـ الزیات، أحمد حسن ـ عبد القادر، حامد ـ النجار، محمد علی. **المعجم الوسیط**. چاپ دوم، استانبول، دار الدعوة، ۱۹۸۹م.

٤۱. معروف، یحیی. **فن ترجمه**. چاپ هشتم، تهران، نشر سمت، ۱۳۸۹ش.

٤۲.موسوی بهبهانی، سید علی. **أساس النحو**. تحقیق محمد حسین احمدی شاهرودی. چاپ نخست، قم، دارالعلم بهبهانی، ۱۳۸۰ش.

٤۳.موسوی بهبهانی، سید علی. **الاشتقاق حول حدیث ابی الاسود الدؤلی**. تحقیق محمد حسین احمدی شاهرودی. چاپ نخست، قم، دارالعلم بهبهانی، ۱۳۸۱ش.

٤٤.موسوی بهبهانی، سید علی. **مقالات حول مباحث الالفاظ**. تحقیق امیر خداوردی. چاپ نخست، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۹۱ش.

٤٥.یونس علی، محمد محمد. **المعنی و ظلال المعنی**. چاپ دوم، تونس، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۷م.

درسنامه نحو، براساس سرفصل‌های مصوب و متناسب با مرحله آشنایی تدوین گردیده است.

برخی از ویژگی های این کتاب عبارت است از:

- ❖ تبیین ساختار کلی علم نحو؛
- ❖ آموزش مفاهیم اساسی و اصطلاحات بنیادین نحوی؛
- ❖ بهره مندی از آیات مبارکه قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام؛
- ❖ بهره‌گیری از تراث نحوی شیعه؛
- ❖ تنوع مثال‌ها و تمرین‌ها؛
- ❖ استفاده از جداول ، نمودارها، هم اندیشی و... .

انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

۰۲۵ - ۳۷۷۴۸۳۸۳

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

۰۲۵ - ۳۲۹۱۰۹۷۰

WWW.TMD.IR